

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخ نو

فصلنامه علمی - تخصصی

سال چهارم / تابستان ۱۳۹۳

صاحب امتیاز: انجمن علمی دانشجویی تاریخ / دانشگاه تربیت مدرس

مدیر مسئول و سردبیر: هادی بیاتی

هیأت تحریریه:

دکتر صادق آئینه‌وند..... استاد دانشگاه تربیت مدرس

دکتر سید هاشم آقاجری..... دانشیار دانشگاه تربیت مدرس

دکتر مهدی گلجان دانشیار دانشگاه تربیت مدرس

دکتر محمد حسین منظورالاجداد..... استادیار دانشگاه تربیت مدرس

دکتر حسین مفتخری..... دانشیار دانشگاه خوارزمی

دکتر ابوالفضل رضوی..... دانشیار دانشگاه خوارزمی

دکتر محمد حسن رازنهان..... دانشیار دانشگاه خوارزمی

دکتر کامران اسکات آقایی..... استاد دانشگاه آستین ویرجینیا

مدیران اجرایی:

آرمان فروهی، کامران حمانی.

مترجم انگلیسی:

توحید شریفی

حروفنگار و صفحه‌آرا:

ابوالفضل بیاتی

همکاران نشریه:

دکتر مجتبی گراوند، دکتر یونس قربانی فر. دکتر جمال رزمجو.

نشانی:

بزرگراه چمران - تقاطع بزرگراه جلال آل احمد - دانشگاه تربیت مدرس - دانشکده علوم انسانی -

گروه تاریخ.

پست الکترونیک: h_bayati52@yahoo.com newhistory52@yahoo.com

قیمت: ۳۰۰۰۰ ریال

شماره مجوز: ۶۰/۲۶۳۶۲

فهرست مطالب

۳۰۰ بررسی ابعاد و شخصیت علمی سیلواستر دوساسی، خاورشناس فرانسوی

اسماعیل چنگیزی اردهایی، سید محمد امیر احمدی طباطبایی، مجید منهاجی

۲۷ نقش موسی بن نصیر در فتوحات سلسله ی اموی

زینب علا

۴۹ بررسی نهاد آموزش در عصر اتابکان زنگی

انتظار علوی پور

۷۱ پایان نافرجام سازمان افسران حزب توده ایران

آرش قنبری

۸۶ اصلاحات و رویکردهای سیاسی - اقتصادی در سیره ی علوی

مجتبی گراوند

نقش کرمانشاهان در تحولات سیاسی و نظامی دوره ی جانشینان کریم خان

۱۰۳ زند

فریبرز ویسی قلعه گلینه

بررسی ابعاد و شخصیت علمی سیلوستر دوساسی، خاورشناس فرانسوی

(۱۸۳۸-۱۷۵۸م)

اسماعیل چنگیزی اردهایی^۱

سید محمد امیر احمدی طباطبایی^۲

مجید منہاجی^۳

چکیده

قرن ۱۸ و ۱۹م اوج تلاش کشورهای استعمارگر برای به دست آوردن مستعمره‌های جدید بود و به همین خاطر علومی از جمله شرق شناسی بسیار مورد توجه این دولت‌ها قرار گرفت. در این راستا موسسات زیادی نیز در این زمینه در این کشورها شکل گرفت و کتاب‌های متعددی در این زمینه به انتشار درآمد، که باعث رشد شرق شناسی شد. یکی از این چهره‌ها سیلوستر دوساسی بود که برای آموزش و تعلیم زبان‌های شرقی روش مخصوصی را وضع کرد و زندگی خود را برای تعلیم و تالیف و نشر کتب اختصاص داد، او یکی از پایه گذاران شرق شناسی عالمانه محسوب می‌شود، شرق شناسی که سرحدات شرق شناسی و موضوعات را از نو تعریف کرد،

Ardeha1340@yahoo.com

^۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه خوارزمی

^۲. دانش آموخته حوزه علمیه مشهد و کارشناسی ارشد تاریخ تشیع

^۳. دانش آموخته حوزه عملیه قم و کارشناسی ارشد تاریخ اسلام

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۳/۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۶/۲۰

Mmajid.menhaji@gmail.com

ما در این نوشتار سعی بر آن داریم، زندگینامه، آثار، مسئولیت‌ها، روش علمی و دین و مذهب دوساسی را بررسی کنیم.

واژه‌های کلیدی: دوساسی، شرق شناسی، استعمار، فرانسه، ایران، عرب

مقدمه

شرق‌شناسی یا استشراق به‌عنوان دانش مهمی که به زبان، تاریخ، دین و... ملت‌های مشرق زمین می‌پردازد، دارای سابقه‌ای ممتد و طولانی است و تأثیر عمده‌ای بر سیر مطالعات و پژوهش‌های حوزه تمدن اسلامی داشته است. قرآن از اساسی‌ترین و مهم‌ترین متون اسلام و اسلام یکی از بزرگترین سنت‌های شرقی است. از این‌رو بررسی اندیشه شرق‌شناسی در حوزه اسلام را می‌توان غالباً بررسی دیدگاه‌های مستشرقان درباره قرآن و حوزه‌های وابسته به آن دانست.

شرق‌شناسی یکی از مهم‌ترین منظومه‌های معرفتی است که در دوران جدید شکل گرفت، و از همان آغاز هدفی جز شناخت و دانش محض را برآورده می‌کرد. این هدف عبارت بود از هویت‌سازی برای اروپا در برابر دیگری‌ها. شرق به منزله تجربه‌ای متفاوت به تشخیص اروپا در هیئت هویتی مستقل کمک می‌کرده و تکمیل‌کننده و مشخص‌کننده تمدن، فرهنگ و هویت اروپا بوده است و شرق‌شناسی نیز به بیان عقیدتی و فرهنگی و شناخت این موضوع می‌پردازد و بدین ترتیب، گفتمانی غربی پیرامون شرق به شمار می‌رود.

اگرچه شرق‌شناسی پدیده‌ای نسبتاً جدید و نوظهور است، اما شناخت شرق و اندیشه پیرامون آن به گذشته‌های دور بر می‌گردد. تفکیک جهان از لحاظ فرهنگی به دو بخش شرقی و غربی به هیچ وجه تازگی ندارد و رد پای آن حتی در نخستین کتیبه‌ها و سنگ‌نبشته‌ها منعکس است. گسترش ارتباطات از سویی و برخوردهای

سیاسی نظامی میان جوامع از طرف دیگر موجب تبادل دانسته‌های فرهنگی کشورهای به اصطلاح شرقی و غربی شده است.

برای قضاوت دقیق‌تر در این باره و پی بردن به ماهیت شرق‌شناسی باید دو رویه بورژوازی غرب و مبانی تشکیل دهنده این تمدن را در نظر گرفت. واقعیت این است، همان‌طور که تمدن اروپایی بر دو پایه بنا نهاده شده است یکی علم و دانش و فناوری و پیشرفت‌های علمی و تکنولوژی، دیگری هم استعمار و استثمار کشورهای جهان سوم برای تأمین منافع و استفاده از بازار و منابع اولیه آنها برای کارخانجات صنعتی خودشان است.

آنتوان ایزاک سیلواستر دوساسی، مستشرق برجسته فرانسوی از جمله مستشرقانی که معروف به شیخ المستشرقین فرانسوی بود. وی در کنار تحصیلات مقدماتی به زبان‌های مشرق زمین علاقه‌مند شد و به فراگیری زبانهای فارسی، عربی، ترکی و عبری پرداخت. دوساسی پس از آگاهی از زبان‌های شرقی برای تعلیم آنها روش مخصوصی را وضع کرد و زندگی خود را به تعلیم و تالیف و نشر کتاب اختصاص داد تا جایی که هیچ خاورشناسی در این امر به پای او نرسید. دوساسی پارسی را مرکز درس و بحث قرار داد و خادم دانشمندان جوان بود. وی همچنین با تحقیق در زبان قبطی و کشف رمز خط تصویری موفق به خواندن کتیبه‌های عهد ساسانی شد. مهارت و تبحر ساسی در شرق‌شناسی به جایی رسید که وی را شیخ المستشرقین می‌نامند. وی با کوشش فراوان در نگارش کتب و مقالات تعلیم و تربیت، جمع‌آوری از دانشجویان اروپایی را با فرهنگ و تمدن اسلامی آشنا کرد و روح غیرت و

همت را در اروپاییان بی خبر از نفایس شرق و بویژه اسلام به حرکت در آورد. این دانشمند بزرگ، مسیحیانی که بر اثر هزار سال مخالفت روحانیون و کشیشان، از معارف و دانش اسلامی بی خبر بودند و یا حتی نسبت به اسلام بدبین بودند را بیدار کرد و شوق تحقیق را در ایشان به وجود آورد. همین امر موجب روی آوردن عده ای از دانشمندان و روشنفکران اروپایی به اسلام شناسی شد.

سیری در زندگینامه

آنتوان آیزک سیلوستر دوساسی (Antoine issac silvestre de sacy) در ۲۱ سپتامبر سال ۱۷۵۸ م در پاریس متولد شد. پدرش «آبراهام ژاک سیلوستر» (Abraham Jacques silvestre) به حرفه دفترداری (در لغت نامه دهخدا زیل مدخل ساسی شغل پدر دوساسی را قضاوت آورده است، Classic Encyclopedia Britannica, Volum 25, Of The Encyclopedig Britanica, 1911 page 119, شغل پدر او را سر دفتر اسناد ذکر کرده است) در «شاتلیه» مشغول بود، او چون در سال ۱۷۶۵م درگذشت، مادرش تربیت او را بر عهده گرفت. (بدوی، ۲۵۴) بر اساس عادت زمانه، عنوان شغل پدری را لقب فامیلی او نهادند. (فوک، ۱۴۲)

سیلوستر دوساسی زبان یونانی و لاتینی را در کودکی و در خانه نزد استادی که نام او بر ما معلوم نیست، آموخت، (فوک، ۱۴۲) او در مدرسه «سنت گریمان» که مقابل خانه پدریش بود و مخصوص آموزش زبان های شرقی بود، درس می خواند. در این زمان شخصی، به نام «جرج فرانسوا بیرتیریو» (۱۷۹۴-۱۷۳۲ م) (در این زمینه عبدالرحمن بدوی راهب بندیکیتی را به نام «برترو» مشفق دوساسی می داند) که

خود مسلط به زبان‌های آرامی و عربی بود و نویسنده کتاب «جنگ‌های صلیبی» بر مبنای کتاب‌های عربی و کتاب در «تاریخ فرانسه» نوشته است، دوساسی را تشویق کرد، که زبان‌های دیگر را بیاموزد. دوساسی هم مقدمات زبان عربی و عبری را نزد او آموخت.^۱

دوساسی در حدود سیزده سالگی فراگیری زبان‌های اروپایی از جمله آلمانی، انگلیسی، اسپانیولی و ایتالیایی را آغاز کرد. (بدوی، ۲۵۵) همزمان با هدف تأمین زندگی آینده اش به دانشکده حقوق رفت و مشغول به تحصیل شد. (همان، ۲۵۵) در همین سال‌هاست که نخستین مقاله علمی او در مجموعه‌ای به نام «مرجع ادبیات نوشتاری شرقی» که زیر نظر «اکران» (Echorn) نشر می‌یافت، منتشر شد و با پژوهشی درباره یک نسخه خطی سریانی در کتابخانه ملی پاریس به چاپ رسید. (همان، ۲۵۵) دوساسی در سال ۱۷۸۱م در رشته حقوق فارغ التحصیل و در اداره مالیات مشغول به کار شد. (فوک، ۱۴۲) اما عبدالرحمن بدوی شغل او را مشاور دیوان پول آورده است، بدوی، ۲۵۵) و بعد از این دوره، در کنار کار، نزد «روس دسهو هوتس رأی» (۱۷۲۳ - ۱۷۹۵ م) زبان عربی را و زبان فارسی و ترکی را نزد «کارادون» (۱۷۲۰ - ۱۷۸۳ م) آموخت، (همان، ۱۴۲) و در زمینه ترجمه زبان ترکی از «باتیین لی جراند» استفاده بسیار کرد. (همان، ۱۴۳)

دوساسی دلیل علاقه خود به یادگیری زبان عربی را این گونه می‌گوید: «پژوهشی درباره نخستین آثار دینی هدفی است، که برخی از دانشمندان را به اهتمام درباره مطالعه زبان عبری وا می‌دارد، این دسته از دانشمندان بودند، که برای راهیابی به

این معبد و هموار کردن دشواری های همه جانبه ورود به آن ناگزیرند، که در کنار مطالعه این زبان به مطالعه سایر زبان های اقوام همسایه عبریان نیز بپردازند. این زبان ها امروزه یا به صورت آثار کهن از دوران های پیشین بر جای مانده است و یا هنوز به صورت زبان گفتاری شعبه های مختلف این اقوام در بخش هایی از آسیا برای ما به یادگار مانده اند، از میان زبان هایی که به عنوان زبان یاری رسان عبری مورد بررسی قرار گرفته اند، زبان عربی با لهجه های مختلف آن است، پس زمانی که به مدرسه نوظهور «زبانهای زنده شرقی» (Grand Larousse universel, tome 14, siegen atouareg Larousse, paris, 1989) دعوت شدم، (Grand Larousse universel, tome 14, page 9597) می بایست خود را به خاطر انجام وظیفه وقف دانشی می کردم، که تا آن روز، تنها به چشیدنش مشغول بودم». (بدوی، ۲۵۶)

آغاز فعالیت های شرق شناسی:

در سال ۱۷۸۲ م بود که دوساسی فعالیت های شرق شناسی خود را آغاز کرد و آثاری از جمله فهرست «ایشهرون پیرامون مرجع های تورات و آداب های اروپایی» را به چاپ رسانید (همان، ۱۴۳) و در سال بعد متن و ترجمه دو نامه ای را که سامریان در اواخر قرن شانزدهم برای «ژوزف اسکالیژه» (Scaliger) نوشته بودند، به طبع سپرد. (بدوی، ۲۵۵) در سال ۱۷۸۵ م به عضویت آکادمی کتیبه ها و ادبیات در آمد و تا پایان عمر در این سمت باقی ماند (مصاحب، ۱۲۳۲) و در همین سال کتاب های «تذکره ای در تاریخ اعراب پیش از محمد» در همان سال ۱۷۸۵ م (بدوی، ۲۵۵) و کتاب «تذکره آثار باستانی ایران» را در سال ۱۷۸۵ م از جمله فعالیت های او در سال های آغازین کار اوست. (مصاحب، ۱/ ۱۲۳۲)

در سال ۱۷۹۱م دوساسی از طرف لویی شانزدهم به مقام سر کمیسر دیوان پول نائل آمد. (همان ۲۵۶) سال بعد به عضویت آکادمی کتیبه‌ها و آثار باستانی درآمد، (فوک، ۱۴۳) ولی از آنجایی که وضع قانون‌گذاری در کشور فرانسه دستخوش تغییرات انقلابی شده (بدوی، ۲۵۶) و تحولات شدید اجتماعی پاریس را فراگرفته بود، این شهر را ترک کرد (مصاحب، ۱/ ۱۲۳۲) و برای مدتی از زندگی اجتماعی پر تلاطم کناره‌گیری کرد (فوک، ۱۴۳) و در روستایی در وسط فرانسه به نام «انیه» اقامت گزید. (بدوی، ۲۵۶) ثمره کناره‌گیری از اجتماع، تکمیل کتاب خود با عنوان «پژوهش‌هایی در آثار کهن پارسی» بود، که در سال ۱۷۹۳م آن را به چاپ رسانید. (همان، ۲۵۶؛ در کتاب فوک، ۱۴۳، نام آن را «راه حل اساسی برای شکل‌ها و پول‌های ساسانی ذکر کرده است؛ نیک بین، ۴۲۶؛ در دایرة‌المعارف بریتانیکا ۲۵/ ۱۱۹، سال نشر این اثر را ۱۷۹۲ ذکر کرده است)

آغاز تدریس

در ۳۰ مارس ۱۷۹۵ میلادی (البته ادوارد سعید در کتاب شرق‌شناسی خود سال تأسیس مدرسه زبان‌های شرقی را ۱۷۹۳ م ذکر کرده است و همچنین آن را به ناپلئون نسبت داده است که این اشتباه بزرگی است، چرا که ناپلئون در آن تاریخ در رأس قدرت نبوده است. همتی، ۱۵۴) انجمن انقلابی موسوم به «انجمن ملی انقلاب فرانسه» این انجمن، جمهوری اول را تأسیس کرد و از ۲۱ سپتامبر ۱۷۹۲ تا ۲۶ اکتبر ۱۷۹۵م در فرانسه حکومت کرد. ۷۴۹ نفر عضو آن با همه پرس‌های عمومی انتخاب شدند تا قانون اساسی جدید را وضع نمایند. تصمیم به تأسیس مدرسه عمومی برای تدریس زبان‌های زنده شرقی گرفت (این مدرسه امروزه با عنوان

انستیتوی ملی زبانها و تمدن های شرقی «INALCO» ادامه حیات می دهد. متی، رودی و نیکی کدی، ۲۰) تا از آن به صورت ابزاری برای مقاصد سیاسی و تجاری سود جوید. (- ISO : encoding , W , franeis Paris as it was and as it is , Blagdon , Gutenberg ebook , 10 : 1 edition : 8859-1) به این ترتیب وی تحت شرایط انقلابی روز با حذف de که نشان دهنده اشرافیت بود، و با نام سیلوستر دوساسی به سمت مدرس زبان های عربی و فارسی برگزیده شد. (فوک، ۱۴۳؛ مصاحب، ۱/ ۱۲۳۲؛ بدوی، ۲۵۷؛ متی، رودی و نیکی کدی، ۷؛ همتی گلیان، ۱۰۳) یکی از شروط دولت انقلابی برای سپردن کرسی زبان های عربی و فارسی، سوگند و اعلام وفاداری به آرمان ها و اهداف انقلاب فرانسه بود، ولی دوساسی از ادای سوگند سیاسی سرباز زد و از سمت خود استعفا کرد، اما پذیرفت، تا پیش از جایگزینی شخص دیگری به کار خود ادامه دهد. (بدوی، ۲۵۶)

دوره حضور دوساسی، دوران طلایی مدرسه زبان های شرقی بود و با حضور وی، این مؤسسه فضایی به شدت علمی یافت. در سال ۱۷۹۷م وی «تاریخ سلاطین ایران و خلفا» از ابن مسعود (دهخدا، ۲۸ / ۱۲۷) و در ۱۷۹۹م «اصول صرف و نحو عمومی» را به چاپ می رساند. (Principes de grammaire generale؛ نیک بین، ۴۲۶)

دوساسی در دوره ناپلئون

بنا بر ماده چهارم اساسنامه انجمن ملی، در خصوص تأسیس مدرسه زبان های زنده شرقی مدرسان می بایست نسبت به تألیف کتب قواعد و دستور السنه ای که در تخصص ایشان است، اقدام می کردند. از این رو، دوساسی به کار نگارش کتابی با

عنوان: « دستور زبان عربی، برای استفاده شاگردان مدرسه زبان های شرقی » (Arabic)
language grammar , saclete anyyeme de Lemprimerie rapide) دست می زند.
کتاب در سال ۱۸۰۵ م آن را به اتمام رسید، و در سال ۱۸۱۰ م در پاریس مزین به
طبع می گردد. (سواژ، ۱۰)

دوساسی چاپ دوم این کتاب را در سال ۱۸۳۱م با افزودن بخشهایی، شامل عروض
و قافیه آن را به جامعه علمی عرضه می کنند.^۲ این کتاب بعد از وی بارها تجدید
چاپ می شود و مورد استفاده مستشرقین قرار می گیرد. دلیل اهمیت این کتاب آن
است که وی برای آموزش نحو عربی به دو شیوه عمل کرده است؛ اول، از قواعد
کلی فرانسوی به شکل ساده و شیوا در کنار قواعد عربی سود جسته، دوم از کتاب
«تراکیب عربی» مارگلیوٹ استفاده کرده و در نهایت از روش علمای نحو عرب
گفته اند، تبعیت کرده است. (فوک، ۱۴۵)

دوساسی در سال ۱۸۰۵م نشان «لژیون دونور» (Legion de hinneur) و درجه
«شوالیه ای» (chevalier) را باهم می گیرد، (بدوی، ۲۶۰) و در همان سال، طی
مأموریت رسمی به «جنوا» در ایتالیا می رود، و بایگانی های اسناد این شهر را بازدید
می کند. این تنها سفر دوساسی به خارج از فرانسه بود.

او متونی را که تا به آن زمان در اروپا به انتشار در نیامده بود، جمع آوری و ترجمه
می کند و همراه متن عربی آن به اسم «گزیده های عربی» (Chrestomathie arabe)
در ۱۸۰۶م به چاپ می رساند.

«زبدۀ کشف الممالک و بیان الطرق و السالک اثر خلیل بن شاهین الظاهری» و «دیوان ابی طبیب احمد بن الحسین المتنبی» و «کتاب الفخری فی الآداب السلطانیة و الدول الاسلامیة» و «لامیة العرب شنقری»^۳ از جمله این آثارند. در سال ۱۸۲۶^۴ با اصلاحات بسیاری آنها را تجدید چاپ می کند. (Sacy , Silvestre , chrestomathie , arabe , Lmprimerir royale , French , 1826) در همین سال پس از انتصاب به سمت کرسی زبان فارسی در کلژ دو فرانس (نیک بین، ۴۲۳؛ یوهان فوک، ۱۴۸؛ بدوی، ۲۵۸) چند اثر دیگر از دوساسی منتشر می شود، که از آن جمله «مفردات قرآن»، «افسانه های قرآن»، «تاریخ تیمور ابن عربشاه» و تعدادی از اشعار عربی است، او جمع آوری کرده بود. (فوک، ۱۴۶) در سال ۱۸۰۸م سیلوستر دوساسی به عنوان نماینده هیئات قانون گذاری «اداره سن» فرانسه برگزیده شد. (نیک بین، ۴۲۳؛ بدوی، ۲۵۸) وی چاپ و ترجمه و تفسیر بخشی از کتاب های «مقریزی»؛ (نیک بین، ۴۲۳؛ سحاب، ۳۱۹) «سیبویه در علم نحو»، اعراب گذاری «سیره ابن هشام»، و متن های متفرقه ای از «تفسیر زمخشری» و «تفسیر بیضاوی» و قسمت هایی از «مقدمه ابن خلدون» را که پیرامون موضوع تفسیر است، هم به دست او منتشر می شوند. (فوک، ۱۴۷) ترجمه متون این کتاب ها، نشان از تبحر وی در زبان عربی دارد.

در سال ۱۸۱۲ م دوساسی کتاب «مقامات حریری» را ترجمه و به همراه مقدمه ای موزون به خرج خود منتشر می کند، (Ideas, Early ,and Heinemnn, william, Arabic Authors a Manval Arabian History And Literatvre And Literatvre and persian portrais , London , 1890) این چاپ، تا به امروز بهترین چاپی است، که از این کتاب به انتشار در آمده است.

چنانچه ذکر کردیم دوساسی از اولین مستشرقینی بود، که علم خود را در خدمت اهداف دولت متبوع خویش قرار می‌دهد، لذا در حمله ناپلئون به مصر اعلامیه‌های ارتش فرانسه را ترجمه می‌کند، به نحوی که مصریان به خاطر بلاغت بالای این خطابه‌ها دچار حیرت شده بودند و گمان می‌کردند که یک شخص عرب این اعلامیه‌ها را نوشته است. (عرفان، ش ۶، ۵۳-۵۵) به خاطر همین تبحر است، که هرگاه ناپلئون دوساسی را می‌دید، از او این گونه سؤال می‌کرد: «حال آقای عرب چه طور است؟» دوساسی همچنین نشریات نظامی ارتش فرانسه را در حمله به الجزایر ترجمه کرد. (فوک، ۱۴۴) به خاطر همین خدمات به دولت فرانسه، او در ۲۹ مارس ۱۸۱۴ م به همراه ۱۶ نفر دیگر از طرف ناپلئون ملقب به «بارون» شد. (بدوی، ۲۵۸) او تنها مستشرقی بود که به این لقب دست می‌یافت و این نشان از بلا منازع بودن او در عرصه شرق شناسی در عصر خویش دارد. (فوک، ۱۴۹)

دوساسی در سال ۱۸۱۳ م کتاب «ملاحظات دربارہ دو ایالت شرقی ایران، گرجستان و جوزجان» را به چاپ رسانید. (دهخدا، ۱۲۷/۲۸) تا این زمان شهرت وی در تمام اروپا گسترده شده بود، به طوری که بعد از سقوط دولت ناپلئون و اشغال فرانسه توسط آلمان و انگلیس به فرمان رئیس الوزرای آلمان اموال وی از غارت مصون ماند و از حمایت دولت آلمان برخوردار شد. (بدوی، ۲۵۹)

دوساسی بعد از ناپلئون

با سقوط ناپلئون و بازگشت حکومت سلطنتی، سیلوستر دوساسی در ۲۴ اکتبر سال ۱۸۱۴ م به سمت بازرس سلطنتی (سر ممیزی مطبوعات) تعیین گردید، (همان، ۲۵۹) سپس در ۱۷ فوریه سال ۱۸۱۵ م به مدیریت دانشگاه پاریس منصوب شد (نیک بین، ۴۲۳) و در اوت همان سال به عضویت کمیسیون آموزش و پرورش پذیرفته شد. (همان، ۲۵۹)

وقتی مجله «دانشمندان» در سال ۱۸۱۶ م به راه افتاد، او از نخستین اعضای هیئت تحریریه آن بود. (بدوی، ۲۵۹) در همین سال کتاب «کلیله و دمنه» را به چاپ می‌رساند، (نیک بین، ص ۴۲۶؛ Grand Larousse universel , tome 14, 1989, page 9597) و همچنین مقدمه‌ای به زبان فارسی بر ترجمه فرانسه کتاب گلستان اثر «میرشون» می‌نویسد. وی پیرامون شخصیت سعدی چنین می‌گوید: «او در اخلاق و در رفتار و روش میانه رو و متعادل بود و در میان هم ردیف‌های خود بسیار مؤثرتر بود و به همین خاطر او از دیگر شاعران هم عصر خویش جدا است». (مقاله مقام سعدی در ادبیات فرانسه دوره ۷، ۸، ش ۸۴، ستاری، ۶۷، ۶۲)

در سال ۱۸۱۹ م دوساسی پند نامه عطار را با ترجمه‌ای بسیار عالی و با مقدمه‌ای فارسی چاپ می‌کند. نیز در همین سال به عنوان نماینده کولژ دو فرانس در دانشگاه پاریس انتخاب می‌شود (Grand Larousse universel , tome 14 , siegen a , 1989 page 9597) و نشریه «جمعیت آسیایی» را در سال ۱۸۲۱ م تأسیس می‌کند^۵ و بعنوان اولین رئیس این نشریه نقش به‌سزایی

ایفا می‌کند. (فوک، ۱۴۹) این مجله تا به امروز به عنوان بهترین نشریه شرق شناسی، به صورت فصلنامه، منتشر می‌شود (همان، ۱۴۹؛ بدوی، ۲۵۹) و در همین سال با همکاری «دلابورت» کتاب «جغرافیای عرب» را از عربی به یکی از زبان‌های آفریقایی برگرداند و کتاب «الدر المنظوم فی وصایای السلطان المرحوم» که وصایای لوئی شانزدهم بود را به عربی ترجمه کرد. (سحاب، ۳۱۹) در ۱۸ دسامبر سال ۱۸۲۲ م به درجه «کماندوری» نائل شد (بدوی، ۲۶۰) و در همین سال یادداشت‌هایی درباره «ملوک یمن و حیره» را به چاپ رساند. (دهخدا، ۱۲۷/۲۸) در ۳۰ دسامبر ۱۸۲۳ م دوساسی به عنوان رئیس کالژ دو فرانس برگزیده شد (نیک بین، ۴۲۳، در کتاب تاریخ حرکه الاستشراق سال ۱۸۲۳ ذکر شده است که به نظر اشتباه می‌باشد. (Grand Larousse universel , tome 14 , page 9597.) و در ۲۶ اوت سال ۱۸۲۴ م به مدیریت مدرسه مخصوص زبان‌های شرقی منصوب گردید. (بدوی، ۲۵۹، فوک، ۱۴۹، عزایی، احمد عبدالحمید، ۱۰۷) دوساسی در سال ۱۸۲۶ م قسمت برامکه «الفخری» اثر «ابن طقطقی» را ترجمه کرد. (دهخدا، ۱۲۷/۲۸) در سال ۱۸۲۹ م «یادداشت‌هایی راجع به اسماعیلیه ایران و سوریه» (همان، ۱۲۷) و تحقیقی در رابطه اصل مجموعه «حکایات هزار و یک شب» (Recher surhorigne du recueil des contes intitles : les mille et un nuits. (نیک بین، ۴۲۶) هنگامی که انقلاب ژوئیه سال ۱۸۳۰ رخ داد و «لوئی فیلیپ» بر تخت سلطنت فرانسه دست یافت؛ باز هم دوساسی از احترام دولت برخوردار شد. (بدوی، ۲۵۹) در همین زمان او کتب عربی بسیاری را در پاریس جمع‌آوری می‌کند (عزایی، احمد عبدالحمید، ۱۰۷) و در سال ۱۸۳۲ م به لقب «پر دو فرانس» (Pair de ferance): این

لقب در فاصله سال‌های ۱۸۱۴ تا ۱۸۴۸ میلادی بر اعضای مجلس اعیان فرانسه اطلاق می‌شد) ملقب و به عنوان عضو مجلس اعیان انتخاب می‌شود. (بدوی، ۲۵۹) در ۹ فوریه ۱۸۳۳ سر پرستی بخش نسخه‌های خطی شرقی کتابخانه سلطنتی و دبیر کلی آکادمی کتیبه‌ها و ادبیات می‌شود (همان، ۲۶۰) و کتاب «الفیه ابن مالک» را در ۱۰ بخش به صورت گلچین ترجمه (فوک، ۱۴۸)؛ در کتاب «Arabic Authors» سال نشر را ۱۸۳۴ ذکر کرده اند) و «یادداشت‌های فرهنگستان ادبیات و کتیبه‌ها» را در چندین جلد منتشر می‌کند. دوساسی در ژوئن سال ۱۸۳۷ م به درجه «گراند - افسیس» ارتقاء می‌یابد. (بدوی، ۲۶۰) وی در آخرین سال عمرش کتاب «در بیان مذهب دروز» را در دو جلد به چاپ می‌رساند. (نیک بین، ۴۲۶)؛ عبدالواحد، عبدالقهار، Grand Classic Encyclopedia Britannica, Volum 25, page 119. که این کتاب در واقع ادامه کار نویسنده دیگری است که به دست او به اتمام رسید. (Classic Encyclopedia Larousse universel , tome 14 , page 9597) در ۱۹ فوریه ۱۸۳۸ م هنگام بازگشت از جلسه مجلس اعیان دچار حمله قلبی شد و ۲ روز بعد در ۲۱ فوریه در گذشت. (بدوی، ۲۶۰)

سایر آثار دوساسی

سیلوستر دوساسی آثار دیگری هم دارد که سال نشر آن‌ها برای ما معلوم نشده است، و از میان می‌توان به:

۱. مبانی فراماتیک برای عموم

۲. تصحیح و چاپ کتاب الحيوان جاحظ و تصحیح آثارالعباد و اخبار البلاد محمد بن زکریا قزوینی
۳. کتاب شناسی فرنسه راجع به ایران
۴. المختار من كتب ائمة التفسير و لعربی فی كشف الغطاء عن غوامض واصطلاحات النحویة و اللغویة که به همراه شرح و ترجمه؛ به عربی و فرانسه منتشر کرده است. (بترس البستانی، ص ۳۷۹؛ دهخدا، ج ۲۸، ص ۱۲۷؛ Harland , marion , Haracter sketches of romance , fiction and the drama , copyright , vol vme 3 by selmar hess New York , 1892 ، نیک بین، ۴۲۶)
۵. ترجمه کتاب‌های الافاده والاعتبار عبد اللطیف بغدادی، النقود مقریزی، معلقه لیبید شاعر مخضرمی، قصیده برده بوضیری از آن جمله است. ترجمه مقداری از کتاب السلوک المعرفة دول الملوک را کرد.
۶. مقالاتی درباره نقود خلفا که در نشریه آسیایی به چاپ رسانید.
۷. تحقیقاتی پیرامون آثار عتیقه ایران که در این کتاب تحقیقات مفیدی راجع به اصطخر فارس انجام داده است. (سحاب، ۳۱۹)

دین و مذهب دوساسی

تا به اینجا بحث زندگی سیلوستر دوساسی را مورد بررسی قرار داده‌ایم، دوساسی به عنوان یک شرق شناس پر کار و دارای شرایط علمی بسیار بالا با آموختن نزدیک به ۲۰ زبان (نیک بین، ۴۲۶) و با تدریس چند زبان مثل، عربی، فارسی، ترکی و قبطی (Grand Larousse universel , tome 14 , page 9597) و همچنین با تعدد بسیار

کتاب‌های ترجمه و تحقیق توانست، نام خود را در تاریخ شرق شناسی به عنوان یکی از بهترین‌های آنها ثبت کند.

در منابع کمتر به اعتقادات دینی و مذهبی دوساسی اشاره شده و آن را به معمایی تبدیل کرده است. به همین خاطر اظهار نظر درباره این که نوشته‌های او تحت تاثیر چه عقیده ای قرار داشته است، دشوار می‌نماید.

عبدالرحمن بدوی به نقل از «درنبرگ» مذهب دوساسی را «یانسنیسم» ذکر می‌کند. (بدوی، ۲۶۰) یانسنیسم مکتبی است بسیار سخت گیر و متکی به عمل به اصول دینی و شدت عمل در مسائل اخلاقی. (Hestings , James , and clark ,)
Encyclopadia of Religion and Ethics , volume ۷, ۱۹۸۶) برخی بر این باورند که دوساسی پیرو آیین یهود بوده (اسلام والاستشراق، ص ۹۴ ، Vath , Jadan ,
Fromental halevy London , (1994) isbn 187108251x , page 13) و از این دین حمایت کرده است. از جمله دلایل ایشان در تائید این فرضیه:

نخست آن که اولین زبانی که دوساسی در کودکی می‌آموزد، زبان عبری است و این مسئله در میان مسیحیان مرسوم نمی‌باشد.

دوم، فهم کتاب انجیل را منوط به تلاش برای یادگیری و فهم زبان‌های سامی می‌داند، در حالی که زبان انجیل لاتین است و نیازی به فراگیری زبان‌های سامی نیست.

سوم، هنگامی که از نام معبد مقدس سخنی به زبان می‌آورد، در ضمن یادى از آرزوى دست یافتن به این معبد مقدس را یادآورى می‌شود، که این همان اندیشه یهود از دیرباز بوده است.

نتیجه

سیلوستر دوساسى در زمره پرکارترین شرق شناسان و از موثرترین محققان غربى در زمینه فرهنگ و ادبیات ایرانى و عربى است که با گردآورى، ترجمه، تصحیح و نشر آثار ایرانى و اسلامى خدمات قابل تحسینى ارائه کرده است و نمى توان به سادگى کارهاى او را نادیده گرفت، چون کتاب دستور زبان عربى او که بارها چاپ و مورد استفاده شرق شناسان قرار گرفته است و همچنین کشف و رمزگشایى خط میخى و همکارى در رمز گشایى خط هیروگیلف و آثار دیگر او که مورد اشاره قرار گرفتند.

با این همه، همکارى او با دولت استعمارگر فرانسه که با سیاست سرکوب و بهره کشى به اشغال کشورهای اسلامى پرداخته بود، از دید بسیارى نابخشودنى است، چه در جریان اردوکشى فرانسویان به سوى سرزمین‌هاى اسلامى خسارات بسیارى به مسلمانان وارد کرده است. ترجمه نشریات نظامى و متنى اطلاعیه‌هاى ارتش فرانسه و هنگام حمله به الجزایر در سال ۱۸۰۵ م، به آنها اشاره شد از نمونه‌هاى قابل اشاره از خدمات مستشرقان به استعمارگران بوده است. (حیدر رضا ضابط، ش ۸۲)

به همین خاطر، ترجمه کتاب وصف مصر عبداللطیف بغدادى را نمى توان صرفاً با نیت و قصد علمى دانست، چون تقریباً همزمان است با حمله ناپلئون به مصر و برای شناخت منبع با ارزشى برای دولت فرانسه بوده است.

همسویی دولت فرانسه و دوساسی در ضدیت با فرقه دروزی نیز تردیدآمیز می‌نماید. اسماعیلیه دشمنان فرانسویان در خاورمیانه و دوستان انگلستان بودند و از جانب این کشور حمایت شده‌اند. شناخت این فرقه برای دولت فرانسه برای نابود کردن آن لازم بود. منطقه شام به محل رقابت دو قدرت انگلیس درآمده بود و هرکدام از قوای محلی وابسته به خود حمایت می‌کردند، انگلیسی‌ها از دروزی‌ها و فرانسوی‌ها از مسیحیان. کتاب دوساسی در شناخت و رد فرقه درزوی کمک فراوانی به شناسایی این فرقه توسط دولت فرانسه کرد. نگاه دوساسی به این فرقه را متأثر از سیاست دولت فرانسه در منطقه و تعصب آمیز دانسته‌اند. در سال ۱۸۴۰ م با دخالت دو کشور انگلیس و فرانسه در حمایت از مسیحیان و دروزیان نا آرامی‌هایی در منطقه به وجود آمد و جنگ‌های داخلی سال‌های بعد را در پی داشت و به کشتار وسیع دروزیان تسلط مسیحیان منجر شد.

۱. عبد الرحمن بدوی در موسوعه المستشرقون به نقل از «هارتویگ درنورگ» چنین می‌گوید: «اینکه چگونه سیلوستر دوساسی، یک خاورشناس گردید، تا حدوی مبهم و نامشخص است؛ نه نام استادان وی را می‌دانیم و نه از چگونگی روی آوردن وی به مطالعات عربی و به طور کلی شرق شناسی اطلاعات دقیقی داریم، در اینجا باید بگوییم که عبدالرحمن بدوی به خاطر گستردگی کار خود تمام منابع مربوطه را ندیده است.

۲. چاپ ۱۹۰۶ این کتاب در قسمت نقایس کتابخانه آستانه قدس رضوی نگه داری می‌شود.

۳. شنقری ازدی صاحب قصیده لامیه اقیمو بنی امی صدور مطيلم که موسوم به شمس بن مالک و از شعرای جاهلیت بوده است و متوفی ۵۱۰ میلادی است؛ سحاب، ص ۳۱۹

۴. در دائرة المعارف مستشرقان سال تجدید چاپ و تصحیح آن را ۱۸۲۷ م ذکر کرده است، اما با وجود چاپ ۱۸۲۶ م در کتاب خانه آستان قدس رضوی به این نتیجه می‌رسیم، که در بدوی اشتباه کرده است.

۵. فوک، ص ۱۴۹ در این کتاب تأسیس جمعیت آسیایی در سال ۱۸۲۱ ذکر کرده است اما در دائرة المعارف مستشرقان سال تأسیس را ۱۸۲۲ م ذکر کرده است و در رویه اسلامیة لا استشراف هم همین گونه است.

منابع

بدوی، عبدالرحمن، (۱۳۷۷). دائرة المعارف مستشرقان، ترجمه: صالح طباطبایی، تهران: روزنه.

البستانی، بطرس، دائرة المعارف قاموسی العام لكل فی و مطلب، ج ۹، طبع دارالمعارف، بیروت، لبنان.

جمیله، مریم، (۱۳۵۱). (مارگرت مارکوسی سابق)، خاورشناسی و توطئه خاورشناسان، مترجم: غلامرضا سعیدی، قم: دارالتبلیغ اسلامی.

حموی، یاقوت، (۱۳۸۱). معجم الادباء، ترجمه و پیرایش: عبدالمحمد آیتی، تهران: سروش.

دالین، . و ، زاگلا دین، . و ، پاولوا س، . س، اسکارکین، تاریخ فرانسه، ویراستار امانفرد، ترجمه: فریدون شایان، ج ۱.

دهخدا، علی اکبر، (۱۳۳۹). لغت نامه، زیر نظر معین، ج ۲۸، تهران، دانشگاه تهران.

دورانت، ویل و آرین، (۱۳۷۰). تاریخ تمدن، عصر ناپلئون، مترجمان: اسماعیل دولت شاهی و دیگران، ج ۷، تهران، علمی فرهنگی.

زهرالدین، صالح، (۱۹۹۱، ۱۴۱۲م). اسلام و الاستشراق، لبنان، دارالندوة الجزیره بیروت.

سالم الحاج، ساسی، (۲۰۰۲م). نقداً الاستشراقی الظاهره الاستشراقیه و اثرها فی الدراسات الاسلامیه، جزء اول، دارالمدار الاسلامی.

سحاب، ابوالقاسم، (۲۵۳۶). فرهنگ خاورشناسان، شرح حال و خدمات دانشمندان ایران شناسی و شرق شناسان، تهران، سحاب.

سعید، ادوارد، (۱۳۸۲ش)، شرق شناسی، ترجمه: عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر فرهنگ اسلامی چ ۳.

سواژ، ژان، (۱۳۶۶ش). مدخل تاریخ شرق اسلامی، تحلیل کتاب شناختی، به اهتمام کلود کاهن، ترجمه: نوش آفرین انصاری، تهران، مرکز نشر کتاب های دانشگاهی.

عبدالواحد، عبدالقهار، (۲۰۰۰م). الاستشراق و الدراسات الاسلامیه، عمان، دارالفرقان.

عزایی، احمد عبدالحمید، لندن، الاسلامیه لاستشراق، المتدی الاسلامی.

العقیقی، نجیب، المستشرقون، جزء اول، ط ۴، موسوعه دایره المعارف، قاهره.

فوک، یوهان، (۲۰۰۱م). تاریخ حرکه الاستشراق الدراسات العربیه و الاسلامیه فی اروپا حتی بدایه القرن العشرين، نقله عن الآلمانیة عمر لطفی العلم، دارالمدار الاسلامی.

متی، رودی، و کدی، نیکی (۱۳۷۱ش). ایران شناسی در اروپا و ژاپن، ترجمه: مرتضی اسعدی، تهران: الهدی.

مجموعه من المستشرقين السوفيات (۱۹۱۸ م). تاريخ الاستشراق و الدراسات العربيه و الكردية في المتحف الاسيوي معهد الدراسات الشرقية في لينينغراد.

اللغة الروسية (۱۹۸۰ م). ترجمه: معروف خزانه دار، مطبعة لمعارف بغداد.

مراد، يحيى، (۲۰۰۴ م). افتراءات المستشرقين على الاسلام و الرد عليها، دارالكتب العلمية، بيروت، لبنان، ط ۱.

مصاحب، غلامحسين، (۱۳۴۵ ش). دايرة المعارف، ج ۱، تهران، فرانكلين.

منافى، كامياب، (۱۳۷۲ ش)، فرانسه، تهران: مركز نشر وزارت خارجه.

المنظمة للتربية والثقافة، (۱۹۸۵ م)، المنهاج المستشرقين في الدراسات العربية الاسلامية، جزء ثانى، اداره الثقافه.

نيك بين، نصرالله، (۱۳۷۹ ش). فرهنگ جامع خاورشناسان مشهور و مسافران به مشرق، تهران، آرون.

هاشم زكريا، زكريا، (۱۹۶۵ م). المستشرقون و الاسلام، مجلس اعلى للشئون الاسلامية.

همتى گليان، عبدالله، (۱۳۸۳ ش). تاريخچه شرق شناسى كاوشى در سير مطالعات اسلامى در غرب، مشهد، انتشارات جهاد دانشگاهى.

اورکاد، ایران شناسی در فرانسه، ترجمه: مرتضی اسعدی، نشر دانش شماره
۱۳۷۰، ۱۲ش، ص ۱۰۶.

برقاوی، احمد، شرق شناسی در بوته نقد، نشریه سیاست دفایی، ۱۵ شهریور ۱۳۸۰.

ریشار، فرانسیس، آغاز آشنایی فرانسویان با زبان فارسی، نشر دانش، شماره ۱۰، سال
۱۳۶۶ش، صص ۱۱۱، ۱۰۴.

صبا محسن، تاریخ ایران شناسی در فرانسه، فرهنگ ایران زمین شماره ۳،
صص ۳۹۰، ۳۶۷.

ضابط، حیدر رضا، خصومت مسیحیت غرب با اسلام و پیامبر، قسمت اول، ماهنامه
موعود، شماره ۸۲.

عرفان، محمود، سیلوستر دوساسی، مجله ارمنان، شماره ۶، صص ۵۳-۵۵.

مقاله مقام سعدی در ادبیات فرانسه، دوره ۸، ۷، شماره ۸۴، مهر ۱۳۴۷ش، جلال
ستاری، صص ۶۲-۶۷.

منابع انگلیسی

Blagdon , W , franeis , Paris as it was and as it is , encoding : ISO –
8859-1 edition :10 , Gutenberg ebook .

Classic Encyclopedia Britannica, Volum 25 , Of The

Encyclopedig Britanica, 1911

Harland , marion , Haracter sketches of romance , fiction and the drama , copyright , volume ۳ by selmar hess New York, 1982

Hestings , James , and clark , Encyclopadia of Religion and Ethics , volume 7, 1986.

Ideas, Early ,and Heinemnn, william, Arabic Authors a Manval Arabian History And Literatvre And Literatvre and persian portrais , London , 1890 .

Jasstrow, morris, The Religion Of Babylonia And Assyia March 7Boston, USA , 2007

Sacy , Silvestre , Arabic language grammar , saclete anyonyme de Lemprimerie rapide 1904

Sacy , Silvestre , chrestomathie arabe , Lmprimerir royale , French , 1826

Vath , Jadan , Fromental halevy , London , (1994) isbn 187108251x

Various , Sacred book of the East ,charater set encoding : ISO 8859-7 , Gutenberg ebook , Ebook , July 12 2004 .

Wood , James , The nutall Encyclopadia being a consice and comprehensive dictionary of general

knowledge , encoding : ISO8859-7 , may 14 2004 , Gutenberg ebook

.

منابع فرانسوی:

Grand Larousse universel , tome 14 , siegen a touareg , Larousse , paris , 1989

نقش موسی بن نصیر در فتوحات سلسله‌ی اموی

(۹۷-۱۹ هجری)

زینب علا^۱

چکیده

از جمله سیاست‌های خارجی دولت اموی مسئله کشورگشایی و توسعه‌طلبی بود. دولت اموی نفوذ عرب مسلمان را در بسیاری از سرزمین‌های جدید گستراند و بر وسعت حکومت اسلامی افزود، و آن را از میانه‌ی شرق آسیا تا اقیانوس اطلس در غرب گسترش داد. این سیاست که از زمان بنیان‌گذار این سلسله معاویه بن ابی (۴۱-۶۰) هـ ق آغاز گردیده بود، در زمان جانشینان وی نیز دنبال گردید و به روزگار ششمین خلیفه‌ی اموی ولید بن عبدالملک (۸۶-۹۶) هـ ق به اوج خود رسید. ولید علاقه‌ی زیادی به آبادانی و توسعه‌طلبی داشت و با توجه به شرایط مناسب داخلی به سیاست خارجی نیز توجه زیادی نشان داد، و دستاورد این توجه کامل شدن فتح شمال آفریقا و باز شدن دروازه‌های ورود به آندلس به دست فرمانده شایسته و لایق وی موسی بن نصیر بود. موسی با استفاده از توان نظامی خود موفق گردید علاوه بر فتح سرزمین‌های جدید غیمت‌های بسیاری نیز به دست آورد و با رسیدن به پشت دروازه‌های اروپا لرزه بر اندام مسیحیان ساکن این ناحیه بیاندازد. اما در اوج پیروزی‌ها به دستور خلیفه به دمشق بازگشت و رویای وی برای فتح سرزمین‌های اروپایی برای همیشه به دست فراموشی سپرده شد. در این پژوهش سعی بر آن بوده تا با استفاده از متن‌های معتبر تاریخی، نقش و جایگاه این فرمانده اموی در مسیر فتوحات این سلسله مورد بررسی قرار گیرد و دلایل برکناری و عزل وی بیان گردد. در ارائه‌ی این داده‌ها از شیوه‌ی توصیفی-تحلیلی استفاده شده است و در صورت لزوم نیز کوشش شده، تا مطالب متناقض موجود در منابع نیز مورد تحلیل قرار گیرد.

واژه‌های کلیدی: امویان، ولید بن عبدالملک، شمال آفریقا، آندلس، موسی بن نصیر

مقدمه

متصرفات اسلامی در زمان خلفای راشدین به خصوص عمر بن خطاب توسعه یافت. اما محدود به مرز مشخص و معینی نبود، چرا که حدود ممالک اسلامی در ماورای مرزها مورد تعرض و حمله‌ی غیرمسلمانان قرار داشت، و در داخل مواجه با انقلابات و نهضت‌های مردمی بود. بنی‌امیه هم در خلافت خود گرفتار جنگ با همسایگان به وند و بیشتر این جنگ‌ها در دنباله‌ی فتوحات مسلمین در عصر خلفای راشدین صورت گرفت، با این تفاوت که در عصر خلفای راشدین جنگ‌ها جنبه‌ی دینی و اعتقادی داشت و هدف پیشرفت دین اسلام در جهاد فی سبیل‌الله و امری واجب و ضروری و عاری از سلطه‌ی سیاسی بود. اما در عصر خلفای اموی این هدف مقدس تغییر یافت و جای خود را به سلطه‌گری و توسعه‌طلبی سیاسی بدون توجه به استحکامات دینی داد. (ممتحن، ۱۳۸۱، ۲۳۳)

در زمان خلافت معاویه بن ابی‌سفیان نیز دامنه‌ی فتوحات اسلامی هم زمان در سه جبهه‌ی روم، افریقای شمالی و جبهه‌ی شرقی دنبال گردید و موفقیت‌هایی نیز حاصل گشت، اما در جبهه‌ی افریقا به دلیل حضور قبایل قدرتمند در این مناطق و کمک‌رسانی متحدین آنان یعنی روم شرقی تسلط کامل بر این ناحیه پس از گذشت هفتاد سال و با صرف هزینه‌های بسیاری به دست موسی بن نصیر فرمانده ولید به عبدالملک محقق گشت. (زرکلی، ۱۹۸۹، ۳۳/۷؛ ابن تغری، بی تا، ۱/۲۲۵) مرحله‌ی نخست فتوحات مسلمانان در این جبهه‌ی جدید با گشودن محلی به نام برقه توسط عمر وعاص (۲۲-۸۴۳) آغاز شده بود، در آن زمان عمروعاص به دستور معاویه پس از نبردی دشوار با روم شرقی و متحدان بربر آنان بخشی از این منطقه را فتح نمود، از آن زمان پیشروی مسلمانان در این ناحیه ادامه یافت و آفریقا به دلیل شرایط جغرافیایی خاص و وجود معادن زر و زمین‌های حاصلخیز خود به شدت مورد توجه حاکمان مسلمان قرار گرفت. (مراکشی، ۱۹۹۷، ۸) در سده‌های نخست هجری فتوحات اسلامی در زمان کوتاهی به اهداف خود دست می‌یافت، چرا که مسلمانان به برکت ایمان عمیقشان به اسلام و اراده پولادین خود از چنان شور و حماسه جوشانی برخوردار بودند که در اندک زمانی به وجود هر دشمنی هر اندازه هم نیرومند پایان می‌دادند و بر دشواری‌های طبیعت هر چه بود چیره می‌گشتند. مگر در فتح مغرب که حدود هفت دهه طول کشید تا مسلمانان توانستند مقاومت بربرها را درهم شکنند و فتح اسلامی را به اقصی نقاط این سرزمین برسانند. در واقع به دلیل توانایی نظامی بربرهای ساکن آفریقا احدی نیز جرات نمی‌کرد تا به دیار آنان یورش برد و اولین کسانی هم که این شجاعت را به خرج دادند عرب‌های مسلمان بودند، با این حال سیر فتوحات در این منطقه بسیار کند بود و تا ورود

موسی بن نصیر به این ناحیه پیروزی مسلمانان کامل نگشت. (مونس، ۱۳۷۶، ۶۵) در تحقیقات و مطالعات مربوط به تاریخ اسلام چه در کتب دسته اول و چه در آثار پژوهشی در رابطه با سرگذشت موسی بن نصیر و بیان فتوحات وی شرح مطالبی آمده است. در تحقیقات و مقالات جدیدی چون مقاله‌ی موسی بن نصیر نوشته‌ی محمد عبدالله عنان نیز به سرگذشت این فاتح بزرگ اموی اشاره شده است. در واقع سرگذشت موسی بن نصیر از جمله موضوعاتی است که منابع به اشکال مختلف به آن پرداخته‌اند، اما در این تحقیق سعی شده است با بیان روایات مختلف و با استناد به منابع اصلی در خصوص سرگذشت وی این موضوع را به صورت کامل و منسجم عرضه داریم.

خاستگاه و تبار موسی بن نصیر

نصیر پدر موسی عربی بود از طایفه، از قوم بلی از قضاعه و نام وی نصر یا نصیر بود. (بلاذری، ۱۳۳۷، ۳۵۳) نصیر از جمله مسیحیانی بود که به هنگام خواندن کتاب انجیل در کلیسای عین‌التمر به دست سپاهیان مسلمان اسیر شد و بعد از آن نیز به دین اسلام مشرف گردید.^۱ (ابن خلدون، ۱۳۶۳، ۶۸/۲)

نصیر که در آن زمان به قصد سفر و زیارت در این منطقه حضور داشت، به دست خالد بن ولید اسیر گشت. اما خالد، نصیر را نزد خود نگاه داشت و پس از آن که نشانه‌های لیاقت و شایستگی را در وی مشاهده نمود، به تربیت و آموزش او پرداخت. پس از مدتی نیز مردی از بنی‌امیه وی را آزاد ساخت و نصیر به شام بازگشت. (بلاذری، ۱۳۶۳، ۳۵۳)

نصیر پس از آن به خدمت دستگاه اموی درآمد و به زمان حکومت معاویه بن ابی‌سفیان به سمت رئیس پلیس یا همان سرنگهبانی وی منصوب گشت. وی نزد معاویه به دلیل هوش و ذکاوت از مقام بالایی برخوردار بود به گونه‌ای که چون معاویه برای جنگ با علی (ع) رهسپار صفین شد، وی علی (ع) را بر حق دانسته و در جنگ علیه او شرکت نکرد و با این حال مورد خشم معاویه قرار نگرفت. (ابن اثیر، بی تا، ۳۵۲/۴-۳۵۳)

موسی بن نصیر بن عبدالرحمن بن زید ملقب به ابوعبدالرحمن هم در سال ۱۹ هجری در زمان خلافت عمر بن خطاب در یکی از قراء جزیره و یا در وادی‌القری در شمال حجاز، به قولی در قریه‌ای به نام کفرمری برای او زاده شد. (عنان، ۱۳۶۶، ۲۰؛ بلاذری، ۱۳۶۳، ۳۵۳)

از آغاز زندگی موسی روایات بسیار اندک سخن می‌گویند، آنچه می‌دانیم این است که دوران کودکی خود را در دمشق سپری کرده و پس از آن مانند پدر در همان ابتدای جوانی به خدمت دستگاه اموی درآمد و مناصب سپاهی و اداری را بر عهده داشته و در چند حمله‌ی دریایی نیز شرکت کرده، و حتی در جزایر قبرس و نزدیک آن به غزا رفته است. (زرکلی، ۱۹۸۹، ۳۳۱/۷؛ ابن تغری، بی‌تا، ۱/۲۲۵) ابو عبدالرحمن بن موسی همچون پدر به صفاتی چون عاقل، کریم و پرهیزگار بودن شهرت داشت و در اکثر لشکرکشی‌ها فاتح میدان بود. (ابن خلکان، ۱۳۸۱، ۳۲۲) وی در میان اعراب آوازه‌ی بلندی داشت تا جایی که وی را عرب به شمار آورده و برایش تباری انصاری ساختند، چه که ابن بشکوال او را با این نصب یاد می‌کند: موسی بن نصیر بن عبدالرحمن بن انصاری. (مونس، ۱۳۷۶، ۱۰۲) در حال آن چیزی که باید مورد توجه قرار گیرد این است که، پدر موسی برده‌ای آزاد شده بود و در عرب بودن خاندان وی جای تردید وجود دارد و حتی برخی از مورخان همچون ابن خلدون برای وی تباری ایرانی قائل شدند. (ابن خلدون، ۱۹۷۹، ۴/۲۰۴)

حکومت بر بصره

موسی پس از سنین رشد مدتی به مصر رفت و در خدمت برادر خلیفه عبدالملک بن مروان (۶۵-۸۶) یعنی عبدالعزیز که والی آن منطقه بود درآمد، و توانست اعتماد وی را به دست آورد و نزد او بلندآوازه شود. به گونه‌ای که هنگامی که عبدالملک بن مروان می‌خواست برادر خود بشر را والی عراق کند، به علت جوانی و نارس بودن بشر تصمیم گرفت تا شخصی را به عنوان مشاور با وی همراه سازد. پس در این زمان به برادر خود عبدالعزیز که در مصر بود نامه نوشت که من برادرت بشر را والی بصره قرار داده‌ام، بشر نیاز به فردی خبره و آگاه به امور مالی و اداری دارد پس موسی را با وی همراه ساز تا وزیر و مشاور وی باشد و دیوان عراق را بدو بسپار و وی را آگاه ساز که در هر پیشامدی مسئول همو است. (ممتحن، ۱۳۶۱، ۲۲۴)

عبدالعزیز سخن برادر را پذیرفت و موسی را مشاور و وزیر امور مالی بصره ساخت، بشر از مصر وارد بصره شد در حالی که موسی همراه وی بود و تا بر منصب حکومت بصره نشست همه‌ی کارها را به دست موسی سپرد و خود را کنار کشید، و موسی به تنهایی مسئول امور مالی و دیوانی بصره گردید. موسی همواره امین بشر بود تا آن زمان که وی ازدنیا رفت و حجاج بن یوسف ثقفی به جای او روی کار آمد (همان، همان جا) و چون در سال ۷۵ هجری حجاج امارت عراق یافت، موسی را به اختلاس و عدم امانت‌داری متهم کرد.

(عنان، ۱۳۶۶، ۲۱)

به گفته‌ی دینوری در آن زمان عبدالملک بن مروان به دلیل آن که موسی را فردی گستاخ می‌دانست خواهان آن بود تا در فرصتی مناسب او را خوار و ذلیل کند، پس دست حجاج را برای انتقام‌جویی از وی باز گذاشت. اما در پی نامه‌ی خالد بن ابان از فارس، موسی از توطئه بر ضد خود آگاه شد و برای نجات جان خویش به نزد عبدالعزیز در مصر پناه برد. (دینوری، ۱۳۸۰، ۲۸۵)

در آن زمان عبدالعزیز با اموال و خراج مصر به شام رفته بود و با همان اموال نیز به کمک موسی شتافت. موسی که از ترس حجاج به شام گریخته بود، به کمک عبدالعزیز ۱۰۰۰۰ دینار به خلیفه پرداخت کرد تا از جان وی درگذرد. در حقیقت اگر شفاعت عبدالعزیز نبود حجاج موسی را کشته بود. (ممتحن، ۱۳۸۱، ۲۲۵؛ عنان، ۱۳۶۶، ۲۱) موسی پس از آن به همراه عبدالعزیز به مصر رفت و در همان جا ساکن گشت و در نزد وی باقی ماند و محترم زیست. پناه بردن موسی نزد عبدالعزیز نقطه‌ی عطفی در زندگی سیاسی وی محسوب می‌گشت، چرا که در آن زمان بر اثر حوادثی والی آفریقا حسان بن نعمان از سمت خود برکنار شد و موسی به درخواست عبدالعزیز جانشین والی آفریقا گشت، و موسی در این زمان فرصت این را یافت تا توانمندی نظامی خود را به معرض نمایش گذارد.

امارت یافتن موسی بن نصیر بر شمال آفریقا

حکومت آفریقا پیش از موسی بن نصیر از سال ۶۹ هجری بر عهده‌ی حسان بن نعمان بود. حسان تلاش زیادی برای پاکسازی منطقه‌ی مغرب از نفوذ رومی‌ها و دفع شورش بربرهای ساکن در آن منطقه انجام داد. وی حتی موفق شده بود به نتایج درخشانی در این منطقه دست یابد، و یکی از کاهنان زن آن منطقه که قدرت بسیار داشت به قتل برساند. اما با وجود همه‌ی تلاش‌ها و خدمات حسان، دشمنان وی نزد خلیفه اموی و برادر وی عبدالعزیز عامل اموی در مصر بدگویی کرده و شایع ساختند که حسان قصد دارد در منطقه مغرب حکومتی مستقل از دستگاه اموی ایجاد کند، و در پی استقلال طلبی است. (مراکشی، ۱۹۸۳، ۳۰) و همان سعایت از وی کافی بود تا عبدالعزیز فرمان امارت وی را باطل و به جای او موسی بن نصیر را جانشین گرداند. هر چند زمانی که عبدالعزیز وابسته‌ی خود موسی را برای سرپرستی فتوحات در مغرب انتخاب کرد، خلیفه در توانایی او برای اجرای این مسئولیت شک داشت و به وی خوشبین نبود، و حتی این نکته را در مکاتباتش با عبدالعزیز ابراز داشت. اما عبدالعزیز برادر خود را اطمینان داد که موسی به فتوحاتی

به مراتب بیشتر از پیشینیان دست خواهد یازید و به زودی غنایم بی سابقه‌ای را برای حکومت به ارمغان خواهد آورد. (مونس، همان، ۱۰۴ - ۱۰۳)

با اصرار عبدالعزیز بر جانشینی موسی به جای حسان خلیفه این امر را پذیرفت و فرمان امارت موسی را بر افریقا در سال ۷۹ هجری صادر نمود. (ابن اثیر، بی تا، ۳۷۲/۴)

ورود موسی بن نصیر به افریقا

موسی بن نصیر بلافاصله با جمع‌آوری اموال خود به همراه چهار پسرش که مانند او تربیت نظامی داشتند، رهسپار افریقا گردید. وی صحاری افریقا را پیش از این هم آزموده بود، چرا که عبدالعزیز او را در سال ۸۴ هجریه برقه فرستاد^۲ و موسی موفق شده بود ناحیه‌ی درنه را فتح کند و جمع کثیری از مردمش را اسیر نماید. (عنان، ۱۳۶۶، ۲۲)

موسی ابتدا به سمت دژ ذات الجمجم رفت جایی که سپاهیان منتظر فرمانده خود حسان بن نعمان بودند، موسی پس از رسیدن به نزد سپاهیان اسلام و بیان حمد و ستایش خداوند عنوان داشت که حسان، نعمت عبدالعزیز را ضایع گردانیده و با آن که از اهلس بود به نزاع پرداخته پس عبدالعزیز وی را کنار زده و او را به جای حسان امیر ساخت در حالی که موسی هیچ اختیاری در آن نداشته، و پس از آن به دستور عبدالعزیز موجب سپاهیان خود را افزایش داد (دینوری، ۱۳۸۱، ۲۸۷)

در این زمان به علت برکناری حسان از حکومت افریقا، بومیان ساکن در این ناحیه به خود جرأت دادند تا بار دیگر بنای طغیان و فتنه‌انگیزی و فساد نهند. در واقع بربرها همچنان سر در عصیان و تمرد داشتند و تا فرصتی به دست می‌آمد شورش آغاز می‌کردند و چون موسی وارد آفریقا شد، باز سر به شورش نهادند و این شیوه ایشان بود. اما این بار در ارزیابی عزم حاکم جدید به خطا رفته بودند، از این رو دیری نپایید که همه‌ی شورش‌ها سرکوب شده و موسی با دست‌ان آهین خود همه‌ی جماعت شورش‌گر را پراکنده ساخت. (عنان، ۱۳۶۶، ۲۲)

فتوحات موسی در افریقا

موسی ابتدا به تقویت مرکز نظامی قیروان مشغول گشت و پس از آن برای دفع شورش بربرها پسرش عبدالله را به یک سو و پسر دوم خود مروان را به طرف دیگر فرستاد و خود شخصاً به قصد قبیله‌ای دیگر لشکر کشید. موسی موفق گردید که در اولین فتح خود در ناحیه‌ی زغوان در سال ۸۶ هجری به غنایم بسیاری دست یازد و رئیس آنان ورقطان را دستگیر نماید. پسران وی نیز به گفته‌ی برخی منابع هریک با ۱۰۰ هزار تن اسیر به نزد پدر بازگشتند، به گونه‌ای که خمس این اسرا به نقل از لیث بن سعد به ۶۰ هزار دینار رسید و در تمامی تاریخ اسلام مثل این تعداد اسرای موسی دیگر شنیده نشد. (ابن خلکان، ۱۳۸۱، ۳۲۳)

البته به گفته‌ی دکتر مونس قبول وجود این تعداد اسیر بسیار اندک است، چرا که در تمام قلعه زغوان نمی‌توانسته ۱۰ هزار تن انسان موجود باشد، بنابراین نمی‌توان وجود این تعداد اسیر را پذیرفت. علاوه بر آن باید در اخباری که به موسی منسوب است با احتیاط رفتار کرد، چرا که بسیاری از این اخبار به یکی از نوادگان او به نام معارک النصیری برمی‌گردد و به احتمال زیاد این فرد که از نسل مروان بن موسی نصیر بوده است، اهل علم و تاریخ بود که پس از پایان یافتن کار خاندانش در مصر ساکن شده و به نقل و بیان عملکردهای جدش پرداخته و مطالبی را هم در متن کتاب‌های اصلی چون امامت و سیاست ابن قتیبه دینوری گنجانده، و در برخی روایات اغراق و بزرگ‌نمایی کرده است. (مونس، ۱۳۶۷، ۱۱۰)

به هر حال موسی پس از فتح این قلعه و نواحی دیگری همچون هواره، زناته، کنامه و به زانو درآوردن سه قبیله‌ی قدرتمند ساکن در این نواحی به صنهاجه لشکر کشید، در آن زمان جاسوسان وی برای موسی خبر آوردند که مردم این ناحیه در غرور و غفلت به سر برده و در صورت لشکرکشی، نیروی اسلام حتماً پیروز میدان خواهد بود. پس موسی فردی به نام عیاش بن اخیل را در قیروان به جای خود منصوب داشت و سپس به همراه ۶ هزار نفر از سپاهیان اعراب و ۲ هزار نفر از لشکریان بربر به صنهاجه شتافت، و پس از کسب غنایم بسیار خود را برای حمله به سجمه در شمال مغرب القصی آماده کرد. (دینوری، ۱۳۸۱، ۲۹۱-۲۹۲)

فتح ناحیه‌ی سجمه به دو دلیل برای موسی اهمیت بسیار داشت، اول اینکه سجمه محل تمرکز قومی از بربر به پادشاهی شخصی به نام کسبیل بن لمزم بود، که این شخص در سال ۶۴ هجری به کمک سپاهیان رومی موفق شده بود تا در جنگ تهوده، سرادر بزرگی چون عقبه بن نافع^۳ را شکست دهد و پس از قتل وی

ناحیه قیروان را تحت سلطه خویش درآورد. (دینوری، همان، ۲۹؛ طقوش، ۱۳۸۹، ۸۲) واگرچه این منطقه بعدها از دست وی خارج گشت، اما موسی در پی آن بود تا انتقام عقبه را از این قوم بستاند، و دوم این که فتح این منطقه در کنار صنهاجه که سابقاً فتح شد راه ورود به ناحیه بسته، دروازه اسپانیا و طنجه محسوب می‌گشت که قبل از آن هیچ یک از فرماندهان عرب به این دو ناحیه دست نیافته بودند. پس موسی برای رسیدن به این فتح در سال ۸۳ هجری مردم را به جهاد فراخواند و پس از جمع‌آوری ده هزار تن نیرو به ناحیه سجوما لشکر کشید. (دینوری، همان، همان جا)

موسی این بار به جای خود پسرش عبدالله را جانشین ساخت و با تمام قوا به طرف قبایل بربر این ناحیه یورش برد، و موفق گردید تا آنان را شکست دهد و حتی خانواده کسبله بن لمزم را به اسارت بگیرد. قبایل اروربه ساکن در این ناحیه، از ترس سپاهیان موسی پا به فرار گذاشتند و موسی و پسرانش آنان را تعقیب کرده تا به دورترین ناحیه درسوس ادنی رسیدند. (ابن اثیر، بی‌تا، ۱۴۴/۴) جایی که هیچ یک از فرماندهان عرب قبل از موسی به آن قدم نهاده بودند.

موسی سپس به ناحیه‌ی طنجه شتافت و آن را نیز مانند سایر مناطق به راحتی فتح کرد. وی پس از آن که تمامی نواحی آفریقای شمالی را (۸۹-۹۵) هـ ق به اطاعت دولت مرکزی درآورد، به پایگاه خویش قیروان بازگشت و در همین سال دستور داد و در تونس سرایی برای صنعت‌گران بسازند. وی با فراخواندن مردم به نبرد دریایی نیز موفق گردید به یاری پسرش عبدالله به منطقه صقلیه برسد، و در نخستین نبرد دریایی در این منطقه نزدیک به نهصد تا هزار تن اسیر بگیرد. (دینوری، ۱۳۸۴، ۲۹۳-۲۹۴)

در واقع فتوحات موسی محدود به مناطق خشکی نمی‌گشت و در صورت لزوم به نبرد دریایی نیز تن می‌داد، چنان چه به علت مزاحمت یونانی‌های همدست بربرها در این منطقه فوراً لشکری را به دفع آنان رهسپار کرد، و در نتیجه آن چندین جزیره از جمله میورقه و منورقه تحت سلطه مسلمین درآمد و این جزایر زیر حکومت مسلمین در اندک زمان معمور و آباد شده و مثل سایر بلاد و اماکن عرب با بنیه و امارت قشنگ زینت یافتند، و مسلمین هنرهای چندی به بومیان این ناحیه آموختند و اصلاحات شماری در این منطقه به وجود آوردند. (آیتی، ۱۳۴۰، ۶-۵)

موسی پس از آرام‌سازی مناطق مفتوحه خبر کسب غنائم بی‌شمار فتوحات خود را طی نامه‌ای به گوش عبدالعزیز و سپس ولید بن عبدالملک رساند. موسی موفق شده بود که این ناحیه را پس از ۷ مرحله به نام

دولت اموی فتح نماید. در حقیقت به دلیل پشتکار و جسارت و جرأت موسی و پسرانش یک رشته عملیاتی به عرصه‌ی ظهور رسید، که تمامی قوای بربرها را درهم شکست و حتی همدستان یونانی آنها را مایوس گردانید. حوزه حکمرانی موسی از مرزهای غربی آفریقا شمالی آغاز گشته و تا سواحل اقیانوس اطلس امتداد می‌یافت و تنها در آن زمان مرزهای ناحیه بسته که اداره آن به دست کنت ژولین دست نشانده گوت‌ها بود، از این امر مستثنی مانده بود (ممتحن، ۱۳۸۱، ۲۴۸)

چگونگی عملکرد موسی بن نصیر در افریقا و رفتار وی با بومیان محلی

در بین رجال بنی امیه همیشه رقابت شدیدی بر سر مسئله فتوحات قرار داشت به گونه‌ای که هر بار فاتحی خبر پیروزی جدیدی را به دربار می‌رساند، دیگری تلاش می‌کرد تا به اقلیم تازه‌ای دست پیدا کند و مناطق بزرگ‌تری را فتح نماید. به عنوان مثال حجاج والی عراق که در آن زمان از نزدیکان خلیفه ولید بن عبدالملک محسوب می‌گشت، سعی می‌کرد تا کارگزاران خود را به فتوحات چشم‌گیرتری ترغیب نماید، تا بدین صورت نفوذ و قدرتش در دستگاه اموی گسترش یابد. هریک از رجال بنی‌امیه تلاش می‌کردند تا با بزرگ‌نمایی اقدامات فرماندهان خویش حکومت را وادار سازند تا پول و امکانات بیشتری را در اختیارشان بگذارد. (مونس، ۱۳۷۶، ۱۰۲)

حجاج و موسی دو تن از سرداران بزرگ اموی بودند، که پایه‌های حکومت اسلام را در شرق و غرب استوار کردند. با این تفاوت که سیاست حجاج توأم با خشونت، قساوت و تعصب مذهبی بود، در حالی که سیاست موسی همراه با متانت و بردباری و تدبیر. (ممتحن، ۱۳۸۱، ۲۴۶) در حقیقت موسی از نظر اداری و نظامی یا به عبارت دیگر در انتظامات کشوری و لشکری مقامش از حجاج بالاتر نیز بود. (ناصری، ۱۳۸۸، ۱۴)

موسی بن نصیر پس از غلبه بر شمال افریقا علاوه بر دخالت دادن بربرها در ادامه نبردها، شروع به نشر آیین اسلام در میان آنان کرد و در این راه اهتمام بسیار ورزید. به گونه‌ای که قبایل بربر گروه گروه مسلمان شدند و موسی توانست با رفتار مدبرانه و مسالمت‌آمیز خود از بربرهای عصیان‌گر دوست و همراه بسازد و اعتماد کامل آنان را جلب نماید. وی حتی آنان را در اداره‌ی کارهای مغرب دخالت داده و در فتوحات مهمی چون آندلس از آنان بهره برد، به گونه‌ای که طارق بن زیاد و طریق بن مالک که هر دو از بربرهای مستعرب بودند در بازگشایی دروازه‌های آندلس نقش مهمی ایفا کردند. (همان، همان جا)

در واقع بربرهای مسلمان همچون سال‌های ابتدای فتوحات اعراب از شور و هیجان بسیاری برخوردار بودند و موسی هم این گرایش را دریافت و از آن در فتوحات خارجی بهره گرفت. (مونس، ۱۳۷۶، ۱۰۸)

به این ترتیب موسی استیلای کامل نظامی و اداری خود را در طی ۱۰ سال در افریقه تثبیت کرد و تلاش‌های فاتحانی را که پیش از او این منطقه را فتح کردند، به حد کمال رساند و به امیر قیروان معروف گشت. (اجیوسی، ۱۳۸۰، ۵۳)

اوضاع داخلی کشور اسپانیا در بدو ورود مسلمانان

اسپانیا کشوری است در جنوب غربی اروپا که همراه با سرزمین پرتغال شبه جزیره ایبری را تشکیل می‌دهد. این ناحیه در طول تاریخ به تصرف اقوام مختلفی درآمده است از جمله: ایبر، سلت، لیگور، کارتاژ و بالاخره رومیان که در قرن دوم میلادی در این ناحیه استیلا یافتند و نام اسپانیا را بر این منطقه اطلاق دادند. (ممتحن، ۱۳۴۹، ۲۴۸) اسپانیا از جمله ممالک اروپایی است که دارای حدود طبیعی مناسبی می‌باشد و وضع شبه جزیره ایبری در توجیه مسیر تاریخی این منطقه تأثیر بسزایی داشته است. (کالمت، ۱۳۶۸، ۹)

در زمان حکومت ویزیگوت‌ها^۴ بود که مسلمانان برای نخستین بار به اسپانیا یورش آوردند و از سال ۹۲ هجری برابر با ۷۱۱ میلادی تا سال ۱۴۹۲ میلادی که اسپانیا مجدداً به تصرف مسیحیان درآمد، قریب ۸۰۰ سال این ناحیه را در قبضه اختیار خود گرفتند. (ممتحن، ۱۳۴۹، ۲۴۹)

در خصوص اوضاع داخلی اسپانیا نیز باید گفت: هنگامی که افریقا در زیر حکومت اسلامی از نعمت آزادی عقیده و عدل و داد برخوردار بود و مراحل تکامل و ترقیات اساسی را با قدم‌های سریع خود طی می‌کرد، کشور اسپانیا زیر مظالم گوت‌ها در حال ویرانی بود و وضعیت کشور و اهالی آن در هیچ دوره‌ای مانند زمانی که به زیر سلطه‌ی گوت‌ها بودند، آشفته و خراب نبود. در آن زمان به علت وفات پادشاه این منطقه به نام غطیشه در سال ۹۸ هجری میان پسر وی اخیلا و یکی از فرماندهان سپاهش لذریق نزاع درگرفت و لذریق موفق شد تا به کمک نجیب‌زادگان و طبقات روحانی به سلطنت برسد. این امر خود دودستگی شدیدی را بین هواخواهان پادشاه مخلوع و شاه جدید لذریق به وجود آورد، و در نتیجه یکپارچگی سیاسی کشور را به کلی از میان برد و عملیات فتح را برای مسلمانان ساده تر کرد. (طقوش، ۱۳۸۹، ۱۵۸)

اوضاع اجتماعی و اخلاقی کشور نیز چندان تعریفی نداشت و به دلیل حاکم بودن روح قوانین رومی در این منطقه کشور به جامعه‌ای طبقاتی تبدیل شده بود و در آن نجیب‌زادگان و اشراف از حقوق انسانی برخوردار بودند و با سایر مردم همچون موجوداتی پست رفتار می‌شد. مردم اسپانیا در آن زمان به علت فشار قشر مذهبی جامعه موسوم به مردان دین که انتشار هر مذهب دیگری را حرام کرده بودند، مسیحی کاتولیک بودند و بر اثر سیطره معنوی آنان مردم نباید در وضعیت مذهبی کشور هیچ شکی می‌کردند. رجال دینی قدرت فزاینده‌ای به دست آوردند که به آنان اجازه دخالت در کارهای حکومتی را می‌داد و حتی انتخاب پادشاه را آنان تصویب می‌کردند. (طغوش، ۱۳۸۹، ۱۶۱-۱۶۰)

در چنین جامعه‌ای که سخت‌گیری شدیدی در آداب و رسوم دینی حاکم بود، آحاد مردم انتظار یک منجی را می‌کشیدند تا آنان را از این بلیه نجات بخشد، (آیتی، ۱۳۴۰، ۷) و تمامی این شرایط راه برای فتح منطقه‌ی جدیدی به روی مسلمانان باز نمود، چراکه با وجود شرایط نامناسب داخلی کشور اسپانیا اعراب انتظار دفاعی همه جانبه و قدرتمند را نداشتند.

عملیات فتح در اسپانیا

در سال ۹۲ هجری موسی بن نصیر تسلط کامل خود را بر منطقه‌ی مغرب بسط داده بود، و درصدد حمله به ناحیه‌ی سبته که در دست حاکمی به نام یولیان قرار داشت برآمد. این شخص به دلیل هوشیاری بالا و وضعیت طبیعی منطقه زیر نفوذ خود توانسته بود تا از هجوم مسلمین به این منطقه جلوگیری به عمل آورد، و با اینکه مسلمانان در آن زمان مغرب و جنوب سبته را محاصره کرده بودند باز هم در فتح این ناحیه درمانده بودند. (عنان، ۱۳۶۶، ۳۳)

اما در این زمان عواملی چند موجب گشت تا موسی توان عبور از این ناحیه را که کلید فتح اسپانیا بود به دست آورد، چرا که یولیان خود درصدد بود تا لذریق را از تخت پادشاهی اسپانیا به زیر کشد و در این خصوص نیاز به همراهی و مساعدت داشت. منابع برای این تصمیم یولیان به دو دلیل اشاره می‌کنند: اول اینکه وی ارتباط خوبی با شاهان سابق منطقه‌ی اسپانیا یعنی آل غطیشه داشت و با پسروی اخیلا که در پی رهایی تاج و تخت خود از حکومت لذریق بود همدستان شده بود. (آیتی، ۱۳۴۰، ۱۰) و دومین دلیل هم که اکثر منابع آن را ذکر کرده‌اند، بی‌حرمتی لذریق به دختر یولیان ذکر شده است، که موجب خشم و دل‌زدگی او از حکومت لذریق گشت. البته اکثر منابع اروپایی و کتاب‌های تاریخی اسپانیا این مسئله را امری خرافی

دانسته‌اند و همان اشتیاق یولیان به دولت آل غطیشه را عامل اصلی همکاری وی با موسی بن نصیر ذکر کرده‌اند. که البته سببی معقول هم دارد زیرا مورخان اسپانیایی نمی‌خواهند اعتراف کنند که جمعی از رجال تاریخی‌شان به این دلیل متهم به خیانت شده‌اند آن هم خیانتی که نتیجه آن فتح اسپانیا به دست اعراب و تسلط طولانی مدت کشورشان را به دست مسلمانان رادر پی داشت. (عنان، ۱۳۶۶، ۳۳)

به هر حال یولیان به نزد غلام موسی، طارق بن زیاد که در آن زمان عامل طنجه بود، رفت و درباره‌ی حمله به اسپانیا با او سخن گفت، و حتی نقاط ضعف و قوت اسپانیا را برای او شرح داد. (ابن قوطیه، ۱۳۶۹، ۸) وی حتی وعده کرد که در صورت حمله‌ی طارق به آندلس حاضر است کشتی‌های خود را برای انتقال مسلمانان به این منطقه در اختیار وی قرار دهد. (اجیوسی، ۱۳۸۰، ۵۷)

طارق بن زیاد هم با در نظر گرفتن اظهارات یولیان و اختلافات شدید در بین سران اسپانیا و از همه مهم‌تر نارضایتی عمومی به خاطر استبداد لذریق، این ناحیه را برای فتح مناسب یافته و به سرعت موسی بن نصیر را از پیشنهاد یولیان آگاه ساخت. (آندلسی، ۱۳۸۴، ۲۰-۱۹)

موسی هم در جواب نامه‌ای به طارق نوشته و دستور داد تا برای اثبات و شناسایی میزان وفاداری یولیان وی را در یک حمله‌ی شناسایی شرکت دهد، سپس خود مولا و دست نشانده‌ی بربرش طریف بن مالک را به همراه ۵۰۰ در بعضی منابع ۱۰۰ نیروی سواره و ۴۰ تن پیاده و ۴ کشتی تقدیمی حاکم سبته برای تحصیل اطلاعات مقدماتی به اسپانیا فرستاد. این گروه در سال ۹۲ هجری در جزیره کوچکی که آخرین قسمت جنوبی قاره اروپاست فرود آمدند و آنجا را تصرف کردند، و از این رو شبه جزیره مذکور را تاکنون به مناسبت نام طریف، تاریقا می‌خوانند. (فیلیپ خوری، ۱۳۴۴، ۶۳۳) طریف پس از کسب غنیمت‌های بسیار به نزد موسی بازگشت و برطبق گزارش‌های وی منطقه اسپانیا مکان مناسب و مساعدی برای فتح معرفی شد، که موجب کسب غنیمت‌های بسیاری نیز می‌گشت.

پس موسی عزم خویش را برای حمله به این منطقه، عزم نمود و این بار غلام خود طارق را برای این عملیات انتخاب کرد. طارق به همراه ۷ هزار تن نیرو که بیشتر آنان همچون خود وی از بربرها بودند، برای حمله‌ای کوبنده و اساسی به سمت آندلس روانه شدند. طارق به کمک کشتی‌های حاکم سبته، نزدیک صخره‌ای بزرگ که هنوز نام وی را جاوید داشته (صخره‌ی جبل الطارق) در سواحل اسپانیا پهلو گرفت و به

گفته‌ی ابن خلدون پس از ایراد نطقی پرشور و هیجان انگیز افراد خود را به جهاد و فداکاری فراخواند و حمله‌ی خود را به شهرهای اسپانیا آغاز نمود. (ممتحن، ۱۳۸۱، ۲۵۰؛ بلاذری، ۱۳۳۷، ۳۳۳-۳۳۲)

در این زمان لذریق حاکم اسپانیا به دفع شورش دشمنی به نام بشکنس مشغول بود، و به جای خود شخصی به نام تدمیر را بر منصب ریاست جانشین ساخته بود. تدمیر که از حملات کوبنده و قدرتمند اعراب دچار حیرت و وحشت شده بود، به لذریق خیر رساند که هرچه زودتر به پایتخت بازگردد، چرا که او توان مقابله با سپاه اسلام را نداشته و به قولی از خود وی مردانی در سرزمین آنان فرود آمده بودند، که تدمیر نمی‌دانست از آسمان آمدند یا از زمین جوشیده‌اند. (دینوری، ۱۳۸۴، ۲۹۷)

لذریق پس از رسیدن این خبر با سپاهی انبوه بالغ بر ۱۰۰ هزار تن به سوی اعراب شتافت، پس طارق از موسی بن نصیر یاری خواست و از وی درخواست نمود تا عده‌ای را به کمک وی بفرستد. موسی هم ۵ هزار تن را به سوی وی گسیل داشت و به این ترتیب شمار سپاهیان طارق به ۱۲ هزار تن رسید و دو گروه در ناحیه‌ای به نام لکه یا به که با یکدیگر مواجه شدند و طارق موفق شد به دلیل خیانت سپاهیان لذریق^۵ و عدم انگیزه نیروهای وی برای مقاومت به راحتی او را شکست دهد. پادشاه شکست خورده هراسان به سوی آب شتافت. اما غرق گشت و بر اثر خفگی جان خود را از دست داد. (ممتحن، ۱۳۸۱، ۲۵۱ - ۲۵۰)

این فتح نتایج معنوی و اخلاقی بسیاری داشت و بهترین آن، این بود که اهالی را چنان به وحشت انداخت که دگر در میدان و صحرا جرأت روبرو شدن با مسلمانان را نداشتند. گوت‌ها اگرچه تلاش بسیاری کردند تا راه را بر روی مسلمانان ببندند، اما حرکات سریع طارق سخت آنان را مرعوب ساخته و امرا و خوانین یا قبول اطاعت کردند یا متواری شدند. رؤسا و پیشوایان دین اما، همگی به روم پناه بردند و سایر مردم هم مستأصل و پریشان مسلمین را منجی خود دانسته و حضور آنان را به فال نیک گرفتند. (همان، همان جا)

طارق پس از آن نیروهای تحت فرماندهی خود را به چهار دسته تقسیم نمود: دسته‌ای را به سوی قرطیه، دسته‌ی دیگر را به طرف مالقه و دسته‌ی سوم را به طرف غرناطه مأمور کرد، و خود با چهارمین دسته به جانب طلیطله پایتخت گوت‌ها روان شد. سپاهیان وی در همه جا پیروز بودند و شهرهای مذکور را فتح کردند و در هیچ یک از مناطق با مقاومت جدی روبرو نشدند. (همان، همان جا) طارق پس از فتح تمام این مناطق به دلیل رسیدن فصل سرما و سازماندهی نیروهایش، فتح سایر مناطق شمالی را در پیش نگرفت و در طلیطله باقی ماند. (مقری تلمسانی، ۱۹۶۸، ۲۵۶) در همین زمان بود که بر اثر اخبار ضد و نقیضی که موسی

بن نصیر از طارق شنید، از وی خشمگین شد و نامه‌ای با لحن تند به طارق نوشت که با کارهای خویش مسلمانان را به خطر انداخته، و در قبال وی خودسری ورزیده و به او دستور داد تا از ناحیه‌ی قرطبه فراتر نرود، تا خود او به آندلس برسد. (یعقوبی، ۱۳۶۸، ۳۳۹؛ بلاذری، ۱۳۳۷، ۳۲۳ - ۳۲۲)

برخی از مورخان اعتقاد دارند که عملکرد طارق در آندلس بسیار موفقیت‌آمیز بوده و تا قبل از ورود موسی بن نصیر نیمی از آندلس را فتح کرده بود و غنیمت‌های بسیاری نیز به دست آورد. اما موسی بر وی حسد ورزیده و از ترس اینکه فتح آندلس تمامی به نام غلام وی طارق رقم خورد، سریعاً به وی دستور توقف داد تا شخصاً خود او فرماندهی نیروها را بر عهده گیرد و نیمی دیگر از آندلس را فتح کند. به گفته‌ی ابن اثیر به دلیل همین حسادت وی بر طارق بود که زمانی که موسی از خلیج گذشت و در جزیره الخضراء اقامت گزید، همراهان او به موسی گفتند: که بهتر است او راهی جدا از طارق دنبال کند که از شهرهای دیگری عبور خواهد کرد که هنوز فتح نشده‌اند و بدین گونه فتح نیمی دیگر از آندلس را به نام خود ثبت کند و موسی پس از قبول این پیشنهاد بود که خرسند گشت و از اندوه رشک بر طارق نجات یافت. (ابن اثیر، بی تا، ۱۶۹/۴)

به هر حال موسی در رمضان سال ۹۳ هجری برابر با ۷۱۲ م پسرش عبدالله را در قیروان به جای خود جانشین کرد و در سن ۸۰ سالگی با سپاهی غالب بر ۱۸ هزار نفر عازم آندلس شد، که از این بین ۱۰ هزار تن از نیروها اعراب بودند و ۸ هزار تن دیگر از بربرهای ساکن افریقا. (طوقوش، ۱۳۸۹، ۱۶۴ - ۱۶۵)

وی ابتدا شهر ابن السلیم را گشود، و سپس به سمت قرمونه لشکر کشید که بزرگ‌ترین و استوارترین دژ اندلس بود، موسی با استفاده از هوش نظامی خود برای گشودن این شهر یولیان را که همراه وی بود با عده‌ای از خواص روانه دژ کرد، آنها که خود را به صورت گریختگان درآورده بودند طلب پناه کردند و مردم شهر فریب خورده آنها را با اسلحه پذیرفتند، یولیان و همراهانش شبانه دروازه‌های شهر را گشودند و مسلمین را راه دادند و موسی به راحتی موفق شد تا یکی از مهم‌ترین دژهای اندلس را فتح کند. (ابن اثیر، بی تا، ۱۶۹/۴)

موسی پس از آن اشلیبه را در شمال غرب که یکی از اهداف مهم وی و از مراکز اصلی گوت‌ها به شمار می‌رفت را پس از یک ماه محاصره گشود، و سپس به لقتت رفت مکانی که امروز به فج موسی معروف است. (همان جا؛ ابن قوطیه، ۱۳۶۹، ۳۵۸) و پس از آن محلی به نام مارده را نیز به صلح گشود، به گفته‌ی

یکی از علما مردم این منطقه با موسی از در صلح و دوستی درآمدند و شهر بدون هیچ گونه مقاومتی تسلیم شد. پس از آن موسی به پیش روی خویش ادامه داد و برشلونه در شرق و اربونا در مرکز و قادش رادر جنوب تحت سلطه‌ی خویش درآورد. (همان جا)

و بعد از این فتوحات بود که موسی راه طلیطله جایی که سپاهیان طارق در آنجا اردو زده بودند را در پیش گرفت. به گفته‌ی ابن اثیر طارق به محض رسیدن موسی به استقبالش رفت، اما موسی از وی خشمگین شده با تازیانه بر سرش کوفته و سرزنش نمود که چرا مسلمین را به خطر انداخته و برخلاف امر وی عمل نموده است. (ابن اثیر، بی تا، ۱۷۰/۴، ابن عبدالحکم، ۱۹۶۴، ۸۳۲۸-۲۸۰) بر طبق چندی از روایات تاریخی میان این دو سردار اختلاف پیش آمده بود. حمیدی حتی نقل می‌کند که موسی از طارق کینه که و همه‌ی غنایمی که کسب کرده بود از وی طلب نمود و طارق را به حبس انداخت و قصد کشتن وی را داشت.

با وجود اینکه بیشتر منابع داستان حسادت موسی را به طارق، آزاده شده خو بیان می‌کنند، اما دکتر حسین مونس معتقد است با توجه به خصلت‌ها و ویژگی‌های اخلاقی طارق که تمام فتوحات را به نام فرمانده به انجام می‌رسانده و پس از هر فتح در اسرع وقت خبرهای لازم را به موسی اطلاع می‌داده است، بعید به نظر می‌رسد که انگیزه موسی از رفتن به آندلس حسادت بر طارق باشد و اعتقاد دارد که در بیان دشمنی این دو در منابع اغراق به خرج داده‌اند. (مونس، ۱۳۷۶، ۱۰۳)

مونس سر منشأ تمام این روایات را از مغیث رومی می‌داند، این فرد که از وابستگان خلیفه ولید بن عبدالملک بود، خود را از موسی برای حاکمیت در آندلس سزاوارتر دانسته و از او در خشم بوده و بر ضد وی دسیسه چینی می‌کرد. او از این فرصت استفاده کرد و به بیان مبالغه آمیزی از بدی‌های موسی پرداخت و مطالب بی‌اساس و پایه پیش خود بدان اضافه کرد، و این روایات دروغین را میان مردم و دربار انتشار داد. ابن عبدالحکم نیز که نماینده آنان در آندلس بود، این اخبار را ثبت کرد و سایر مورخان به اقتباس از وی پرداختند. (ناصری، ۱۳۸۸، ۱۱۳)

شبلی نیز حسادت و کینه موسی را به طارق بی‌اساس دانسته و می‌گوید نمی‌توان پذیرفت که نزاعی میان موسی و غلامش طارق درگرفته باشد، و اگر این اختلاف بین این دو فرد جدی بوده باشد نمی‌توانستند در کنار هم به پیروزی‌های دیگری دست یابند. (شبلی، ۱۹۴۷، ۱۲۷) در هر حال این مسأله هر گونه که باشد ما امکان وجود دو دیدگاه متفاوت بین این دو فرمانده را در برخی از کارها دور از ذهن نمی‌دانیم. اما هر چه

که بود آنان برای تکمیل فتوحات با یکدیگر اتفاق نظر داشتند و از این رو موسی طارق را مجدداً امیر سپاه کرد، و با یکی کردن نیروهایشان سایر مناطق را زیر سلطه خود درآوردند.

آنان ابتدا به سوی نواحی شمال اسپانیا رهسپار شدند و شهر سرقسطه مرکز دره ایبری از ایالت ارغون در شمال شرقی که از مناطق مهم سوق‌الجیشی بود را به کمک هم فتح نمودند. (ذنون طه، ۲۰۰۴، ۱۸۵) و پس از آن آراگون، بارسلونا و سایر نواحی اسپانیا زیر سلطه‌ی مسلمانان درآمد، چند سال بعد پرتغال هم فتح شد و یک استان جداگانه به نام الغرب شکل گرفت. سپس موسی بن نصیر از جلیقیه گذشت و به سوی کوه‌های پیرنه حرکت نمود، وی درصدد بود تا از فرانسه، آلمان و ایتالیا عبور کند و قسطنطنیه پایتخت روم شرقی (بیزانس) را فتح نماید که ناگهان دستور خلیفه مبنی بر بازگشت وی صادر گردید. (ممتحن، ۱۳۸۱، ۲۵۳)

ذکر غنائم موسی و واکنش خلیفه نسبت به پیروزی‌های وی

ذکر غنیمت‌های به دست آمده از آندلس به قدری زیاد و شگفت‌آور است که تشخیص خیالی یا واقعی بودن آن بسیار دشوار است و غنیمت‌ها به قدری زیاد بودند که موسی در نامه‌ای به خلیفه ولید نوشت: که ای امیرالمؤمنین این فتح مثل سایر فتوحات نیست بلکه قیامت است. گویندموسی به قدری در این سرزمین ثروت به دست آورد که در حساب آوردن آن ممکن نیست و شاید همین غنیمت‌های بی‌شمار و فتوحات پی در پی وی بود که به گفته‌ی دینوری: اندکی روح خودپرستی را در موسی بیدار کرده بود و سرانجام موجب حمله‌ی دشمنان وی گردید. (دینوری، ۱۳۸۴، ۳۰۰) در مورد تعداد بردگانی هم که موسی در اختیار داشت روایات عجیبی وجود دارد، راوی می‌گوید: تعداد بردگان و مقدار غنیمت‌های به دست آمده برای موسی به اندازه‌ای بوده است که موسی همچون پادشاهی توانگر قلمداد گردد که موجب حسد و کینه‌ی دشمنان وی شود. در واقع موسی در حملات خود به مغرب و پس از آن آندلس در به دست آوردن غنائم آن قدر از خود سعی و تلاش نشان داده که در به دست آوردن آن کار را از حد گذراند، غنائمی که به گفته‌ی مورخان سرانجام به وی ضربه زد. در خصوص واکنش دربار دمشق به فتوحات موسی نیز باید گفت: که خلیفه ولید از همان ابتدا که موسی سعی در جلب نظر وی برای فتح آندلس داشت، چندان به این مسئله رضایت نداشته و با اینکه موسی همیشه اخبار فتوحات و غنائم به دست آمده را به همراه خمس اسرا و برای وی ارسال می‌نمود، اما دولت اموی شاید به علت دور بودن آندلس از مرکز خلافت ایشان دمشق و عدم کنترل مؤثر و مستقیم آنان به این منطقه همواره بی‌توجهی خاصی را نسبت به فتوحات به دست آمده در این منطقه

در پیش گرفته و حتی هزینه‌ای هم برای کشورگشایی در این منطقه در نظر نگرفتند، به گفته‌ی مورخان دربار اموی نه یک سپاه برای فتوحات آندلس تجهیز کرد، و نه دیناری برای مخارج این ناحیه هزینه نمود، بلکه این بربرها بودند که این منطقه را تصرف کردند و تمام مخارج سپاهی را هم خزانه آفریقا متحمل گشته بود. در حقیقت اگرچه دربار دمشق از ثروت‌ها و غنیمت‌های آندلس سود بسیاری برد اما همیشه چشم سوء ظن به امیران این ناحیه داشت. (مونس، ۱۳۷۶، ۱۲۰-۱۱۰)

به گفته‌ی دینوری ولید بن عبدالملک پس از آن که خبر پیروزی‌های موسی و کسب غنایم بی‌شمار او را در دمشق شنید، گمان برد که موسی قصد دارد در این ناحیه برای خود امپراطوری جداگانه تشکیل دهد و اعلام استقلال نماید. (دینوری، ۱۳۸۴، ۲۹۸) البته سعایت و بدگویی دشمنان و حسودان موسی را هم باید در این طرز فکر خلیفه مؤثر دانست. موسی هم در این زمان به دلیل مشغله زیاد از ارسال نامه و اخبار به دربار کوتاهی کرد و خود این مسئله عاملی برای شدت یافتن گمان‌های بد ولید نسبت به وی گشت، پس خلیفه دستور دارد تا شخصی را نزد موسی فرستاده و هرچه زودتر به دربار دمشق باز گردانند.

پایان کار موسی بن نصیر

موسی این توفیق را یافته بود تا به کمک ارتش نیرومند خود از فتح مناطق جدید و ناشناخته‌ای چون آندلس سربلند بیرون آید و پس از سازماندهی امور اداری و نظامی در این منطقه فکر کشف و سلطه یافتن بر نواحی جدید و تازه‌ای را همچون فرانسه، آلمان، ایتالیا و ... غیره را در سر بیوراند. موسی پس از تسلط بر شبه جزیره ایبری، زمانی که سپاهیان اسلام بر کوه‌های پیرنه مشرف شدند، آهنگ عبور از آنجا را به منظور فتح جنوب اروپا در سرگذرانید که سفیر خلیفه برای امر به بازگشت به نزد وی رسید. (آندلسی، ۱۳۸۴، ۲۰) موسی اما از این دستور سخت رنجیده و سفیر را معطل کرد و بازگشت را به تأخیر انداخت و مشغول ویرانی کلیساها و فتح منطقه صخره مشرف بر جزیره خضراء شد، وی در همین اندک زمان هم توجه خود را به گرفتن قسمت‌های کوهستانی اسپانیا که مسیحیان تمام قوای خود را بر ضد مسلمانان در آن منطقه تمرکز داده و برای دفاع و حمله آمادگی داشتند، معطوف ساخته و داخل گالیسی شده و به قلاع آنان دست یافت و دشمنان را به گردنه‌های جبال استوریه راند. وی همه جا غالب و قوی بود که به ناگاه رسول دیگری از طرف ولید رسید و او را به مراجعت مجبور ساخت، موسی هم عنان استرش را کشید و از جزیره بیرون

شد، تا به همراه طارق و لشکریانش راه دمشق را پیش گیرد. (ابن قوطیه، ۱۳۶۹، ۳۶؛ ابن اثیر، بی تا، ۱۷۱/۴؛ آیتی، ۱۳۴۰، ۱۵)

موسی اما پیش از رفتن به سوی خلیفه دژهای آندلس را مستحکم کرد و فرزندش عبدالعزیز را در آندلس جانشین خود ساخت و پس از سازماندهی نیروها راه شام را در پیش گرفت. در حالی که سی هزار تن اسیر به همراه وی بودند و در میان آنان ۴۰۰ تن از شاهزادگان گوتی که همه تاج بر سر کمر بند طلا و نقره به همراه داشتند در میان سپاهیان او حضور یافتند. پس موسی با سپاهی گران به راه افتاد و چون از دریا گذشت و به سبته رسید فرزند خویش عبدالملک را در آن حکومت داد، موسی سال ۹۴هـ را در آفریقا گذراند، و پس از حکومت دادن پسرش عبدالله بر این ناحیه به همراه فرزندان دیگرش عبدالملک و عبدالاعلی در سال ۹۵هجری به مصر رفت. (دینوری، ۱۳۸۴، ۳۴)

موسی سه روز در مصر اقامت گزید آنگاه وارد فسطاط شد و عهد و عیال خردسال خود را در فلسطین باقی گذاشت و به همراه سایر اسرا و فرماندهان راهی دمشق شد، زیرا خود پیش‌بینی می‌کرد که شاید در دربار خلیفه با او رفتار خوبی نشود. (مونس، ۱۳۷۶، ۱۰۶)

گویند چون موسی و همراهانش به طبریه رسیدند، سلیمان برادر خلیفه که حکم وزیر مشاور وی را داشت توسط فرستاده خویش موسی را آگاه نمود که ولید بیمار است و مرگ او نزدیک پس از موسی درخواست نمود تا درآمد کمی درنگ کند تا کاروان پرغنیمت وی در زمان حکومت سلیمان به دمشق برسد، اما موسی با صلابت به فرستاده سلیمان پاسخ داد رد داده و به راه خویش ادامه داد. (ابن قوطیه، ۱۳۶۹، ۳۶) در همین زمان خلیفه ولید که از نزدیک شدن موسی به دمشق آگاه شد، برای وی نامه نوشت که هرچه زودتر خود را به دمشق برساند و در این بین اگر سلیمان را ملاقات کرد تمام غنایم را از وی مخفی دارد، پس موسی امر وی را اطاعت کرد و با شتاب به سوی دمشق رهسپار گردید. سرانجام موسی در سال ۹۶هجری برابر با ۷۱۵ میلادی به دمشق رسید، در حالی که چشم همگان بر غنیمت‌ها و اسرای وی خیره گشته بود. (ابن خلکان، ۱۳۸۱، ۲۶/۲-۲۳)

به گفته‌ی دینوری و یعقوبی موسی مدت کوتاهی را نزد ولید بن عبدالملک به مدت چهل روز بماند تا ولید از دنیا رفت و سلیمان جایگزین وی شد. اما پس از مرگ خلیفه، با وجود همه‌ی غنیمت‌ها و فتوحات "موسی بن نصیر" که با پیروزی‌های خود در جهان اسلام اعتبار و قدرتی یافته بود و فرمانروای قسمت

مهمی از قلمرو اسلامی شناخته می‌شد، مورد بی‌مهری و بی‌اعتنایی سلیمان قرار گرفت و از جانب وی ضررهای بسیاری را متحمل گشت. این قتیبه متذکر می‌شود که علت بدرفتاری سلیمان نسبت به قائد بزرگ موسی این بود که سلیمان حرص و آز داشت و می‌خواست که تحفه و هدایای موسی در زمان حکومت وی به دستش برسد، اما موسی با قبول نکردن درخواست سلیمان مبنی بر دیر رسیدن به دمشق موجب شد تا سلیمان کینه وی را به دل گرفته و کمر به نابودی‌اش بندد. (ممتحن، ۱۳۸۱، ۲۵۵)

البته برای بدرفتاری و قدرشناسی سلیمان می‌توان دلیل دیگری را نیز بیان کرد، گویند چون زمان مرگ ولید نزدیک شد، خلیفه تصمیم گرفت تا برادر خویش سلیمان را از ولایت عهدی عزل کرده و به جای او پسرش عبدالعزیز را حاکم کند و در این خصوص با قتیبه بن مسلم با هلی و حجاج بن یوسف مشورت کرده و آنان نیز حمایت خود را از عبدالعزیز اعلام کردند. (طبری، ۱۳۶۴، ۶/۴۹۸) به همین دلیل سلیمان بلافاصله پس از به خلافت رسیدن، همه فرماندهان ولید را برکنار کرد و به جای آنها مردانی را که به دوستیشان اعتماد داشت انتخاب نمود که موسی نیز از این برکناری مستثنی نبود. (طوقوش، ۱۳۸۹، ۲۳۳)

گویند سلیمان موسی را در مجلس عمومی چوب زدوپس از توهین و بی‌احترامی به وی دستور داد تا او را در مقابل قصر خویش زیر تابش آفتاب قرار دهند. (فیلیپ خوری، ۱۳۴۴، ۶۳۸) موسی هم به دلیل داشتن هیكلی سنگین در برابر گرمای خورشید بسیار عرق کرد، سلیمان در نیمه روز وی را در مقابل تابش آفتاب قرار داده بود، در حالی که عمر بن عبدالعزیز هم شاهد این ماجرا بود. موسی پس از ساعتی از شدت گرمای نور آفتاب بیهوش شده و بر زمین افتاد. (دینوری، ۱۳۸۴، ۳۰۶) در این بین به واسطه و خواهش عمر بن عبدالعزیز، سلیمان دست از آزار موسی برداشته و به ضمانت یزید بن مهلب^۷ از کشتن موسی منصرف گشت.

پس از آن موسی به پیشنهاد یزید بن مهلب پذیرفت که با سلیمان همکاری کند، وی قبول کرد که برای آزادی خویش به نزد سلیمان رفته و با وی قراردادی را منعقد سازد. اما بر طبق این قرارداد موسی از فرماندهی آندلس عزل شد و خون بهای وی به مبلغ سه میلیون دینار تعیین گردید. به گفته‌ای ابن قتیبه موسی متعهد گشته بود تا ۴۰۳۰۰۵۰ دینار زر ناب را به خلیفه پردازد، که صد هزار دینار آن باید طلای خالص می‌بود. موسی به کمک یزید بن مهلب صد هزار دینار آن را پرداخت نمود و بقیه را متعهد گشت که تا یک ماه دیگر پردازد. همچنین براساس این عهدنامه کلیه اموالی را که موسی در زمان حکومت ولید به

دست آورده بود، متعلق به سلیمان بوده و وی حق نداشت که این اموال را سهم خود بداند. (دینوری، ۱۳۸۴، ۳۱۳ - ۳۱۲)

در حقیقت بر طبق این پیمان نامه موسی کلیه‌ی اموال و دارایی‌های خود را برای پرداخت غرامت تعیین شده از دست داد و از هر قدرتی محروم شد. (یعقوبی، ۱۳۶۸، ۲۵۲) موسی از روی ناچاری دست به دامن قبیله خود گشت و از اعراب طلب مساعدت نمود (ابن اثیر، بی‌تا، ۱۷۱/۴) و حتی به گفته‌ی برخی مورخین در اواخر عمر خویش در روستای دورافتاده‌ای در حجاز در حال گدایی مشاهده شد. (آندلسی، ۱۳۸۳، ۲۱)

نتیجه

سیاست توسعه طلبی خلفای بنی امیه که از زمان مؤسس آن معاویه ابن ابی سفیان آغاز شده بود، در زمان جانشینان وی نیز ادامه یافت و به زمان ولید بن عبدالملک با انتخاب فرماندهان قابل به اوج خود رسید. اما این پیروزی‌ها با اتخاذ سیاست‌های نابجای سلیمان مبنی بر برکناری کلیه کارگزاران ولید، دوران شکوفایی و درخشش خود را کنار گذاشته و موتور فتوحات اسلامی کم کم رو به خاموشی گرایید و لشکرکشی در اندلس و قسطنطنیه دیگر نتایج سابق را به همراه نداشت. از سوی دیگر قبل از حکومت سلیمان نیز ولید با فرمان متوقف سازی امر فتوحات و دستور بر بازگشت نیروهای موسی بن نصیر یکی از بزرگ‌ترین اشتباهات سیاسی خود را مرتکب گشت، چرا که به احتمال قوی اگر موسی به دمشق احضار نمی‌شد اروپا را نیز فتح می‌نمود. موسی به دلیل شایستگی‌های نظامی خود توانسته بود راه خود را درست تا پشت دروازه‌های اروپا باز کند اما به دلیل حسادت و بدگویی‌های افرادی چون مغیث رومی و یا تاجران مسیحی شاغل در دربار اموی که شاهد سقوط شهرهای مهم جنوب اروپا بودند، جایگاه وی در نگاه خلیفه تغییر یافت و در اوج پیروزی از اندلس خارج گشت. شاید وجود غنیمت‌های بسیار موسی بن نصیر و یا دور بودن وی از مرکز خلافت اموی، باعث گشت تا خلیفه تصور کند که موسی در پی استقلال طلبی است، از سوی دیگر موسی بن نصیر فرزندان ذکور بسیار داشت و مسئولیت‌ها و حملات مختلفی را به دست آنان سپرده بود که هر یک از آنان به نوبه خود اسرا و غنایم بی‌شماری را به چنگ آوردند، و این امر موجب گشت خلیفه بر تصمیم خویش با وجود موفقیت‌های موسی پافشاری می‌کند و وی را به دمشق بازگرداند. به گفته‌ی صاحب نفع الطیب: موسی چنان انرژی از خود برجای گذاشت که باید گفت خدایش رحمت کند، اما جانشین ولید، سلیمان بن عبدالملک نه تنها از این سرباز قدردانی به عمل نیاورد بلکه با مجازات موسی

و گرفتن اموال وی لکه‌ی سیاهی را در تاریخ سیاسی زندگی خود ثبت نمود. رفتار سلیمان با فاتح بزرگی چون موسی از جمله جنایاتی است که هیچ‌گاه فراموش نخواهد شد، هرچند که چنین رفتاری از جانب خلیفه سلیمان چندان غیرعادی نبود و وی با فاتحان بزرگ دیگری چون قتیبه بن مسلم باهلی و محمد بن قاسم که به ترتیب ترکستان و هندوستان را فتح کرده بودند نیز چنین رفتار ناشایستی داشت. به هر حال همه‌ی اینها به هیچ‌وجه از ارزش تلاش‌های موسی بن نصیر در خدمت به دولت اسلامی نمی‌کاهد، چرا که او بود که کارها را مغرب سامان بخشید، او بود که به همراه طارق اندلس را فتح کرد و این خود به تنهایی کافی است تا نام او را در میان یکی از بنیان‌گذاران دولت اسلامی ثبت کنند.

بررسی نهاد آموزش در عصر اتابکان زنگی

انتظار علوی پور^۱

چکیده

پس از ظهور اتابکان زنگی در قرن پنجم هجری در منطقه شامات، تحولات عظیمی در زمینه مدرسه سازی و بسط و توسعه علمی ایجاد شد. تلاش آنها در ساخت مراکز و نهادهای علمی در شهرهای مناطق شام از جمله؛ دمشق، حلب، حماه، حمص، بعلبک، منبج و رحبه و همچنین استقرار این مراکز بر نظام وقف، از یک سو سبب استقلال مالی آنها و همچنین جذب دانشمندان و علماء از سایر مناطق به این شهرها شد و از سوی دیگر گامی بزرگ در جهت پیشرفت و توسعه علمی تمدن اسلامی به شمار می‌رفت. در این دوره علاوه بر مدارس متعددی که به شافعی و حنفی مذهبان اختصاص داده شده بود، مراکز علمی آموزشی دیگری نیز از جمله دارالحدیث نوریه که یک مرکز علمی تخصصی بود و همچنین بیمارستان بزرگ نوریه به عنوان یک مرکز علمی آموزشی، توسط امراء و وزراء زنگی در مناطق مختلف شامات بنا شد. بنابراین در این مقاله تلاش خواهد شد تا نقش نورالدین محمود زنگی و سایر شخصیت‌های اتابکان و معاصر آنها در تأسیس و گسترش فعالیت مدارس و نهادهای آموزشی اتابکان در شام و موصل و ... و همچنین عملکرد نظام وقف و تاثیر آن بر مراکز علمی این دوره واکاوی شود.

واژه‌های کلیدی: آموزش، اتابکان زنگی، شام، موصل، نورالدین زنگی، وقف

مقدمه

آل‌زنگ سلسله‌ای ترک نژاد از غلامان سلاجقه، منسوب به عمادالدین زنگی که از (۵۲۱ تا ۶۲۴ هـ. ق/۱۱۲۷ تا ۱۲۲۷م) بر شام، مصر و جزیره فرمان راندند. (زرکلی، ۱۹۹۲، ۵۰/۳، حمود، ۱۴۳۱، ۴۰). بعد از تاسیس حکومت زنگیان در موصل، عمادالدین لقب اتابک یافت و جانشینان او اتابکان خوانده شدند.^۱ مهمترین اتابک و جانشینان وی، نورالدین محمود زنگی می‌باشند، وی علاوه بر فرمانداری و شرکت در جنگها و لشکرکشی‌های متنوع خود اهل علم بود و فقه و حدیث را بسیار ارج می‌نهاد و به مطالعه و روایت آن رغبت تمام نشان می‌داد و نیمی از عمر خود را صرف تولید علم و ساخت و ساز نهادهای علمی کرد. بنابراین به دنبال تأسیس دولت اتابکان در مصر و شام و موصل، بستر مناسبی برای رشد و ترویج علم در منطقه شامات بوجود آمد تا متفکران و دانشمندان اسلامی این دوره بتوانند به تدریس و تولید علم در اماکن آموزشی بپردازند. در این دوره بزرگترین فقها و محدثان و مشهورترین مورخان و علمای نحو و لغت از جمله: ابن عساکر معروف، ابن دهان نحوی، عمادالدین اصفهانی و ... در شرق جهان اسلام ظهور کردند که از نتایج ظهورشان، تالیف کتب مهمی بود که افراد از آن بهره بردند.

به هر حال، این مقاله از یک سو به دلیل خلاء پژوهش در این حوزه، و از سوی دیگر، بنابر تأثیر اتابکان و فعالیت‌های آنها در پیشرفت و توسعه علمی در منطقه‌ی شامات آن روز اهمیت دارد. بدین سان در بسیاری از مواقع، اطلاعاتی که درباره یک مرکز علمی - آموزشی بدست می‌آوریم، از چند خط تجاوز نمی‌کند. تحقیق پیش رو نیز از این امر مستثنی نیست و اطلاعات در دسترس بسیاری از مدارس مورد بحث، بیش از چند سطر نیست. در هر صورت تلاش شده تا بیشترین داده‌های بدست آمده در مورد این مراکز و مدارس، ارائه گردد. مهمترین پرسش‌هایی که می‌تواند در این پژوهش به بررسی بهتر ابعاد مسئله‌ی مورد نظر کمک کنند، به قرار ذیل است:

- ۱- حاکمان زنگی چه نقشی در گسترش علم و نهادهای علمی این دوره داشته‌اند؟
- ۲- نظام وقف چه تاثیری در گسترش مراکز علمی این دوره داشته است؟
- ۳- مهمترین نهادهای آموزشی در عصر اتابکان زنگی چه نهادهایی بودند؟

امرای زنگی و توسعه‌ی نهادهای آموزشی

از زمان تاسیس سلسله‌ی زنگیان در سال ۵۲۱ هـ. ق تا برافتادن آنها در ۶۲۴ هـ. ق بالغ بر ۱۴ امیر در شام، مصر و جزیره حکمرانی کردند. اما گزارش‌های منابع درباره ایجاد نهادهای آموزشی و توسعه آنها عمدتاً

پیرامون اقدامات امیر شجاع و دانش دوست این سلسله یعنی نورالدین زنگی و سه تن از امراء و وزرای شاخه‌ی موصل است. اینک تصویری کوتاه از کوشش بی دریغ این امراء در زیر بدست می‌دهیم:

الف) نورالدین محمود زنگی؛ علاوه بر آنکه قسمت وسیعی از سرزمین‌های اسلامی را از تجاوز مهاجمان مسیحی مصون نگاهداشت، با تأسی از نظام الملک^{۱۰} به تاسیس مدارس، مساجد و کتابخانه‌های بزرگ دست زد و در حمایت از دانشمندان و کمک به طلبه علم منشاء خدمات ارزنده‌ای شد (غنیمه، ۱۳۷۷، ۲۹۷). وی از جمله‌ی افراد تاثیرگذار در توسعه آموزش و نهادهای علمی این دوره به شمار می‌رود که در تاسیس و گسترش دامنه فعالیت مدارس در بسیاری از شهرهای گوناگون سوریه نقش فعالی داشته است و مدارس فراوانی را برای حنفی‌ها و شافعی مذهببان (ابن خلکان، ۱۳۶۴، ۴۰۹/۱). در شهرهای مناطق شام از جمله؛ دمشق، حلب، حماه، حمص، بعلبک، منبج و رحبه بنیاد نهاده است. (ابن العماد، بی تا، ۳۳۰/۴. ابن خلکان، ۱۳۶۴، ۵۴/۳. ابو شامه، ۱۴۲۲، ۱۱/۱).^{۱۱} به هر حال از وی به عنوان نخستین پایه گذار مدارس در دمشق و شهرهای دیگر سوریه نام برده شد. (الماسی، ۱۳۷۰، ۳۰۹). به گفته ابوشامه مدرسه‌ها ارمغان نورالدین به این کشور بودند. از اینرو در دوران وی، شام و بویژه دربار او پناهگاه اندیشمندان، دانشوران، فقهاء و صوفیان گردید. نورالدین تمام توجه خود را صرف ساخت مدارس، رباطها، خانقاه‌ها و مساجد و بیمارستان‌ها در دمشق کرد. (جیده، ۲۰۰۱، ۵۵) در این دوران دانشمندان از جایگاه والایی برخوردار بودند تا جایی که علماء و فرهیختگان بیگانه چه بسا از راههای دور دعوت به آمدن می‌شدند تا در زیر چتر پشتیبانی او به پژوهش پردازند. (ابوشامه، ۱۴۲۲، ۱۴. شلبی، ۱۳۸۷، ۱۰۵). وی به تقلید از نظامیه‌ها، هفت باغ و بوستان و مقداری زمین که درآمد سالانه آن به ۵۰۰ دینار می‌رسید برای استفاده دانشجویان غربی اختصاص داد و ۵۰۰ دانش آموز از خزانه شاهی او هزینه‌ی تحصیل می‌گرفتند. (الماسی، ۱۳۷۰، ۳۲۲) علاوه بر ساخت مدارس، نورالدین در احترام به علماء و بزرگداشت اهل ادب از حد متعارف کشورهای شرقی متواضع تر و متسامح تر بوده است. (حلبی، ۱۳۶۵، ۳۷۶)

ب) سیف الدین غازی بن زنگی؛ هرچند سهم زنگیان موصل در توسعه و گسترش مکان‌های آموزشی به اندازه‌ی نورالدین نبود اما عملکرد وی در این زمینه قابل ذکر است. سیف الدین در موصل مدرسه‌ی «اتابکیه» را که از بهترین مدارس آن روزگار بود ساخت و آن را بر فقهای شافعی وقف کرد. و سرانجام در همین مدرسه به خاک سپرده شد. (ابن اثیر، ۱۳۹۹، ۱۳۸/۱۱-۱۳۹) گفته شد که وی برای فقیهان مدارس و برای فقیران رباطها بنا نمود. (ابن خلدون، ۱۳۶۳، ۳۷۱/۳)

ج) عزالدین مسعود؛ از دیگر امرای زنگی بود که در موصل مدرسه بزرگی را بنا و آن را بر فقهای حنفی و شافعی وقف کرد. (زرکلی، ۱۹۹۲، ۲۲۰/۷-۲۲۱) به رغم آنکه در منابع نامی از این مدرسه ذکر نشده است اما گفته شد که این مدرسه یکی از بهترین مدارس موصل بود که توسط وی بنا شده است. بنا به نقل از برخی مورخین مانند ابن خلکان، این مرکز علمی در حالیکه بین آن دو میدان بزرگی بود، در مقابل مدرسه-ای قرار داشت که توسط پسر عزالدین یعنی نورالدین ارسلان شاه آن را ساخته و سرانجام وی را در همین مدرسه دفن کردند. (ابن خلکان، ۱۳۶۴، ۲۰۷/۵)

د) مجاهد الدین قایماز؛ وی وزیر عزالدین مسعود و نورالدین ارسلانشاه در موصل، همانند سایر وزراء در حکومت‌های اسلامی مساجد و مدارس بنا نهاد و املاکی وقف کرد و مکتبی برای یتیمان ساخت و متکفل مخارج آنان شد. (ابن تغری بردی، بی تا، ۱۲۹/۶)

عالمان و توسعه علوم

علاوه بر امراء و حاکمان اتابکان زنگی که نقشی چشمگیر در توسعه علوم و ساخت و ساز بناهایی داشتند که در آنها تدریس علوم مختلف رواج داشت، باید از دانشمندان بزرگی که در این راه قدم برداشتند و همچنین در بسط و تسریع علوم اسلامی آثار و کتاب‌هایی از خود بر جای گذاشتند به طور مختصر یاد کرد، دانشمندان بزرگی همچون ابوبکر یحیی بن سعدون ازدی قرطبی، نحوی و عالم فن قرائت (د ۵۶۷ق/۱۱۷۲م)، ابو محمد سعید بن مبارک معروف به ابن دهان نحوی (د ۵۶۹ق/۱۱۷۴م)، مجدالدین ابوالسعادت بن اثیر^{۱۲} (د ۶۰۶ق/۱۲۰۹م) برادر ابن اثیر مورخ، ابوالحسن علی بن الحافظ معروف به ابن عساکر (د ۶۱۶ق/۱۲۱۹م) و عبدالرحمن بن هبه الله بن عساکر فقیه (د ۶۲۰ق/۱۲۲۳م) و عمادالدین اصفهانی (۱۲۰۱/۵۹۷) از نویسندگان معروف آن دوره و نیز از کاتبان نورالدین زنگی و نویسنده مشهور کتاب "خریده القصر و جریده اهل العصر"، "البرق الشامی" و همچنین کتاب "الفتح القسی فی الفتح القدسی". (زرکلی، ۱۹۹۲، ۲۶/۷-۲۷؛ موسوی بجنوردی، ۱۳۶۸، ۱۵/۲)

تاثیر نظام وقف در توسعه نهادهای آموزشی

در بسیاری از سرزمین‌های اسلامی نهاد وقف پشتیبان اصلی مالی مراکز علمی به شمار می‌رفت، به طبع در این دوره مانند سایر سرزمین‌های اسلامی، اکثریت این مراکز به صورت موقوفه تاسیس و اداره می‌شدند. استقرار این مراکز بر نظام وقف، با توجه به ویژگی‌های منحصر به فردی چون غیر قابل تصرف بودن و همیشگی بودن موقوفه‌ها، نه تنها موجب استقلال مالی و اداری نهادهای علمی می‌گردید، بلکه با تضمین

امکانات و نیازهای اساسی مورد نیاز استادان و دانشجویان زمینه مناسبی را برای فعالیت و کارکرد مستمر و دائمی این پایگاه‌ها فراهم می‌آورد.^{۱۳} در اینجا باید به برخی اماکن علمی و آموزشی این دوره اشاره کرد. دارالحدیث نوریه در دمشق، از مشهورترین این مراکز است که در قرن ششم هجری به دستور نورالدین زنگی تاسیس شد. او کتاب‌های دینی زیادی گرد آورد و برای استفاده کسانی که مشتاق مطالعه بودند، وقف کرد. وی برای نگهداری این کتاب‌ها افرادی را برگزید که از این علوم سررشته داشتند و آن را تبلیغ می‌کردند. بسیاری از این کتاب‌ها به دارالحدیث مذکور منتقل شدند. بعدها وقف دیگری بر این کتابخانه انجام شد و شمار کتابهای آن نیز بیشتر گردید. (حسین زاده شانه چی، ۱۳۸۸، ۲۲۳) کتابخانه حلب از جمله مراکز علمی اوایل قرن پنجم هجری می‌باشد که شاعر محمد بن نصر بن صغیر قیسرانی (در گذشته به سال ۵۴۸ هـ. ق) ساکن حلب و سرپرست آن بوده است. گمان می‌رود واقف آن سلطان نورالدین محمود بن زنگی باشد که به دانش دوستی و وقف کتب شهرت یافته و قیسرانی شاعر با او ارتباط داشت. (محمود ساعاتی، ۱۳۷۴، ۵۰). مدرسه نوریه در حلب، از دیگر مدارس است که نورالدین محمود بن زنگی کتبی را احتمالاً بر آن وقف کرد، زیرا ذهبی در شرح حال و آثار بر جای مانده از او، اشاره می‌کند که وی کتاب‌های ارزشمند زیادی را وقف کرد ولی جاهایی را که این کتابها بر آنها وقف شده، معین نکرده است. (همان، ۸۳) وی دستور داد تا بر در مدرسه بر سنگی این وقفنامه را نوشته‌اند. (متواری سورکی، ۱۳۸۴، ۴۰۲-۴۰۳). فقیه ابوبکر بن احمد الظاهر (متوفی ۵۵۳ هـ. ق) از افرادی بود که مجموعه کتبی را وقف این مدرسه کرد. همچنین احمد بن محمود بن ابراهیم بن جوهری (متوفی ۶۴۳ هـ. ق) که مجموعه بزرگی کتب و آثار خطاطی فراوان داشت وقتی احساس کرد که مرگش نزدیک است، کتاب‌ها و جزوات خود را وقف این مدرسه کرد. (همان، ۴۰۲-۴۰۳)

نمونه دیگر، مدرسه عادلیه دمشق می‌باشد، نخستین کسی که به فکر ساختن این مدرسه افتاد تا بزرگ شافعیه قطب الدین مسعود بن محمد بن مسعود نیشابوری در آن به تدریس پردازد، نورالدین محمود زنگی بود، به نظر می‌رسد که قطب الدین زیاد انتظار کشید تا این مدرسه ساخته شود ولی مرگ او را امان نداد. او کتاب‌هایش را بر طلاب علم در هر رشته علمی وقف کرد و پس از تکمیل ساختمان مدرسه به آنجا انتقال داده شدند. در این کتابخانه کتاب التقریب را در شش جلد مشاهده کرد و حال آن که در اصل ده جلد است. وی اضافه می‌کند بر روی این کتاب نوشته شده: تالیف ابوالحسن قاسم بن ابوبکر قفال شاشی. نسخه مذکور از شیخ قطب الدین مسعود نیشابوری بوده و از دست خطی که وی بر روی کتاب نوشته معلوم می‌شود که او

آن را وقف کرده است. (محمود ساعاتی، همان، ۸۴). گاهی واقفان به سبب ارادت و احترامی که برای فقها، محدثان، طلاب علوم دینی، پزشکان و یا پیروان و علمای مذهب خاصی قائل بودند، کتاب‌های خود را برای استفاده یکی از این طبقات و گروه‌ها وقف می‌کردند. (متواری سورکی، ۶۲-۶۳). علاوه بر این، بیمارستانها هم مراکز آموزش دانش پزشکی نیز بودند و ماهیت کار آنها اقتضا می‌کرد که مجموعه‌ای از کتب مورد نیاز در این رشته در آنها موجود باشند تا مورد استفاده پزشکان و دانشجویان قرار گیرد. (حسین زاده شانه چی، ۲۲۰). از اینرو بود که نورالدین محمود بن زنگی نیز تعداد بسیاری از کتب پزشکی را وقف پزشکان بیمارستان و جهت استفاده دانشجویان رشته پزشکی و کارکنان بیمارستان النوری کرد. (متواری سورکی، ۶۲-۶۳. شلبی، ۱۵۹). اما گاهی اشتیاق به کارهای نیک و اقدامات اصلاحی با تمایلات سیاسی نیز آمیخته بود، چنانکه نظام الملک طوسی و نورالدین زنگی و صلاح الدین ایوبی کار موقوفات مدارس را به منظور کمک به مذاهب و عقاید اهل سنت و ستیز بر علیه تشیع انجام می‌دادند و فاطمیان نیز عواطف خیرخواهانه را با موضوع نشر دعوت خود در می‌آمیختند مانند موقوفاتی که عزیز و حاکم دو خلیفه فاطمی بر جوامع ازهر و دارالعلم اختصاص می‌دادند. (غنیمه، همان، ۳۰۵) علاوه بر همه این مسائل باید دانست که وقف کانون جنبش علمی و فکری مسلمانان در طی قرن‌ها بوده، زیرا واقفان اعم از حکام، وزراء، علما و اشخاص در پشتیبانی از راههای علمی و در نتیجه قرار دادن دانش در اختیار همه طبقات جامعه بدون کمترین تبعیض، سهم داشته‌اند. لذا، یکی از عوامل اصلی دوام و استمرار این مراکز علمی، علاوه بر حمایت و پشتیبانی امراء و حاکمان قدرتمند، استقلال مالی آنها بود، که این مراکز را در تحولات و رویدادهای زمان و حتی تغییر حکومت‌ها قادر به ادامه حیات می‌ساخت.

مدارس و مراکز علمی در عصر زنگیان

دوره‌ی حکمرانی زنگیان با ایجاد مراکز علمی و رونق محافل تعلیم و تعلم همراه است. در این دوره علاوه بر دارالحدیث نوریه که یک مرکز علمی تخصصی بود مراکز و مدارس هم توسط امیران زنگی و جانشینان آنها ساخته شد. تعدادی از این مدارس به شافعی مذهبان و برخی دیگر به حنفی مذهبان اختصاص داشت. از جمله مهمترین این مراکز می‌توان به تفکیک موارد زیر را نام برد:

الف) دارالحدیث نوریه؛ ملک نورالدین علاوه بر تاسیس مدرسه، خدمات دیگری چون فعالیت در زمینه‌ی برنامه‌های آموزشی داشت و آن گامی بود که به سوی تخصص علمی برداشت و دانشکده مخصوص خود را بنام "دارالحدیث" در دمشق تاسیس کرد (ابن خلکان، ۱۸۵/۵). و آن را به علوم حدیث نبوی اختصاص داد.

اگرچه این دارالحدیث با مدارس فقهی اختلاف برنامه‌ای ندارد اما از آنجا که مخصوص به مسائل حدیثی بوده است، ممتاز می‌باشد و در حالیکه اسلوب غالب بر مدارس همان روش‌های فقهی بوده است این دارالحدیث بنام مدرسه هم خوانده می‌شود. مورخان اسلامی بر این مطلب اتفاق نظر دارند که این دارالحدیث نخستین مرکز علمی از نوع خود بوده که در تاریخ اسلام برای استفاده محدثان بنیاد گردیده است. (الشریف، ۱۴۲۸، ۴۰-۴۱). بنابراین نخستین دارالحدیث دمشق را منسوب به او می‌دانند، (زرکلی، ۱۷۰/۵. الاوتانی، ۲۰۰۷، ۴۸). با این عمل مقام علم حدیث و محدثان به پایه علم فقه و فقیهان رسید؛ تا آنجا که بعدها مساجدی نیز به آموزش حدیث اختصاص پیدا کرد. (مجتهدی، ۱۳۷۹، ۷۱). ریاست این دارالحدیث را حافظ بن عساکر (متوفی ۵۷۱ هـ. ق" بر عهده داشت که وی صاحب تاریخ دمشق و امام و پیشوای محدثان زمان خود بود. (ابن العماد، ۳۹۴/۴). با وجود بی‌اعتنایی ابن عساکر به حاکمان و صاحبان قدرت، نورالدین زنگی حکمران شام همواره او را بزرگ می‌داشت و علاوه بر تشویق و حمایتی که از او در تالیف تاریخ دمشق به عمل آورد، همانطور که تا حدودی اشاره شده است این دارالحدیث که از نخستین مراکز تخصصی در آموزش حدیث بوده است برای او تاسیس و ریاست آن را به وی واگذاشت. (ابن عساکر، ۱۴۱۵، ۷). از جمله کسانی که در این مدرسه تدریس می‌کردند، می‌توان به حافظ بن عساکر معروف، القاسم بن عساکر، زین الامناء بن عساکر و فرزندش التاج بن زین الامناء بن عساکر، زین الدین خالد النابلسی شیخ النوری، تاج الدین الفزاری، فخرالدین الحنبلی و ... اشاره کرد. (نعیمی، ۱۴۱۰/۱، ۷۴-۸۳).

ب) مدارس شافعیه؛ از نیمه دوم قرن پنجم و سرتاسر قرن ششم هجری که در حقیقت باید آن را عصر مجادلات مذهبی و مناقشات فرقه‌ای نامید، کلیه‌ی امور سیاسی و اجتماعی تحت الشعاع مذهب قرار داشته است. (کسای، ۱۳۷۴، ۱۶) از همین رو مشخصات عمده آموزش در این دوره، تعلیم و تعلم علوم دینی، به خصوص اصول مذهب حنفی، شافعی بود که گاه برای هر کدام از آنها در یک مدرسه، کلاس‌های خاص تشکیل می‌شد و گاه مدارس جداگانه‌ای برای هر یک در نظر گرفته می‌شد. به همین خاطر بیشتر این مدارس به نام پایه گذاران و مکتب فقه شافعی و حنفی پیوستگی دارد. (ابن خلکان، ۲۷۳/۴. ابن اثیر، ۴۰۴/۱۱). ذکر این مدارس در ذیل مذهبی که به آن تعلق داشتند به صورت جداگانه بیان می‌گردد:

مدرسه اتابکیه؛ هر چند منابع در مورد این مدرسه اطلاعات اندکی را به ما دادند، با این وجود بهترین مدارس موصل بود که بوسیله‌ی سیف الدین غازی بن عمادالدین زنگی بنا نهاده شد. (ابن اثیر، ۱۱/۱۳۸-۱۳۹. ابوشامه، ۱/۷۵. زرکلی، ۵/۱۱۲).

مدرسه اقبالیه (شافعیه)؛ مدارس در اسلام به چندین گونه بوده است، یکی از آنها حلقه‌های جوامع و رباطات و زوایا بوده است، دیگری مدارس مجانی بزرگ بوده است که علوم اسلامی بویژه علوم شرعی از قبیل فقه، صرف و نحو و کلام و جز آنها را در آن مدارس تدریس می‌کرده‌اند و علمای مدرس در آن حوزه راتبه و حقوق دریافت می‌کردند و شاگردان نیز از بسیاری از امکانات رفاهی بهره‌مند می‌شدند مانند مدرسه بزرگ نوریه. (شلبی، ۱۷۶) از همین رو نورالدین زنگی در سوریه و صلاح الدین ایوبی در مصر و سوریه در همه بنیادهایی که خود ساختند استادانی با پرداخت حقوق بر گماشتند. از میان نام بیشمار آنان ابوالبرکات حارثی (م ۵۶۲ هـ. ق)، نجم الدین خابوشانی (م ۵۸۷ هـ. ق) و عمارت الدین قاتب (م ۵۹۷ هـ. ق) را می‌توان ذکر کرد. (همان، ۱۷۶) اما شکل سوم مدارس بودند که برخی از علمای معتبر و متمکن در منازل خویش منعقد می‌کرده‌اند مانند؛ مدرسه اقبالیه شافعیه و حنفیه.

این مدرسه در بین باب الفرج و باب الفرادیس واقع بود. مؤسس این مدرسه را شخصی بنام جمال الدین یا جمال الدوله اقبال (متوفی سال ۶۰۳ هـ. ق) می‌دانند. ابن شداد، اقبال را خادم نورالدین زنگی می‌داند، دیگر مورخان از جمله اسدی و ابن کثیر معتقدند که وی یکی از خادمین صلاح الدین ایوبی بود. این مدرسه به همراه مدرسه اقبالیه حنفیه دو خانه‌ی متعلق به جمال الدین بود که خانه‌ی بزرگتر را بر شافعی‌ها و کوچکتر را بر حنفی‌ها وقف کرد و اماکنی هم به عنوان موقوفه به آنها اختصاص داد که دو سوم آن مخصوص مدرسه‌ی شافعی و یک سوم باقی به مدرسه حنفیه تعلق داشت. (غنیمه، ۱۵۰). این مدرسه بنابر روایت ابن کثیر در سال ۶۲۸ هـ. ق در بازار عجم بغداد که منسوب به اقبال الشرابی بوده تکمیل و کلاس‌های درس آن آماده‌ی تدریس و آموزش گردید. از جمله کسانی که در این مدرسه تدریس می‌کردند، می‌توان از علامه تاج الدین موسی بن محمد بن موسی المرعی معروف به ابن جواب الشافعی (از فضلاء شافعی و فقه و اصول و نحو تدریس می‌کردند)، قاضی القضاة و شیخ الشیوخ علاء الدین ابوالحسن علی بن نورالدین ابی الفداء اسماعیل بن یوسف القونوی التبریزی، قاضی القضاة شهاب الدین محمد بن المجد عبدالله بن الحسن علی الرودذراوری الاربلی الاصل یا دمشقی، عمادالدین ابوالفداء اسماعیل بن خلیفه بن عبد العالی نابلسی الاصل و ... نام برد. (نعیمی، ۱/۱۱۸-۱۲۳).

مدرسه امینیه؛ علاوه بر امیران زنگی، جانشینان و نایبان آنها هم در ساختن مدارس سهیم بودند. ابن شداد و همچنین ذهبی بر این باورند که اتابک عسکر دمشق امین الدین کمشتکین نایب و جانشین امیران زنگی در قلعه بصری و قلعه صرخد، مدرسه‌ای را در دمشق بنام مدرسه‌ی امینیه ساخته است. این مدرسه اولین مدرسه‌ای بود که برای شافعیان توسط وی در دمشق ساخته شد. از جمله کسانی که در این مدرسه تدریس می‌کردند می‌توان از جمال الدین بن سیما، علاءالدین علی بن العلامه البارک کمال الدین عبد الواحد بن عبد الکریم الانصاری السماکی الدمشقی الشافعی، (ابن العماد، ۴۱۶/۵). ابن عبدالله خطیب مسجد جامع اموی، نجم الدین ابوالبرکات عبدالرحمن بن ابی عصرون، بدرالدین ابوالمحاسن یوسف بن قاضی سنجار، ابوالحسن علی بن المسلم بن محمد بن علی السلمی الدمشقی (وی اولین کسی بود که در این مدرسه تدریس می‌کرد)، شرف الدین ابوالحسن علی بن ابی بکر بن جمال الاسلام السلمی و ... نام برد. افرادی هم مانند قطب الدین ابوالمعالی مسعود بن محمد النیشابوری الطرشیشی صاحب کتاب "الهادی فی الفقه" در این مدرسه تحصیل می‌کردند. سرپرستی این مدرسه را کسانی مانند؛ نجم الدین بن سنی الدوله (وی دو بار این سمت را بر عهده داشت)، شمس الدین بن عبدالکافی، محیی الدین بن زکی الدین و ... بر عهده داشتند. (نعیمی، ۱۳۲/۱-۱۵۳)

مدرسه الصلاحیه؛ این مدرسه در نزدیکی بیمارستان نوریه توسط نورالدین محمود بن زنگی ساخته شد. بانی این مدرسه به اشتباه به ملک ناصر صلاح الدین ایوبی نسبت داده شد. (همان، ۲۵۰. حمود، ۱۳۲). از مدرسین این مدرسه می‌توان به شمس الدین الکردی و مجدالدین عبدالله الکردی اشاره کرد. (الاولتانی، ۳۹۹).

مدرسه عادلیه کبری؛ اما از دیگر مدارس این دوره، مدرسه عادلیه بود. این مدرسه در دمشق و روبه روی دارالعقیقی ساخته شد. نخستین کسی که به فکر ساختن این مدرسه افتاد تا بزرگ شافعیه قطب الدین مسعود بن محمد بن مسعود نیشابوری در آن به تدریس بپردازد، نورالدین محمود زنگی بود. ولی پیش از این که او کار را تمام کند وفات یافت، آنگاه فرزندش سیف الدین تکمیل آن را به عهده گرفت و وی نیز پیش از آنکه کار را به پایان برساند از دنیا رفت. سپس سیف الدین ابوبکر محمد بن امیر نجم الدین ایوب بن شادی آن را بازسازی و تکمیل کرد و این کار شاید در دوره پس از سال ۵۷۸هـ. ق همان سالی که قطب الدین مسعود وفات یافت انجام شده است. (نعیمی، ۲۷۱/۱-۲۷۸). بنابراین مؤسس این مدرسه را ملک عادل ابوبکر بن ایوب می‌نامند که به هنگام وفات در ۶۱۵ هـ. ق در آنجا به خاک سپرده شد، این مدرسه همانند سایر

مدارس به فرقه‌ی شافعیه اختصاص داشت. (زرکلی، ۱۷۰/۷. الاوتانی، ۴۰۳). نعیمی به نقل از اسدی گفته است نورالدین محمود بن زنگی بنای این مدرسه را آغاز کرد، اما تنها محراب آن تمام شده بود که در سال ۵۶۸ هـ. ق فوت کرد و پس از آن ملک عادل ابوبکر برای صلاح الدین بنای نیمه تمام را ویران و مدرسه بزرگی که "عادلیه" نامیده شد، به جای آن بنا نمود. (نعیمی، ۲۷۱/۱-۲۷۸).

مدرسه عذراویه (شافعیه)؛ به نقل از شلبی این مدرسه در دمشق ساخته شد و پایه گذار آن عذراء دختر نورالدین بود. (شلبی، ۱۳۲). اما در مورد این مدرسه همانند سایر مدارس روایت‌های دیگری هم وجود دارد. غنیمه به نقل از ابن ابی شامه و نعیمی، بنیانگذار این مدرسه را (عذراء) دختر شاهنشاه بن ایوب و خواهر عزالدین فرخ شاه می دانند. (غنیمه، همان، ۱۵۰). مدرسه عذراویه هم بر شافعیه و هم بر حنفیه وقف شده یود.

مدرسه عسرونیه؛ نورالدین این مدرسه را در دمشق و بر مذهب شافعی بنا کرد. (الطباخ الحلبي، ۱۴۰۸، ۳۳/۱). وی سرپرستی این مدرسه را به شرف الدین بن ابی عسرون یکی از علماء و صالحین آن روز سپرد. (ابن ابی جراده، زبده الحلب، ۱۴۱۸، ۴۷۶/۲؛ بغیه الطلب، بی تا، ۴۲۳۵/۹؛ ابوشامه، ۱۷/۱). شرف الدین (م ۵۸۵ هـ. ق) از دانشمندان و قاضیان معروف شافعی بود که در نظامیه بغداد نزد اسعد میهنی و ابوالفتح بن برهان فقه و اصول آموخت و در شهرهای موصل، سنجار و حلب به تدریس پرداخت. از جمله کتابهای وی می‌توان به صفوه المذهب علی نهاییه المطلب، الانتصار لما جرد فی المذهب من الاخبار و الاختیار و ... اشاره کرد. (زرکلی، ۱۲۴/۴). وی در زمان نورالدین زنگی به دمشق رفت و نورالدین مقدم وی را گرامی داشت و در شهرهای حلب، حماه، حمص و بعلبک برای ایشان مدرسه‌ای ساخت که به نام خود او (ابی عسرون یا عسرونیه) شهرت یافت. (ابن خلکان، ۵۳/۳-۵۶. زرکلی، ۱۲۴/۴). ابراهیم بن خلیل بن ابراهیم الرسغی از جمله کسانی بود که در این مدرسه تدریس می‌کرد. (عسقلانی، بی تا، ۱۱).

مدرسه عمادیه؛ علامه بدران به نقل از ذهبی می گوید: همانا این مدرسه را نورالدین زنگی بنا کرد^{۱۴} و گروهی از جمله؛ الحارثی و دو فرزندش عزالدین و تاج الدین و عماد الدین کاتب، شمس الدین شیرازی، شرف الدین ابن انه، محی الدین بن الصایغ در آن تدریس می‌کردند. اما شهرت این مدرسه به اسم مدرس آن یعنی عماد اصفهانی می‌باشد. (نعیمی، ۳۰۸-۳۱۲. جیده، همان، ۳۷۳. حمود، همان، ۱۳۲). وی در اصفهان متولد شد و پس از فراغ تحصیل از نظامیه بغداد به شام رفت و در دستگاه نورالدین زنگی و صلاح

الدین ایوبی به مراتب عالی‌تر حکومتی دست یافت و در مدارس نوریه و همچنین عمادیه دمشق به تدریس پرداخت. (زرکلی، ۲۶/۷-۲۷).

مدرسه الکلاسه؛ این مدرسه از جمله مدارس بود که نورالدین زنگی در دمشق بنا کرد. مدرسه الکلاسه از طرف ضلع شمالی آن به جامع اموی دمشق متصل بود. (ابن العماد، همان، ۲۴۹/۸). از همین رو دلیل نامگذاری مدرسه به الکلاسه به این خاطر است که در هنگام ساخت مسجد جامع اموی، در این مکان ساروج ساخته می‌شد و چون فضای موجود مسجد جامع گنجایش پذیرای مردم را نداشت، بنابراین مدرسه را بسط و گسترش دادند. در نوزدهم ماه ربیع الاول ۵۷۵هـ ق ملک صلاح الدین بن ایوب دستور داد تا ساختمان این مدرسه بدست حاجب ابی الفتح معروف به ابن العمید دوباره ساخته شود. علاوه بر این نورالدین زنگی حلقه‌ی کوثریه را که در مقابل پنجره‌ی مدرسه الکلاسه واقع بود بر کودکان و ایتم وقف کرد در حالیکه آنها هر شب بعد از نماز عصر سه مرتبه " قل هو الله احد " را می‌خواندند و ثواب آن را برای واقف آن یعنی نورالدین هدیه می‌دادند. (ابن تغری بردی، ۴۹/۶. الاوتانی، همان، ۴۰۷).

مدرسه الشعیبه؛ این مدرسه اولین مسجدی بود که مسلمانان در هنگام فتح برای آن برنامه ریزی کرده بودند و به مسجد ابی الحسن علی بن عبدالحمید الغضائری، یکی از یاران سری السقطی، شناخته شد. پیش از این اشاره شد، هنگامی که نورالدین زنگی حلب را به تصرف خود درآورد مدارس را هم در آنجا بنا کرد. در این زمان شعیب بن ابی الحسن بن حسین بن احمد فقیه اندلسی به آنجا رفت و مسجد را تبدیل به مدرسه کرد و خود در آنجا به تدریس مشغول گشت و این مدرسه تا زمان ما به این نام "الشعیبه" شناخته شدند. وی پیوسته در آنجا مشغول بود تا اینکه در سال ۵۹۶هـ. در راه مکه از دنیا رفت و در منطقه‌ی تیماء دفن شد. بعد از وی افرادی مانند الشیخ شمس الدین محمد بن موسی الجزولی، موفق الدین أبو القاسم بن عمر بن الفضل الکردی الحمیدی، قوام الدین أبو العلاء المفضل بن سلطان بن شجاع معروف به ابن حاذور المقدم سرپرستی این مدرسه را بر عهده گرفتند. (الطباخ الحلبي، ۶۳/۲-۶۷. ابن شداد، بی تا، ۳۶).

مدرسه النفریه النوریه؛ این مدرسه را نورالدین زنگی در سال ۵۴۴هـ ق برای شافعی مذهببان و در حلب بنا کرد. اولین بار سرپرستی آن را قطب الدین مسعود بن محمد بن مسعود النیسابوری الطرثی، مولف کتاب "الهادی فی الفقه" بر عهده گرفت. وی از جمله کسانی بود که در این مدرسه به کار تدریس مشغول بودند. (ابن کثیر، ۳۳۵/۱۲. ابوشامه، ۱۷/۱).

ج) مدارس حنفیه

مدرسه اقبالیه (حنفیه)؛ در ذیل مدرسه اقبالیه شافعیه توضیح داده شد که دو خانهای متعلق به جمال الدین بود که خانهای بزرگتر را بر شافعی‌ها و کوچک‌تر را بر حنفی‌ها وقف کرد و اماکنی هم به عنوان موقوفه به آنها اختصاص داد که دو سوم آن مخصوص مدرسه‌ی شافعی و یک سوم باقی به مدرسه حنفیه تعلق داشت. ابن شداد از مدرسان این مدرسه که تا لحظه‌ی مرگ در آنجا تدریس می‌کردند نام می‌برد، از جمله آنها باید به بهاء الدین عباس مدرس و خطیب، تاج الدین عبدالعزیز بن سوار حنفی (وی سرپرستی این مدرسه را تا آخرین روزهای زندگی بر عهده داشت) و شیخ فقیه الامام شمس الدین محمد بن عثمان بن محمد الاصبهانی معروف به ابن العجمی الحنفی که تا واپسین دم زندگی در این مدرسه فعالیت می‌کردند، اشاره کرد. (نعیمی، ۱/۳۶۲-۳۶۴).

مدرسه عذراویه (حنفیه)؛ پایه گذار آن را عذراء دختر نورالدین می‌دانند. (شلبی، ۱۳۲). این مدرسه از جمله مدارسی است که هم بر شافعیه و هم بر حنفیه وقف شده بود. از مدرسین این نهاد علمی می‌توان به قاضی عزیز الدین السنجاری و همچنین شیخ حمید الدین السمرقندی و پس از وی قاضی القضاة صدرالدین سلیمان حنفی که تولیت این مدرسه را بر عهده داشتند، اشاره کرد. علاوه بر این، افرادی هم مانند سید عماد الدین بن عدنان و قاضی جلال الدین الرازی در این مدرسه مشغول به تحصیل بودند. (نعیمی، ۱/۴۲۲)

مدرسه نوریه کبری؛ در باب این مدرسه و نسبت دادن آن به نورالدین زنگی روایت‌هایی وجود دارد؛ ابن جبیر در سده ششم هـ/یازدهم میلادی پس از گشایش مدرسه از آن دیدن کردند و آن را یکی از بهترین مدرسه‌ها در جهان معرفی کرد. (ابن جبیر، بی تا، ۲۵۶. پاشا، ۱۴۰۹، ۱۲۳) افرادی مانند ابوشامه و ابن شداد و همچنین ابن بطوطه (ابن بطوطه، ۱۳۵۹، ۵۴/۱) بر این باورند که این مدرسه را نورالدین محمود زنگی در سال ۵۶۳ هـ. ق/۱۱۶۷ م بنیاد نهاد. (شلبی، ۱۳۶-۱۴۰).^{۱۵} این در حالی است که نعیمی (م ۹۲۷ هـ. ق/۱۵۲۰ م) که بیشتر مطالب خود را از ابن شداد گرفته است، بر این عقیده نیست و بنیاد آن را به اسماعیل پسر نورالدین نسبت می‌دهد. او هیچ گونه دلیلی بر ادعای خود نمی‌آورد و تنها به این حقیقت اشاره می‌کند که نخست بدن نورالدین در این مدرسه به خاک سپرده نشد بلکه در روزگار اسماعیل بدانجا انتقال یافت. (نعیمی، ۱/۴۶۶) زرکلی در کتاب خود "الاعلام" ذکر می‌کند که قبر نورالدین همچنین در مدرسه نوریه می‌باشد. (زرکلی، ۱۷۰/۷) یا نقل شده است که نورالدین این مدرسه را در بخشی از خانهای هشام بن عبدالملک بنا نهاد. (موسوی بجنوردی، ۱۵/۲) به هر حال این مدرسه در «خط الخواصین» محلی که امروز

مردم دمشق آن را «خط الخیاطین» می‌گویند و در فاصله کمی از جنوب باختری مسجد اموی واقع است. (نعیمی، همان، ۱، ۴۶۶) علاوه بر این، این مدرسه به تدریس فقه حنفی اختصاص داشت و تنی چند از استادان حنفی برای تدریس در آن برگزیده شده بودند از جمله: بهاء‌الدین عقاده (متوفی ۵۶۶هـ.ق/۱۱۷۰م) تا روز مرگ در آنجا تدریس می‌کرد. برهان الدین مسعود که تا واپسین دم زندگی به آموختن سرگرم بود و در ۵۹۹هـ.ق/۱۲۰۲م جان سپرد. شرف‌الدوله که در ۶۳۹هـ.ق/۱۲۴۱م بدرود جهان گفت و تا سال ۶۲۳هـ.ق/۱۲۲۶م تدریس کرد و آنگاه کناره گرفت.

سرپرستی مدرسه به دست دانشمندی به نام جمال الدین محمود بن احمد حصیری افتاد که در دانش و دین زبانزد بود، نظام الدین حصیری، جوانترین پسر جمال الدین، پس از برادرش قوام الدین در این مدرسه تدریس می‌کرد تا اینکه در سال ۶۹۸هـ.ق در گذشت، کسانی دیگر از جمله صدرالدین بصرای و عمادالدین طرسوسی نیز در این مدرسه به تدریس می‌پرداختند. (شلبی، همان، ۱۳۶-۱۴۰) مدرسه‌ی نوریه یکی از مهمترین مدارس این دوره و دارای بخش‌های مختلفی بود: ایوان^{۱۶} مهمترین بخش مدرسه بود و حلقه‌های درس در آنجا برپا می‌شد. از دیگر بخش‌های آن باید به مسجد اشاره کرد. این مکان ویژه دانشجویان نبود ولی در آن بروی همگان باز بود و در دورترین فاصله با ایوان قرار داشت تا مزاحم نمازگزاران نباشد. آسایشگاه استادان از دیگر بخش‌های این مدرسه بود. این محل با خانه مسکونی و خوابگاه استادان که در آن زندگی می‌کنند، تفاوت دارد. خوابگاه برای دانشجویان، اتاق سرایدار، آبریزهای ساختمان، آشپزخانه و ناهار خوری، انبار مواد غذایی، انبار عمومی مدرسه از دیگر بخش‌های این مدرسه‌ی بزرگ بود. (همان، ۱۱۷)

مدرسه نوریه صغری؛ این مدرسه در حلب و توسط نورالدین زنگی ساخته شد. از جمله افرادی که در این مدرسه مشغول به تحصیل بودند می‌توان به بهاء الدین عیاک اشاره کرد. سرپرستی این مدرسه را به ترتیب تاج الدین بن سوار، شمش الدین سلمان الملطی، برهان الدین الترمکمانی، نجم الدین حمزه معروف به ابن الکاشی و سرانجام عماد الدین طرسوسی بر عهده داشتند. (ابن جبیر، ۲۵۶).

مدرسه الحلاویه؛ این مدرسه از جمله مدارس است که در زمان نورالدین زنگی در سال ۵۴۳ هـ.ق در حلب بنا شد. (ابن شداد، ۳۸۹) از جمله کسانی که در این مدرسه تدریس و سرپرستی آن را بر عهده گرفتند می‌توان به برهان الدین ابالحسن علی بن الحسن البلخی الحنفی اشاره کرد. (ابن ابی جراده، زبده الحلب،

۴۷۵/۲؛ همان، بغیه الطلب، ۶۲/۱ و ۴۵۷ و ۴۵۸؛ ابن محمود القزوينی، ۱۳۷۳، ۷۲/۱، حداد عادل، ۱۳۸۸، ۸۵۶/۱۳). این مرکز علمی بعدها در عصر صلاح الدین ایوبی مرمت شده است.

ج) بیمارستان بزرگ نوریه؛ مسلمانان از دیرباز به ضرورت تاسیس بیمارستان‌ها برای درمان و توسعه علم پزشکی پی برده بودند. از آنجا که در این اماکن حالات مختلف بیماری برای دانشجویان مشهود و داروها نیز در دسترس بودند، لذا این مکان بهترین زمینه برای تعلیم علم پزشکی و بهره مندی دانشجویان نیز بود. بنابراین در بیمارستان‌های اسلامی در کنار معالجه بیماران، اصول پزشکی و شیوهی درمان به دانشجویان این رشته آموخته می‌شد. دانشجویان پزشکی در کنار فراگیری مسائل طبی و با حضور مستقیم بر بستر بیماران، به طور عملی و تجربی آموخته‌های نظری خود را به کار می‌بستند یا هنگام کار نکات جدیدی را از استادان خود فرا می‌گرفتند. ابن ابی اصیبعه در کتابی درباره برخی از مجالس تدریس طب که در بیمارستان‌ها تشکیل می‌شدند، سخن گفته است. او درباره جلسه درس ابوالمجدد بن ابی الحکم، طیب قرن ششم می‌گوید: وی به بیمارستان بزرگی که الملک العادل نورالدین محمود در دمشق ساخته بود، می‌رفت و در ایوان بزرگ بیمارستان می‌نشست و کتب پزشکی را پیش روی خود قرار می‌داد. گروهی از طبیبان و دانشجویان طب نزد او آمده و به فراگیری و مباحثه می‌پرداختند و این جلسه تا سه ساعت از روز به طول می‌انجامید. (حسین زاده شانه چی، ۱۰۸-۱۰۹). از اینرو بود که نخستین دانشکده‌های پزشکی در بطن بیمارستان‌ها بوجود آمد.

مهم‌ترین بیمارستان‌های آن دوره که در آنها ضمن انجام فعالیت‌های معمول، حلقه‌های تدریس هم دایر می‌شد، می‌توان به بیمارستان عضدی بغداد (همان، ۱۰۶-۱۱۰)، بیمارستان بزرگ منصوری قاهره (عزالدین، ۱۴۱۰، ۷۳). و بیمارستان بزرگ نوریه دمشق اشاره کرد (ابن تغری بردی، ۵۱/۶. الاوتانی، ۴۸. پاشا، همان، ۱۳۱). نورالدین زنگی از جمله کسانی بود که توانست گام‌های موثری در این زمینه بردارد. علاقه‌ی وی به علم و دانش یکی از عوامل ترویج علوم و توسعه‌ی آموزش پزشکی نیز بود. (غنیمه، ۱۶۸-۱۷۳). این نهاد علمی آموزشی از سوی وی بعدها وقف فقراء و نیازمندان گردید. در راس این نهاد آموزشی همانند سایر مراکز علمی آموزشی دیگر، شخصی وجود داشت که تولیت آن را بر عهده می‌گرفت. بنابراین، سرپرستی این بیمارستان بزرگ به پزشکی به نام ابی المجدد سپرده شد. به رغم اینکه این بیمارستان در عصر زنگیان از رونق زیادی برخوردار بود، جایگاه آن در اعصار بعد به ویژه در زمان صلاح الدین ایوبی ارتقاء پیدا کرد. (حمود، ۱۳۳).

د) سایر مدارس و مراکز علمی؛ با وجود مراکز علمی و آموزشی فراوانی که در دوره‌ی زنگیان در منطقه شامات ایجاد شد در این بخش به مدارس پرداخته می‌شود که در منابع فقط نامی از آنها ذکر شده و کمتر توضیحی درباره‌ی چگونگی فعالیت‌های آموزشی در آنها یافت می‌شود. از جمله این مراکز می‌توان به: حمایه الحلویه (ابن ابی جراده، زبده الحلب، ۴۷۶/۲)، الحمایه، (همان، ۴۷۶) و مدرسه‌ی الخاتونیه الجوانیه (این مدرسه توسط خاتون دختر معین الدین انر همسر نورالدین محمود بن زنگی بنا شد و برادرش سعد الدین بنای آن را در سال ۵۷۳ هـ ق/۱۱۷۷ م تکمیل کرد) (ابن العماد، ۱۷۷/۴. الاوتانی، ۳۸۸)^{۱۷} اشاره کرد. نورالدین زنگی در دیگر شهرهای منطقه شامات از جمله حمص و بعلبک (ابن واصل، ۱۳۶۹، ۱۶۵) مدارس را بنا کردند اما منابع هیچ گونه اشاره‌ای به ساخت و چگونگی فعالیت‌های آموزشی این مدارس نکرده‌اند.

نتیجه

با بررسی تاریخ آموزش و نهادهای آموزشی عصر اتابکان زنگی، می‌توان دریافت که اوضاع آموزشی این دوره از شکوفایی خاصی برخوردار بوده است. در این دوره بود که شخصیت‌های بزرگی مانند نورالدین زنگی و دانشمندانی مانند ابن عساکر و ... پا به عرصه‌ی ظهور گذاشتند و در تسریع علوم اسلامی و همچنین ساخت بناهایی که این علوم در آنها تدریس می‌گشت، کمک شایانی انجام دادند. نورالدین زنگی به رغم اینکه بیشتر به عنوان یک چهره نظامی در سراسر جهان اسلام شناخته شده است، اما اقدامات وی در عرصه علم و فرهنگ بیشتر از هر چیزی توجه خاص و عام را به خود جلب کرده است. مهمترین اقدامات وی در حوزه آموزشی علاوه بر دارالحدیث نوریه به عنوان یک مرکز علمی تخصصی و ساخت بیمارستان بزرگ نوریه، مدارس مهمی از قبیل؛ مدرسه بزرگ نوریه الکبری به عنوان یکی از مجهزترین مدارس علمی آن روز، مدرسه عادلیه بزرگ، مدارس الصلاحیه، العمادیه و الکلاسه، الامینیه، الحلاویه، العصورنیه، مدارس اقبالیه (شافعیه و حنفیه) و مدارس عذراویه (شافعیه و حنفیه) و النوریه الصغری، حمایه الحلویه، الحمایه و چند مدرسه‌ی دیگر، هر چند منابع اشاره‌ای به ساخت و چگونگی آموزش آنها نکرده‌اند، در شهرهای حمص و بعلبک بنا نهاد. علاوه بر نورالدین، عملکرد و فعالیت چشمگیر سه تن دیگر از اتابکان، یعنی اتابکان موصل، بنام عزالدین مسعود، سیف الدین غازی و مجاهدالدین قایماز در بسط و گسترش آموزش و فرهنگ اسلامی در منطقه شامات را نباید نادیده انگاشت. این افراد همانند سایر شخصیت‌های بزرگ اسلامی هر کدام به سهم خود تلاش فراوانی را در پیشرفت علم و گسترش نهادهای علمی در تمدن اسلامی ایجاد کردند. تلاش‌های آنها در عرصه آموزش و تعدد و تنوع در ساخت مکان‌های آموزشی، رونق و ترقی

علم و دانش در این دوره را نمایان می‌سازد. ولی با توجه به مذهب رایج در این دوره، امراء و علماء، این مدارس را بیشتر به فقهای حنفی و شافعی اختصاص می‌دادند تا پیروان این مذاهب به تعلیم و آموزش بپردازند. علاوه بر علاقه و علم دوستی امراء و وزراء زنگی، حمایت و پشتیبانی آنها از این مراکز و نهادهای علمی، ظهور علماء و فقهای بزرگ و تألیف کتب مهمی از سوی آنها و از همه مهم‌تر اختصاص درآمدهای کلان موقوفات به این مدارس و مراکز علمی را، از عوامل گسترش علم و نهضت مدرسه سازی در عصر اتابکان زنگی دانسته‌اند.

پی‌نوشت

۱. حادثه ی عین التمر در زمان حکومت ابوبکر میان سپاه خالد بن ولید فرمانده عرب ومهران پسر بهرام چوبین درگرفت. در این واقعه گروه بزرگی از قبایل عرب از جمله قبیله‌ی نمر، تغلب و ایاد با سپاه ایران هم‌دستان شدند و به فرماندهی عقه بن ابی عقه به سوی سپاه اسلام یوش بردند، اما شکست خورده و هزیمت کردند. سپاه مهران نیز در نبرد با خالد بن ولید کاری از پیش نبرده و به همراه سایر فراریان به دژها پناه بردند. خالد پس از هزیمت آنان به استحکامات آنان حمله کرد و هرچه داخل دژ بود. با خود به غنیمت برد و میان سپاهیان خود تقسیم کرد که از جمله‌ی این غنیمت‌ها نصیر پدر موسی بود. رک ابن خلدون.

۲. با در نظر گرفتن این نکته که بر طبق روایت ابن اثیر و موسی بن نصیر در زمان حکومت ولید بن عبدالملک بر افریقا حکومت یافته است نه در زمان عبدالملک بن مروان.

۳. فرماندهی مرحله‌ی دوم و چهارم فتوحات شمال آفریقا.

۴. در اواخر دوره‌ی قدرت رومی‌ها، یعنی در قرن ۵ میلادی نخست واندال‌ها که تیره‌ای از ژرمن‌ها بودند و سپس ویزیگوت‌ها یا گوت‌های غربی به این منطقه آمده و آن را تحت فرمان خود درآوردند و دست رومی‌ها را از این منطقه کوتاه کردند. رک: اجیوسی، میراث اسپانیای مسلمان

۵. خیانت رقیب سیاسی لذریق به نام کشیش اپاس.

۶. سلیمان فرزندش ایوب را ولی عهد خود کرده بود، اما در این بین ایوب درگذشت و به توصیه رجاء بن حیا، عمر بن عبدالعزیز را جانشین وی ساخت.

۷. گویند زمانی که موسی بن نصیر به عنوان وزیر و مشاور بشر در بصره، مشغول به خدمت بود، پدر یزید بن مهلب در کار جنگ با فرقه‌ای از خوارج به نام ازارقه بود که بشر بر وی بدگمان شده و قصد جان وی را داشت که با وساطت موسی را از این کار پشیمان شد. یزید بن مهلب قصد داشت تا با ضامن شدن بر جان موسی محبت وی را بر پدرش جبران کند.

منابع

- آندلسی، ابوالقاسم صاعد بن احمد بن صاعد، (۱۳۸۳). **التعریف به طبقات الامم**، ترجمه غلام رضا جمشید نژاد، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی.
- ابن قوطیه، ابوبکر بن محمد بن عمر، (۱۳۶۹). **تاریخ فتح اندلس**، ترجمه حمیدرضا شیخی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- ابن اثیر، عزالدین علی، (بی تا). **الکامل یا تاریخ بزرگ اسلام و ایران**، ترجمه عباس خلیلی، به اهتمام: حسن سادات ناصری، ج ۴، بی جا، بی نا
- ابن خلکان (۱۳۸۱). **وفیات الاعیان و ابناء الزمان**، مترجم: احمد بن محمد بن عثمان بن السنجری، مصحح: فاطمه مدرس، ج ۲، ارومیه، نشر دانشگاه ارومیه
- ابن خلدون، عبدالرحمن، (۱۳۶۳). **العبر**، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ج ۲، تهران، موسسه تحقیقات فرهنگی.
- _____، (۱۹۷۹م). **تاریخ ابن خلدون**، بیروت، دارالفکر
- اجیوسی، سلماخضر، (۱۳۸۰). **میراث اسپانیای مسلمان**، ترجمه عبدالله عظیمایی و دیگران، تهران، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- آیتی، محمد ابراهیم، (۱۳۴۰). **اندلس یا حکومت مسلمین در اروپا**، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ابن عبدالحکم مصری، ابوالقاسم عبدالرحمان بن عبدالله (۱۹۶۴م). **فتوح المصّر والمغرب**، تحقیق: عبدالله انیس، بیروت، الطباع دارالکتاب البنانی.
- ابن تغری، بردی، (بی تا). **النجوم الزاهره فی ملوک المصّر وقاهره**، ج ۱، بی جا، طبعه دارالکتاب
- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، (۱۳۳۷). **فتوح البلدان**، ترجمه محمد متوکل، تهران، نشر نقره
- حتی، فیلیپ خوری، (۱۳۴۴). **تاریخ عرب**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تبریز، بی نا.
- دینوری، ابن قتیبه، (۱۳۸۴). **امامت و سیاست**، ترجمه ناصر طباطبایی، تهران، ققنوس، چ ۲.
- ذنون طه، عبدالواحد، (۲۰۰۴م). **الفتح والاستقرار العربی الاسلامی**، بیروت، دارالمدار اسلامی
- زرکلی، خیرالدین (۱۹۸۹م). **اعلام**، ج ۷، بیروت، دارالعلم للملایین
- شبلی، احمد، (۱۹۷۴م). **موسوعه التاریخ الاسلامی**، مصر، بی نا

طبری، محمد بن جریر، (۱۳۶۴). تاریخ طبری، ج ۶، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، چ ۲.
طقوش، محمد سهیل، (۱۳۸۹). دولت امویان، ترجمه حجت الله جودکی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چ ۵.

عنان، محمد عبدالله، (۱۳۶۶). تاریخ دولت اسلامی در اندلس، ترجمه محمد عبدالله آیتی، تهران، کیهان کالمت، (۱۳۶۸). تاریخ اسپانیا، ترجمه امیر مضر، با مقدمه: ایرج افشار، تهران، نشر آشنا.
ممتحن، حسین علی، (۱۳۸۱). تاریخ سیاسی اسلام در عصر اموی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران
مراکشی، ابن عذار، (۱۹۸۳م). البیان المغرب فی الاخبار الاندلس و المغرب، تحقیق لووی پرونسال وچ سی کولان، بی جا، دارالتقافه
مقری تلمسانی، احمد بن محمود، (۱۹۶۸م). نفع الطیب من تحصن الاندلس، تحقیق احسان عباس، بیروت، دارالصاد.

مونس، حسین، (۱۳۷۶). تاریخ و تمدن مغرب، ترجمه حمیدرضا شیخی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.

_____ (۱۳۷۵). سپیده دم اندلس، ترجمه حمیدرضا شیخی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.

ناصری طاهری، عبدالله، (۱۳۸۸). مقدمه‌ی بر تاریخ مغرب اسلامی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چ ۲.
یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، (۱۳۶۸). تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۸. در سال ۵۲۱ هـ. ق اتابک عمادالدین زنگی بن آق سنقر از طرف سلطان محمود سلجوقی شحنگی بغداد را بر عهده گرفت سپس وی به امارت بصره منصوب شد و بعدها واسط به قلمرو او پیوست. پس از مرگ عزالدین مسعود بن آق سنقر که عمارت موصل داشت، عمادالدین به حکومت آن دیار برگزیده شد. (نک: ابن العبری، تاریخ مختصر الدول، صص ۲۴۲-۲۴۴). درباره قتل عماد الدین (نک: ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ۱۱/۱۱۰).

۹. از رویدادهای سال ۵۶۹ هـ. ق درگذشت اتابک نورالدین محمود بن زنگی است که ابن اثیر پس از اشاره به این موضوع می‌نویسد: از رفتار و صفات پسندیده نورالدین، خدا پرستی و دانش وی بود. (نک: ابن اثیر، پیشین، ۱۱/۴۰۲).

۱۰. نظام الملک مدرسه‌هایی شکوهمند پی افکند که در بغداد، نیشابور و بسیاری شهرهای دیگر پس از او بنام این وزیر-نظامیه- خوانده شدند. بنیاد مدرسه‌ها بدین منظور هرگز پس از آن درنگ نپذیرفته است ولی از میان همه دنباله روان نظام الملک در این زمینه هیچ کدام از نورالدین زنگی، نخستین پایه گذار مدرسه‌ها در دمشق، برجسته تر نبودند. نورالدین در ۵۵۱ هـ. ق به تخت نشست و پس از آن آغاز به برپایی مدرسه‌ها در شهرهای مهم سرزمین خود کرد و تا دم مرگ در ۵۶۹ هـ. ق این کار را پی گرفت. در روزگار فرمانروایی ایوبیان، مصر با شیوه‌ای از مدرسه‌ها آشنا شد و در سراسر زمین زیر فرمان نورالدین مدرسه‌های بسیاری ساخته شد. شاهان، شاهپوران، شاهدختان، بازرگانان و حتی خدمتگزاران به ساختن و بنیاد مدرسه‌ها و پشتیبانی از فرهنگ و آموزش دلبستگی نشان دادند و نقش بازی کردند. (نک: الماسی، تاریخ آموزش و پرورش اسلام و ایران، ص ۳۰۷).

۱۱. در این دوره مدرسه‌ها در واقع مسجد و مدرسه با هم بود که عده‌ای دانشجو در آن سکونت می‌گزیدند و نورالدین از این مدرسه‌های مسجدی که خاص تعلیم مذهب شافعی بود همانطور که گفته شد مدرسی را در شهرهای مذکور نیز بنیاد کرد. (نک: خلیل حتی، تاریخ عرب، ص ۸۳۵).

۱۲. وی در جزیره ابن عمر متولد شد و در کودکی در همین شهر به مدرسه رفت، سپس همراه خانواده‌ی خود به موصل عزیمت کردند و در آنجا تحت حکومت زنگیان یعنی مجد الدین و فرزندش عزالدین مسعود به فعالیت‌های علمی خود ادامه دادند (نک: سمیر سعید کجیو، مجله التراث العربی، ص ۱).

۱۳. بی تردید استمرار فعالیت نهادهایی همانند مراکز و موسسات آموزشی در گرو تامین نیازهای مادی و معنوی آنهاست و از جمله مهمترین آن نیازها، بودجه و امکانات مالی و نحوه تامین و چگونگی صرف و هزینه کردن آن است. در سنت تعلیماتی اسلام، وقف و موقوفات به عنوان اصلی ترین منبع و حمایت مردمی- غیر دولتی - برای رفع این گونه نیازها مورد توجه بوده است. (نک: غنیمه، تاریخ دانشگاههای بزرگ اسلامی، پیشین، ص ۳۷).

۱۴. یاقوت حموی معتقد است این مدرسه از جمله مدارس است که توسط نورالدین محمود زنگی بنا شده است (نک: حموی، معجم الادباء، ج ۲، ص ۴۳۱؛ معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۶).

۱۵. تاریخ آموزش در اسلام، احمد، شلیبی، پیشین، صص ۱۳۶-۱۴۰. نورالدین مدارس جدیدی بنا کرد و مدارس قدیم را توسعه و ترمیم داد که مشهورترین آنها در دمشق، مدرسه نوریه می‌باشد که به اسم او نامیده شد. (نک: سوزی حمود، الفاطمیون و الزنکیون و الایوبیون و الممالیک پیشین، ص ۱۳۲. الخلاوی، اصول التریبه الاسلامیه و اسالیبها فی البیت و المدرسه و المجمع، ص ۱۴۶).

۱۶. ایوان واژه‌ای است پارسی و کهن و برابر واژه‌ی تالار یا اتاق درس امروز است.

۱۷. نورالدین به همسرش عصمه خاتون مدرسه‌ای را که به اسم او خاتونیه نامیده می‌شد، بخشید (نک: سوزی حمود، الفاطمیون و الزنکیون و الایوبیون و الممالیک، پیشین، ص ۱۳۲).

منابع

ابن ابی جراده، کمال الدین عمر بن احمد، (۱۴۱۸ هـ/۱۹۹۷م). **زبدہ الحلب من تاریخ الحلب**، دمشق- قاهره، نشر دارالکتب العربی.

_____، (بی تا). **بغیہ الطلب فی تاریخ الحلب**، تحقیق و مقدمه از سهیل زکار، بیروت، لبنان، دارالفکر.

ابن اثیر، عزالدین علی، (۱۳۹۹). **الکامل فی التاریخ**، بیروت، دارالفکر.

ابن العبری، (بی تا). **تاریخ مختصر الدول**، تحقیق انطون صالحانی الیسوعی، بی جا، انتشارات دارالشرق.

ابن العماد، شهاب الدین ابوالفلاح عبدالحی بن احمدالعکری الحنبلی دمشقی، (بی تا). **شذرات الذهب فی اخبار من ذهب**، بی جا، دارالکتب العلمیه.

ابن بطوطه، (۱۳۵۹). **سفرنامه ابن بطوطه**، مترجم محمد علی موحد، تهران، بی نا.

ابن تغری بردی الاتابکی، جمال الدین ابی المحاسن یوسف، (بی تا). **النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره**، مقدمه و تعلیقه از شمس الدین، محمد حسین، بیروت، لبنان، دارالکتب العلمیه.

ابن جبیر، ابوالحسین محمد بن احمد، (بی تا). **رحله ابن جبیر**، ج ۲، بیروت، لبنان، دار صادر.

ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد، (۱۳۶۳). **العبر**، ترجمه عبد المحمد آیتی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

ابن خلکان، شمس الدین احمد بن محمد، (۱۳۶۴). **وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان**، قم، منشورات الشریف الرضی.

ابن شداد، (بی تا). **اعلاق الخطیره فی ذکر امراء الشام و الجزیره**، بی جا، بی نا.

ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن حسن هبه الله شافعی دمشقی، (۱۴۱۵). **تاریخ مدینه دمشق حماها الله و ذکر فضلها**، بیروت، دارالفکر.

ابن کثیر، (بی تا). **البدایه و النهایه**، بیروت، بی نا.

ابن محمودالقزوینی، زکریا بن محمد، (۱۳۷۳). **آثار البلاد و اخبار العباد**، تهران، امیرکبیر.

ابن واصل، جمال الدین محمد بن سالم، (۱۳۶۹). **مفرج الکروب فی اخبار بنی ایوب**، مصحح جمال الدین الثبال، ترجمه پرویز اتابکی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

- ابوشامه، شهاب الدین عبدالرحمن بن اسماعیل بن ابراهیم بن عثمان المقدسی دمشقی الشافعی، (۱۴۲۲).
الروضتین فی اخبار الدولتین النوریه و الصلاحیه، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- الواتانی، احمد، (۲۰۰۷). دمشق فی العصر الایوبی (دراسه السیاسیه، اقتصادیه، اجتماعیه، ثقافیه)، مقدمه
سهیل زکار، دمشق، نشر التکوین.
- الخلاوی، عبدالرحمن، (۱۹۸۳م). اصول التریبه الاسلامیه و اسالیبها فی البیت و المدرسه و المجمع، ج ۲،
دمشق، دارالفکر.
- الشریف، محمد موسی، (۱۴۲۸). مختصر کتاب الروضتین فی اخبارالدولتین نورالدین زنگی و صلاح
الدین ایوبی، دمشق-بیروت، دار ابن کثیر.
- الطباخ الحلبی، محمد راغب بن محمود بن هاشم، (۱۴۰۸). اعلام النبلاء بتاریخ الحلب الشهباء، حلب،
دارالقلم العربی.
- العسقلانی، ابن حجر، (بی تا). الدرر الکامنه فی اعیان المئه الثامنه، بی جا، بی نا.
- الماسی، علی محمد، (۱۳۷۰). تاریخ آموزش و پرورش اسلام و ایران، تهران، امیر کبیر.
- پاشا، عمر موسی، (۱۴۰۹). الادب فی بلاد الشام عصور الزنکیین و الایوبیین و الممالیک، بیروت، لبنان/
دمشق، سوریه، دارالفکر المعاصر.
- جیده، احمد خالد، (۲۰۰۱م). المدارس و نظام التعلیم فی بلاد الشام فی العصر المملوکی، بیروت، نشر
الموسسه الجامعه للدراسات.
- حداد عادل، غلامعلی، (۱۳۸۸). دانشنامه جهان اسلام. تهران.
- حسین زاده شانه چی، حسن، (۱۳۸۸). تاریخ آموزش در اسلام، قم، نشر بین المللی المصطفی.
- حلبی، علی اصغر، (۱۳۶۵). تاریخ تمدن اسلام، تهران، نشر بنیاد.
- حمود، سوزی، (۱۴۳۱). الفاطمیون و الزنکیون و الایوبیون و الممالیک و صراعهم حول السلطه فی
المشرق العربی (۳۶۲-۹۲۳ هـ. ق/۹۷۳-۱۵۱۷م)، بیروت، دارالنهضه العربیه.
- حموی، یاقوت، (بی تا). معجم الادباء، بی جا، بی نا.
- حموی، یاقوت، (بی تا). معجم البلدان، بی جا، بی نا.
- خلیل حتی، فیلیپ، (۱۳۶۶). تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات آگاه.
- زرکلی، خیرالدین، (۱۹۹۲م). الاعلام، ج ۱۰، بیروت، دارالعلم للملایین.
- شلبی، احمد، (۱۳۸۷). تاریخ آموزش در اسلام، ترجمه محمدحسین ساکت، تهران، نگاه معاصر.

عزالدين، كمال الدين، (۱۴۱۰هـ/۱۹۹۰م). الحركه العلميه فى مصر فى دوله المماليك الجراكسه، بيروت، عالم الكتب.

غنيمه، عبدالرحيم، (۱۳۷۷). تاريخ دانشگاه‌های بزرگ اسلامى، ترجمه نورالله كسايبى، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

كجو، سمير سعيد، (بى تا)، «مجدالدين بن اثير و منهجه فى التاليف»، مجله التراث العربى، بى جا، بى نا. كسايبى، نورالله، (۱۳۷۴). مدارس نظاميه و تاثيرات علمى و اجتماعى آن، تهران، انتشارات اميركبير. متوارى سوركى، پروين، (۱۳۸۴). خزائن مکتوب «از وقف كتاب تا كتابخانه‌های وقفى»، تهران، نشر پیام رسان.

مجتهدى، كريم، با همكارى حسين كلباسى و ديگران، (۱۳۷۹). مدارس و دانشگاه‌های اسلامى و غربى در قرون وسطى، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم اسانى و مطالعات فرهنگى.

محمود ساعاتى، يحيى، (۱۳۷۴). وقف و ساختار كتابخانه‌های اسلامى (كاوشى در ميراث فرهنگى اسلام)، ترجمه احمد اميرى شاد مهرى، مشهد، آستان قدس رضوى.

موسوى بجنوردى، كاظم، (۱۳۶۸). تهران، دايره المعارف بزرگ اسلامى.

نعيمى دمشقى، عبدالقادر بن محمد، (۱۴۱۰هـ/۱۹۹۰م). الدارس فى تاريخ المدارس، بيروت، لبنان، دارالكتب العلميه.

پایان نافرجام سازمان افسران حزب توده ایران

آرش قنبری^۱

چکیده

سازمان نظامیان یا افسران حزب توده یکی از تشکیلات حزب توده بود که در سال ۱۳۲۳ و به وسیله افسران عالی‌رتبه ارتش ایران تشکیل شد. در ابتدا دانشکده افسری عمده‌ترین کانون فعالیت افسران توده‌ای به شمار می‌آمده است. این سازمان در رویدادهای مهمی تاثیر گذار بود، یکی از این وقایع قیام افسران خراسان است که در سال ۱۳۲۴ به وقوع پیوست و با سرکوب این جریان از سوی فرمانداری نظامی ایران خاتمه پذیرفت. واقعه مهم دیگری که سازمان افسران در آن نقش داشتند کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود، در این رویداد، سازمان افسران نقشی مهم و اساسی را ایفا کردند و در حمایت جبهه ملی فعالیت‌های زیادی را انجام دادند. برخی از پرسنل این سازمان به دلیل نفوذ و قدرتی که در ارتش ایران داشتند می‌توانستند نقشی اساسی در پیشبرد اهداف حزب داشته باشند. سازمان افسران بلاخره در سال ۱۳۳۳ بعد از کشف و شناسایی دچار فروپاشی شد و بسیاری از رهبران و کارگزاران این سازمان محاکمه و اعدام شدند. اما آنچه از اهمیت درباره سازمان افسران حزب توده وجود دارد این است که این سازمان یکی از تشکیلات مهم حزب توده بوده است، چرا که پس از سرکوب این نهاد، حزب توده نیز کم فروغ‌تر گردید. هدف اصلی این پژوهش بررسی سازمان افسران حزب توده از شکل‌گیری تا فروپاشی است، همچنین وقایعی که این سازمان در آن‌ها تاثیر گذار بوده است.

واژه‌های کلیدی: نظامیان، حزب توده، سازمان، افسران

مقدمه

فعالیت مارکسیست‌ها در ایران به پیش از جنگ جهانی اول و با پیدایش انجمن‌های غیبی سوسیال دمکرات در سه شهر تهران، رشت و تبریز آغاز شد. اعضای انجمن نامبرده نقش انحرافی و تخریبی در نشر افکار مشروطیت بر عهده داشتند، پس از استقرار استبداد صغیر در سال ۱۹۰۸ میلادی، تعداد زیادی از این افراد در باغشاه تهران بازداشت شدند و بسیاری به دستور محمد علی شاه به قتل رسیدند و تعدادی هم در اثر تعقیب ماموران دولتی متواری و نابود شدند. به این ترتیب این جریان را می‌توان به عنوان نخستین سنگ پایه تشکیلاتی حزب کمونیست ایران منظور نمود (اعترافات سران حزب توده ایران، ج ۱، ۱۳۷۵، ۱۱).

حزب کمونیست ایران برای نخستین بار در اواخر جنگ جهانی اول و به دنبال پیروزی انقلاب اکتبر در روسیه تحت عنوان حزب عدالت در باکو تشکیل گردید و اسدالله غفارزاده به عنوان رهبر حزب انتخاب شد (همان، ۱۲). پس از تشکیل حزب عدالت، غفارزاده به منظور پیوستن به جنبش جنگل راهی رشت می‌شود ولی وی قبل از آنکه بتواند خود را به جنگل برساند در یکی از خیابان‌های رشت مورد حمله قرار می‌گیرد و به قتل می‌رسد. سرانجام سه سال پس از تاسیس حزب عدالت، نخستین کنگره حزب کمونیست ایران در تابستان ۱۲۹۹ هـ.ش در بندر انزلی تشکیل می‌گردد که در این کنگره حزب عدالت به حزب کمونیست ایران تغییر نام می‌یابد و متعاقب همین کنگره کامران آقازاده، حیدر عمو اوغلی و جعفر پیشه‌وری به عنوان رهبران اصلی حزب انتخاب می‌شوند. آخرین دوران فعالیت حزب کمونیست ایران در زمان رضا خان پهلوی تحت رهبری تقی ارانی، کامبخش و کامران آقازاده به وقوع پیوست، این دوران در واقع آخرین مرحله پایانی حزب کمونیست ایران به شمار می‌رود و در نهایت پس از دستگیری و محاکمه گروه پنجاه و سه نفر^۱ حزب کمونیست ایران در سال ۱۳۱۶ هـ.ش به طور کامل متلاشی و منهدم می‌شود. (همان، ۱۳)

پس از سقوط رضا شاه و فروپاشی حکومت بیست ساله رضاخانی، بار دیگر فضای باز سیاسی کشور این امکان را به وجود آورد تا مارکسیست‌های بازمانده از حزب کمونیست ایران به همراه گروه پنجاه و سه نفره و عناصر ملی روشنفکر بتوانند آزادانه ناشر افکار و اندیشه‌های خود باشند، بعد از برکناری رضا شاه از حکومت، محیطی بازتر و آزادانه‌تر در کشور پدید آمد و احزاب سیاسی بار دیگر شکل گرفتند، یکی از این احزاب حزب توده ایران بود که در هفتم مهر ماه ۱۳۲۰ هـ.ش تاسیس شد و در همان آغاز کار خود فعالیت خویش را از جمله مقابله با فاشیسم و زودون توهمات آلمان دوستانه متمرکز ساخت (خسرو پناه، ۱۳۷۷، ۱۱). سرانجام سومین مرحله از دوران فعالیت مارکسیست‌ها، یعنی دوران توده‌ای فرا رسید و حزب توده ایران که به مادر احزاب در ایران شهرت یافته بود و در حقیقت خود فرزند حزب کمونیست ایران و فرزند

زاده حزب عدالت بود تشکیل شد (اعترافات سران حزب توده ایران، ج ۱، ۱۳۷۵، ۱۲). حزب توده کمی پس از تاسیس به صورت بزرگترین و موثرترین نیروی سیاسی کشور درآمد و توانست در میان طبقات مختلف جامعه طرفدارانی را برای خود به وجود آورد، یکی از پایگاه‌های حزب توده سازمان افسران بود. سازمان نظامی حزب توده ایران که گاهی سازمان افسری نیز نامیده می‌شد، شبکه‌ای از افسران نظامی هوادار حزب بود. پرسنل نظامی که این سازمان را تاسیس کردند یک سال پس از اشغال ایران به دست متفقین در سال ۱۳۲۰ م، هسته‌های خود را ایجاد کرده بود (بهرز، ۱۳۹۰، ۵۰). حزب توده در سال ۱۳۲۳ تشکیلاتی^۲ وابسته به خود از جمله سازمان نظامی یا سازمان افسران را به وجود آورد که به سهم خود نقش مهمی را در عرصه فعالیت‌های این حزب ایفا کرد (مدیر شانه‌چی، ۱۳۸۸، ۴۰) از همان آغاز فعالیت‌های حزب توده تنی چند از افسران ارتش و به ویژه نیروی هوایی که تمایلات مارکسیستی داشتند به این حزب روی آوردند، آشنایی افسران با حزب منشاء‌های متفاوتی داشت، برخی مانند محمد آگهی و ابوالحسن رحمانی به علت عضویت در حزب کمونیست و تحصیل در اتحاد جماهیر شوروی با مارکسیسم آشنا شدند و بعضی نیز همچون سرهنگ عبدالرضا آذر و سرگرد علی اکبر اسکندانی در دوران اقامت و تحصیل در اروپا با این افکار آشنا شدند و گروهی دیگر نیز تحت تاثیر فعالیت‌های اعضای خانواده‌شان به این سو سوق یافتند مانند سروان مراد رزم آور شوهر خواهر مرتضی و بزرگ علوی (خسرو پناه، ۱۳۷۷، ۲۰). بسیاری از نظامیان با مشاهده تظاهرات خیابانی اعضای حزب توده و اتحادیه‌های کارگری، مطالعه روزنامه‌ها و نشریات این حزب و شرکت در جلسات بحث و انتقاد که در دفتر حزب برپا می‌شد به تدریج به این حزب تمایل و گرایش پیدا کردند (همان، ۲۱). در ابتدا دانشکده افسری عمده‌ترین کانون فعالیت افسران توده‌ایی به شمار می‌آمد، بر اثر تلاش و فعالیت افرادی چون سرهنگ عبدالرضا آذر و سرگرد علی اکبر اسکندانی شمار قابل توجهی از افسران و دانشجویان جذب و در تشکیلات نظامیان حزب توده که به تدریج شکل گرفت سازماندهی شدند (همان، ۲۲).

سازمان نظامیان حزب توده ایران

همان‌طور که در مقدمه نیز اشاره شد نظامیان قبل از حمله متفقین به ایران به شدت طرفدار آلمان بودند و آن‌ها را نجات بخش ایران و ایرانی می‌دانستند و منتظر ورود آلمان‌ها به مرزهای ایران بودند تا به آن‌ها ملحق گردند^۳، در این زمان مرتضی زربخت نیز به همراه دو تن از دوستان نظامیش به سمت کرمانشاه به راه افتادند تا با گذر از عراق و سپس ترکیه خود را به نیروهای آلمان برسانند، اما این افراد به دلیل مشکلاتی که

برایشان رخ داد از این اقدام پشیمان شده و به تهران بازگشتند در همین اوضاع بود که فروغی نخست وزیر با متفقین قرارداد همکاری امضاء کرده بود، زربخت جذب خود به حزب توده را ناشی از خواندن کتابی تحت عنوان جامعه شناسی نوشته احمد قاسمی می‌داند و همچنین مقاومت ارتش شوروی در شهر استالینگراد را عامل دیگر این امر بر می‌شمارد (زربخت، ۱۳۸۲، ۳۴۴) علی اصغر احسانی انگیزه برخی افسران به حزب را این گونه توصیف می‌کند «به این فکر می‌کردیم تفاوت فاحش طبقاتی را از میان برده و در محیط زندگی خود به بچه‌های لوس و نر و نازپرورده‌های تیمساران و کله گنده‌ها درس بزرگی بدهیم چرا که اینان ما را که از خانواده‌های متنفذ و ثروتمند نبودیم به چشم حقارت می‌نگریستند». (احسانی، ۱۳۷۸، ۲۸)

با افزایش اعضای تشکیلات نظامیان حزب توده و لزوم تمرکز هر چه بیشتر فعالیت آنان و همچنین به دلیل عرصه و نوع فعالیت و شیوه عضوگیری متفاوت از تشکیلات حزب توده به تدریج زمینه ایجاد سازمانی با استقلال نسبی برای نظامیان عضو حزب توده فراهم شد. عضوگیری سازمان افسران به این شکل بود که فرد متقاضی عضویت در سازمان ابتدا به وسیله یک نفر از اعضای حزب که لااقل یک سال سابقه عضویت در حزب را داشت معرفی می‌گردید و بعد از آن، شعبه تشکیلات پس از تحقیقات کافی فرد معرفی شده را به عضویت آزمایشی می‌پذیرفت (چپ در ایران به روایت اسناد ساواک، خسروپناه، ۱۲) در این دوران از مهم‌ترین موفقیت‌های سازمان و در راس آن سرهنگ عبدالرضا آذر در جذب افسران ناسیونالیست، جذب گروه سروان خسرو روزبه شامل ستوان عبدالحسین عباسی، سروان یوسف مرتضوی، ستوان احمد علی رصدی اعتماد و ستوان عبدالحسین آگهی در سال ۱۳۲۳ ه‌ش است، در رسته هوایی دانشکده افسری، سروان ابوالحسن رحمانی و سروان خلبان محمد باقر آگهی فعالیت چشمگیری داشته و در جذب افسران و دانشجویان نیروی هوایی موفقیت بسیاری به دست آوردند (خسروپناه، ۱۳۷۷، ۲۲).

ایجاد سازمان همچنان با جدیت پیش می‌رفت، به نوشته خسرو روزبه در ابتدا به خاطر تمایل و خواست اعضای تشکیلات در بهار سال ۱۳۲۳ این زمزمه پیش آمد که خوب است انتخاباتی صورت گیرد و برای اداره تشکیلات هیئت اجرائیه سازمان نظامیان حزب توده ایران برگزیده شوند. در نتیجه افسرانی همچون سرهنگ عبدالرضا آذر، سروان خسرو روزبه، ستوان احمد علی رصدی اعتماد، سروان یوسف مرتضوی، ستوان عبدالحسین آگهی، ستوان هوشنگ طغرای و سروان محمد باقر آگهی برگزیده شدند و از سوی هیئت اجرائیه، سرهنگ آذر، سروان روزبه و سروان مرتضوی برای اداره کمیسیون‌های تشکیلات تبلیغات و امور مالی برگزیده شدند (همان، ۲۳). از ساختار تشکیلات سازمان نظامیان اطلاع چندانی در دست نیست اما

مشخص شده است که تشکیلات نیروی هوایی آن تا حدودی از استقلال برخوردار بوده است و همچنین دارای حوزه مرکزی با عضویت افرادی همچون سروان ابوالحسن رحمانی، سروان محمد باقر آگهی، ستوان یکم عباس سغایی، ستوان سید تقی موسوی و ستوان حسن نظری بوده است (همان، ۲۴). اما نظر تیمور بختیار درباره علت پدید آمدن سازمان افسران بدین ترتیب است که اولاً حزب توده از قوای نظامی می-ترسید و ارتش را بزرگترین دشمن خود می‌دانست زیرا که یقین داشت قوای تأمین بزرگترین ضامن حفظ استقلال و امنیت کشور است، ثانیاً حزب توده برای ایجاد شورش و تسخیر حکومت که هدف نهایی او بود احتیاج به قوای مسلح داشت و برای تجهیز قوای مسلح سه چیز لازم بود: افرادی که تعلیمات نظامی و جنگی دیده باشند، اسلحه‌ای که این افراد با آن مجهز شده باشند و افسران و فرماندهانی که آن‌ها را اداره کنند. (بختیار، ۱۳۴۴، ۲۹-۲۸)

به نقل از کتاب سیاه اساس سیستم تشکیلاتی سازمان افسران توده بر سه اصل استوار بوده است که این اصول عبارتند از ۱- انضباط شدید و تمرکز فوق‌العاده، در این روش هدایت فقط از طریق بالا به پایین یعنی از مقامات بالای سازمان نسبت به درجات پایین صورت می‌گرفته است و تمرکز و انضباط شدید وجود دارد ۲- پنهانکاری و استتار به حد اعلا: آخرین و جدیدترین طرق پنهانکاری و استتار در سازمان افسران به کار می‌رفت به طوری که کشف این سازمان برای مامورین انتظامی امکان پذیر نبود ۳- مراقبت و نظارت کامل: سازمان افسران توده و مسئولین آن متتهای مراقبت و نظارت را نسبت به افراد سازمان، کارها، خصوصیات روحی، روابط خانوادگی و اجتماعی اداری آن‌ها اعمال داشتند (همان، ۷۱)

قیام افسران خراسان

قیام افسران خراسان که قیام نظامیان متمایل به حزب توده است در خراسان و در مرداد ماه سال ۱۳۲۴ هـ. ش علیه حکومت وقت رخ داد، این قیام در شب ۲۴ مرداد آغاز و در ۲۹ مرداد به شکست انجامید. شرح واقعه به این ترتیب است: در تابستان سال ۱۳۲۴ سرهنگ عبدالرضا آذر به اتفاق سرگرد علی اکبر اسکندانی که هر دو از اعضای مهم سازمان افسران حزب توده بودند تصمیم به قیام مسلحانه علیه رژیم گرفتند و همراه گروهی از روشنفکران در ترکمن صحرا قیام کردند. کل برنامه‌های قیام توسط اسکندانی طراحی شده بود و او در موارد خاص با دیگران مشورت می‌کرد این در حالی است که برخی‌ها گفته‌اند قیام افسران خراسان بدون موافقت حزب توده و به طور خود سرانه شکل گرفته است اما واقعیت آن است که افرادی همچون کامبخش، آذر و اسکندانی از آن اطلاع داشته‌اند (احسانی، ۱۳۷۸، ۶۱). در جایی دیگر آورده شده

است که اسکندانی مستقیماً تصمیم می‌گرفت و کمیته مرکزی و شخص کامبخش نیز اجرا می‌کردند و دیگران را به نحوی قانع می‌ساخت که اعتراضی نکنند (شفایی، ۱۳۶۵، ۷۰)

این حرکت که به قیام افسران خراسان شهرت دارد پایان خوبی نداشت؛ چرا که شرکت کنندگان قیام در گنبد کاووس مورد حمله نیروهای پلیس و ژاندرم قرار گرفتند و برخی از آن‌ها در نبرد مسلحانه از پای درآمدند^۴ و بعضی دیگر راه فرار را پیش گرفتند و عده‌ای دیگر در غیاب به حکم اعدام محکوم شدند (تفرشیان، ۱۳۵۹، ۸۱). سخنان سرهنگ نوایی از رهبران قیام خراسان «ما گروهی از افسران لشکر هشت خراسان در نتیجه مخالفت و مبارزه با دستگاه زور و ظلم و جور مجبور به یک رشته عملیات شدیم: تراکه و فارس‌ها که ملت ایران را تشکیل می‌دهید برای برانداختن و نابود کردن دستگاه زور و ستم از شما کمک طلب می‌کنیم، ما با از دست دادن چند نفر از رفقای خود مایوس نخواهیم شد و با پشتیبانی یکدیگر ظالم را به سزای خود رسانیده و ظلم را ریشه کن خواهیم نمود» (احسانی، ۱۳۷۸، ۱۰۴). فضل‌الله نجفی برادر ابوالحسن نجفی که در واقعه قیام افسران خراسان شرکت دارد در نامه‌ای به برادرش چنین می‌نویسد «برادر عزیزم ما فردا برای آزاد ساختن کشور قیام می‌کنیم» (طیب زاده، ۱۳۸۰، ۴۳).

نقطه اوج سازمان افسران حزب توده همین قیام افسران است که رهبرانی همچون اسکندانی و آذر که امیدی به پیروزی سیاسی حزب توده نداشتند خود وارد معرکه شدند، اما همانطور که بیان شد این گروه کاری از پیش نبرده و به سرعت متلاشی شدند، شخصی که مبارزات سختی را بر علیه افسران توده‌ای که در خراسان قیام کرده بودند را انجام داد سرلشگر حسن ارفع^۵ نام داشت (صنعتی، ۱۳۸۳، ۱۷۵). این پایان کار افسران قیام‌گر نبود چرا که بعد از تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان، در شهریور سال ۱۳۲۴ افسران باقیمانده از قیام خراسان و تعداد دیگری از سازمان افسران برای آموزش نظامی به فرقه مذکور پیوستند (تفرشیان، ۱۳۵۹، ۸۱)

در مورد قیام افسران خراسان اختلاف نظرهای زیادی بین تحلیل‌گران حزب توده وجود دارد که چه عاملی باعث بروز چنین رویدادی شد، اما آنچه مسلم است این بود که چنین قیامی توسط گروهی از اعضای حزب توده و با چراغ سبز روسها انجام گرفته است (خارکوهی، ۱۳۸۸، ۹۷) هدف از قیام افسران خراسان تشکیل یک هسته مقاومت در ترکمن صحرا و تاسیس حکومت مستقلی در این منطقه شبیه به جمهوری‌های خودمختار آذربایجان و مهاباد بوده است^۶ (همان، ۹۸).

انحلال موقت سازمان افسران

بعد از پایان جنبش‌های آذربایجان و کردستان و همکاری‌های افسران حزب توده با این قائله، اینک افسران توده‌ای نمی‌توانستند در ایران باقی بمانند چرا که از سوی دولت تحت پیگرد قرار گرفته بودند. افسران فراری که تحت تعقیب ارتش ایران واقع شده بودند از مرزهای ایران خارج شده و خود را به نیروهای کشور عراق تسلیم کردند و از این زمان به مدت سه سال در بازداشتگاه‌های مختلف عراق محبوس شدند، سرانجام این افراد در سال ۱۳۲۹ ه. ش و در زمان نخست وزیری رزم‌آرا به دولت ایران تحویل داده شدند (مرتضی زربخت، ۱۳۸۲، ۲). پس از تحویل این افسران به ایران و بعد از تشکیل دادگاه یک نفر از این افسران به نام تفرشیان اعدام و مابقی به حبس ابد محکوم می‌شوند. (همان، ۳) بعد از قائله آذربایجان که حزب توده میراث دار شکست فرقه آذربایجان شده بود و نیروهای آن از هر طرف دچار تشتت و ریزش شده بودند با پیشنهاد خلیل ملکی سازمان نظامی افسران حزب توده منحل اعلام شد، تعدادی از افسران قدرتمند از جمله سروان خسرو روزبه به این امر اعتراض کرد و مستقلاً سازمان افسران آزادیخواه را تشکیل داد که بعد از مدتی در سال ۱۳۲۷ ه. ش با تغییر کادر رهبری حزب این سازمان بار دیگر به حزب توده پیوست و بار دیگر زیر نظر حزب توده قرار گرفت (فرهمند، ۱۳۸۳، ۱)

آیین نامه سازمان افسران حزب توده

تا سال ۱۳۳۱ ه. ش سازمان افسران حزب توده فاقد هر گونه اساسنامه و آیین‌نامه بود و افراد آن بدون اینکه از مقررات اساسنامه حزب استفاده کنند از این حزب تبعیت می‌کردند. در سال ۱۳۳۱ که سازمان افسران توده رشد و توسعه فراوانی گرفت رفته رفته عده‌ای از افراد آن اعتراض کرده که لاقبل دارای آیین‌نامه‌ای شوند، بلاخره کمیته مرکزی حزب با این عمل موافقت کرد و به هیئت دبیران سازمان ماموریت داد که آیین‌نامه‌ای تهیه کنند و این هیئت نیز بعد از بحث و مشاورت زیاد طرحی تهیه کردند و توسط دکتر حسین جودت رابط سازمان با کمیته مرکزی برای کمیته طرح را فرستاد و این مرکز بلاخره پس از بررسی کافی در فروردین سال ۱۳۳۲ طرح فوق را با اصلاحاتی تصویب نمود (بختیار، ۱۳۴۴، ۷۲).

متن این آیین‌نامه در اختیار افسران حزب قرار داده شد که در هنگام کشف سازمان افسران حزب توده به دست آمده است، در صفحه اول سرهنگ دوم محمد علی مبشری مسئول تشکیلات سازمان با خط و امضای خود نوشته است: تصدیق می‌کنم این آیین‌نامه افسران حزب توده ایران است، باید توجه داشت در این

آیین‌نامه همه جا به جای کلمه افسران اصطلاح فرهنگیان را به کار برده‌اند و این تغییر کلمه از نظر احتیاط بوده است که اگر احیاناً نسخه‌ای از آن گیر افتاد مورد سوءظن واقع نشود، کما اینکه به جای سایر اصطلاحات حزبی نیز کلمات مستعار دیگر انتخاب شده و به کار می‌رود (همان، ۷۳).

سازمان افسران و حمایت از مصدق

افسران طرفدار نیروی ملی از موقعیت استثنایی برخوردار بودند اما عدم تشکل و فقدان برنامه و بینش لازم از آن‌ها عناصری منفرد و حتی منفعل ساخته بود، معدود افسرانی که محافظت از خانه دکتر مصدق را بر عهده داشتند آشکارا از دولت ملی پشتیبانی می‌کردند و در فرصت‌هایی که به دست می‌آوردند از تبلیغات فروگذار نمی‌کردند (عمویی، ۱۳۸۰، ۷۵). بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ هـ. ش وظایف سازمان افسران گسترده‌تر شد و بار سنگین‌تری بر دوش اعضای سازمان قرار گرفت، عمده‌ترین وظایف سازمان حفاظت از حزب توده در برابر یورشها و نقشه‌های فرمانداری نظامی، خنثی ساختن اقدامات آنان و یاری رساندن به تداوم فعالیت حزب توده بود، در این راه اعضای سازمان در فرمانداری نظامی، دادرسی ارتش، شهربانی و اداره زندان‌ها هر یک به نوعی به حزب یاری می‌رساندند. از جمله اقدامات سازمان بعد از کودتا عبارت بود از: فراری دادن خسرو روزبه از زندان شهربانی، طرح فرار دکتر مصدق و مخالفت مصدق با این طرح، رساندن برخی اسناد و مدارک برای محاکمه دکتر مصدق و کمک کردن به وی، مخفی ساختن برخی از افراد جبهه ملی مانند دکتر حسین فاطمی (فرهمند، ۱۳۸۳، ۱).

بعد از وقوع کودتا حزب و سازمان افسری به همه اعضای خود که در فرمانداری نظامی، اداره اطلاعات و شهربانی کل و دیگر سازمان‌های پیگرد و دستگیری و بازپرسی که مقام و موقعیتی داشتند توصیه و سفارش شده بود که باید از همه دوستداران و موافقان دولت فروریخته مصدق پشتیبانی، محافظت و نگهداری شود، در حقیقت همه نیروهای ضد استعماری دوران مصدق زیر چتر نامریی حمایت سازمان افسران قرار گرفته بودند و تا جایی که در توان و قدرت این سازمان بود از یکایک افراد بدون توجه به رنگارنگی نظریات سیاسی و اجتماعی آنان و وابستگی‌های حزبی و گروهی این افراد مراقبت و محافظت به عمل می‌آمد. هنگامی که سازمان از نام کسانی که باید بازداشت شوند اطلاع حاصل می‌کرد پیشاپیش آگاهی و هشدار لازم را برای افراد مذکور می‌فرستاد (ورقا، ۱۳۸۲، ۶۴-۶۵) نیرو و توان سازمان افسری تا بیش از یک‌سال پس از کودتا بر آن پایه بود که در دوران بازداشت مصدق زمانی که در بازداشتگاه لشکر دو زرهی به سر می‌برد به صورت منظم اطلاعات و اخبار و مدارک و اسنادی که مورد نیاز این بزرگ مرد ایرانی بود را در اختیار وی

قرار می‌دادند، در همین زمان به ابتکار خسرو روزبه به دکتر مصدق پیشنهاد شده بود که در صورت تمایل و موافقت شخصی، سازمان قادر است او را از زندان برهاند و تعهد می‌کند که وی را به سلامت به هر کشوری که خود می‌خواهد برساند اما دکتر مصدق با اظهار سپاس این پیشنهاد را به دلایلی نمی‌پذیرد و بعد از گذراندن دوران محکومیت به احمدآباد تبعید و در همان‌جا وفات می‌کند (ورقا، ۱۳۸۲، ۶۵-۶۴).

تشکیلات زنان سازمان افسران حزب توده

بعد از کودتا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هیئت دبیران سازمان افسران، تشکیلات زنان را سازمان داد و به اعضا دستور داده شد که در روشن کردن خانم‌های خود بکوشند و اسامی خانم‌هایی را که مناسب برای عضویت باشند ارائه دهند. مریم فیروز درباره علت ایجاد تشکیلات زنان می‌نویسد «روزی خسرو روزبه و محقق زاده مرا خواستند و گفتند باید برای عده‌ای از زنان افسران حزب جلساتی ترتیب داد. آن‌ها می‌گفتند در این دوران نقش افسران، روز به روز مهم‌تر و دشوارتر می‌شود و خیلی از زن‌ها که جوان هستند نمی‌توانند درک کنند که شوهرانشان به کاری بزرگ پرداخته‌اند و شب‌ها دیر به خانه می‌آیند به همین خاطر کاری باید شود که این زنان با شوهرانشان همکاری نمایند و از همه مهم‌تر رازدار آن‌ها باشند» (خسرو پناه، ۱۳۷۷، ۱۳۶).

نحوه عضویت زنان افسران تابع همان شرایط و تشریفات عضویت در سازمان افسری بود با این تفاوت که هر افسری موظف بود پس از آماده ساختن همسرش، کاراکتر وی را تنظیم و به هیئت اجرایی بدهد. آن عده از زنان افسران که در تشکیلات زنان حزب توده بودند نیازی به این تشریفات نداشتند و مستقیماً به حوزه زنان سازمان معرفی می‌شدند، مخفی کاری در تشکیلات زنان سازمان بیش از تشکیلات سازمان مورد تاکید قرار می‌گرفت. از نظر سازماندهی تشکیلاتی، حوزه‌های زنان تابع و جزء همان شاخه‌ای بود که همسران آن‌ها در آن فعالیت می‌کردند، معمولاً مسئولیت حوزه زنان بر عهده همسر یکی از آنان قرار داشت. چنانکه از اسناد و مدارک موجود بر می‌آید تشکیلات زنان یک بار در سال ۱۳۳۲ ایجاد شده که پس از مدتی از سوی هیئت اجرایی یا دبیران سازمان فعالیتش متوقف و از اوایل تابستان ۱۳۳۳ بار دیگر آغاز به کار می‌کند که با کشف سازمان افسران فعالیت این نهاد نیز متوقف می‌گردد (همان، ۱۳۸) در جریان کشف دبیرخانه سازمان در خیابان ۲۱ آذر در شهریور سال ۱۳۳۳، دفترچه اسامی تشکیلات زنان نیز به دست ماموران فرمانداری نظامی افتاد، اما سروان پولاددژ آن دفترچه را به همراه مقداری مدارک و اسناد دیگر برداشت و از کشور خارج شد و به این ترتیب تشکیلات زنان سازمان افسران به صورت کامل لو نرفت و مدارک محرز و قابل استنادی در اختیار بازجویان فرمانداری نظامی قرار نگرفت (همان، ۱۳۹).

فروپاشی سازمان افسران حزب توده

یک سال بعد از کودتا ۲۸ مرداد در ۲۱ مرداد ۱۳۳۳ ضربه هولناکی به سازمان نظامی وارد شد، سروان ابوالحسن عباسی عضو هیئت اجراییه سازمان دستگیر شد و با اینکه دوازده روز زیر شکنجه دوام آورد اما در نهایت لب به سخن گشود. با کشف سازمان نظامی به حیاط پر ماجرای این گروه سیاسی وابسته به حزب توده در این مقطع از تاریخ ایران نقطه پایان گذارده می‌شود (حزب توده از شکل‌گیری تا فروپاشی، ۱۳۸۷، ۱۲۰) کشف سازمان مخفی افسران حزب توده موجب دستگیر شدن اکثر اعضای این سازمان گردید و اعدام افسران آغاز شد. بامداد روز ۲۷ مهر ماه ۱۳۳۳ نخستین گروه افسران با نام‌های سرهنگ سیامک، سرهنگ مبشری، سرهنگ عزیزی نمینی، سرگرد وزیریان، سرگرد عطارد، سروان مدنی، سروان واعظ قایمی، سروان شفا، ستوان یکم افروخته و غیر نظامی مهندس مرتضی کیوان به جوخه اعدام سپرده شدند (ورقا، ۱۳۸۲، ۸۸-۱۴۴). سحرگاه ۸ آبان ۱۳۳۳ گروه دوم افسرانی که اعدام شدند عبارتند از سرگرد بهنیا، سرگرد محبی، سروان بیانی، سروان کلالی، سروان کلهری و سروان مهدیان. بامداد روز ۱۷ آبان ۱۳۳۳ گروه سوم: سرهنگ جلالی، سرهنگ جمشیدی، سرهنگ بکشلو، سرگرد وکیلی و ستوان یکم واله. بامداد ۲۶ مرداد ۱۳۳۳ گروه چهارم شامل سروشیان، سرگرد بهزاد، سروان محقق زاده دوانی، ستوان یکم مرزوان، ستوان یکم مختاری گلپایگانی و ستوان نصیری اعدام شدند (ورقا، ۱۳۸۲، ۸۸-۱۴۴). ابراز احساسات یکی از افسران اعدامی قبل از اعدام به این ترتیب است که می‌گوید: «مردم در خیابان‌ها در رفت و آمدند، حتی سر بر نمی‌گردانند ما را نگاه کنند ظاهراً خبر اعدام ما را نشنیده‌اند اما چطور نشنیده‌اند؟ تف به این مردم و این احساس! دیگر از هر چه کلمه مردم است نفرت دارم..... ما را ببین که به وکالت و نیابت این مردم گردن به چاقوی قصاب می‌ساییم» (خسرو پناه، افسران حزب توده از درون، ۱۳۸۰، ۱۸۷). ماشالله ورقا در خاطرات خود می‌نویسد: تعدادی روزنامه نگار و فیلم بردار خارجی و داخلی به مراسم اعدام افسران دعوت شده بودند که شهامت و گردن فرازی افسران در لحظه‌های پیش از مرگ از دید خبرنگاران پوشیده نمی‌ماند و گویا این افسران به جشن و سرور می‌رفتند و نه به پای چوبه اعدام. پس از انجام دستور تیر خلاص، فریاد جوان‌ترین سروان کشور نورالله شفا در فضای میدان اعدام طنین انداز می‌شود که (من هنوز زنده‌ام) آن‌گاه خود فرمان آتش می‌دهد و می‌گوید تیراندازی کنید (ورقا، ۱۳۸۲، ۱۲۹). خبرنگاران غربی که شاهد اعدامها بودند به مقامات سازمان سیا گفتند که افسران با بی‌اعتنایی و سر دادن شعا‌های حزب توده به سوی مرگ می‌رفتند، سازمان سیا در گزارشات خود می‌نویسد: بخش‌های گسترده‌ای از مردم ایران تحت تاثیر این مبارزه طلبی، بی‌باکی و دلیری محکومین قرار گرفتند (آبراهامیان، ۱۳۸۴، ۴۱۵) در حالی که بخش عمده سازمان نظامی در سال

۱۳۳۳ از بین رفت، باقی مانده آن زیر نظر خسرو روزبه، که در راس شاخه اطلاعاتی بود باقی ماند. وی کوشید حزب را احیا کند اما بازداشت و اعدامش در سال ۱۳۳۷ به فعالیت سازمان یافته این حزب برای همیشه پایان داد (بهروز، ۱۳۹۰، ۵۲). خسرو روزبه در دادگاه نظامی و در آخرین دفاعش چنین گفت «من زمانی دستگیر شدم که دیگر هیچ راز مکتومی وجود نداشت. بهرامی‌ها، قریشی‌ها..... از سیر تا پیاز را گفته بودند. حجم اطلاعات دستگاه به راستی ده برابر مجموعه اطلاعات من بود» (همان، ۳۳)

عوامل متعددی درباره فروپاشی سازمان افسران ذکر شده است که شاید بتوان بنیادی‌ترین ضعف و نقص سازمان افسران حزب توده که آن را به شدت آسیب پذیر می‌کرد شیوه سازماندهی و بورکراتیک و به شدت متمرکز این سازمان دانست، کلیه تصمیم‌گیری‌ها و تعیین وظایف از سوی رهبری این سازمان پیش از کودتا از سوی هیئت اجرائیه هفت نفره و پس از کودتا از سوی هیئت دبیران سه نفره اتخاذ می‌شد و بالطبع دیگر اعضا و مسئولین سازمان در تصمیم‌گیری‌ها نقشی نداشتند و حتی از انتشار بسیاری از اخبار در تشکیلات سازمان جلوگیری می‌شد (خسروپناه، ۱۳۷۷، ۲۳۶) از دیگر نقایص مهم سازمان افسران می‌بایست به کاهش روزافزون حس ابتکار، خلاقیت و تصمیم‌گیری اعضا و وابسته بودن آنان به دستورات رهبری، نبود دموکراسی درون تشکیلات سازمان و کاغذ بازی و تنظیم آرشیو اشاره کرد که در فروپاشی سازمان تاثیر جدی داشت.

برخی از افسران همه چیز را تحت استیلاي شوروی‌ها می‌دیدند و می‌دانستند^۷، کامبخش از جمله این افراد بود، برای نمونه: رسته هوایی دانشکده افسری سرودی برای خود داشتند که احمد عاشورپور آن را ساخته بود و سرود با این جمله به پایان می‌رسید «نسوزد به ایران دل دیگری» وقتی کامبخش این سرود را شنید برآشفته و گفت «قلب اتحاد شوروی برای ایرانیان بیشتر از دل ایرانیان می‌سوزد» نویسنده می‌افزاید این برای نخستین بار بود که من به صداقت و درستی گفته‌های کامبخش نسبت به ایران و ایرانی دچار تردید شدم (نظری غازیانی، ۱۳۷۶، ۳۹). این موضوع میزان نفوذ شوروی‌ها در سازمان افسران حزب توده را بیش از پیش روشن می‌کند که برخی از افسران تا چه اندازه به شوروی دل بسته بوده‌اند. خلیل ملکی عامل شکست حزب توده را این چنین بیان می‌کند: بزرگترین دلیل اشتباهات و شکست‌های حزب توده در این بود که به جای اتکا به توده ملت ایران، خود را به قدرت شوروی متکی می‌کرد. سران این حزب به جزء چند نفر از آنان عامل و مامور سرسپرده شوروی در ایران بودند (ملکی، ۱۳۷۴، ۱۳)

فعالیت سازمان به رغم تاکید بر مخفی بودن آن در عمل توجه چندانی به رعایت و به کار بستن اصول پنهان کاری نمی کرد و اعضای سازمان نظامی ساده‌انگارانه بهای چندانی به دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی ارتش نمی دادند. مرتضی زربخت در این باره می‌گوید: بی احتیاطی به حدی بود که گاهی خودم با لباس شخصی به کلوب حزب توده می‌رفتم و در آن جا یک بار با کمال تعجب سرهنگ آذر را با لباس نظامی دیدم، بی احتیاطی و عدم پنهان کاری تنها از سوی اعضای سازمان نبود حتی اعضای با تجربه که مسئولیت سازمان یا آموزش اعضا را بر عهده داشتند نیز توجه چندانی به اختفاء فعالیت حزب توده در ارتش نداشتند (خسروپناه، ۱۳۷۷، ۲۴) در چنین شرایطی که رهبری حزب توده و سازمان افسران در آن قرار داشت فرمانداری نظامی تهران با آگاهی‌های روزافزون به تدریج حلقه محاصره را بر حزب توده تنگ‌تر می‌کرد و بر اساس دانسته‌های قبلی و یافته‌های جدید در پی یافتن نظامیان توده‌ای گام بر می‌داشت و دستگیری عباسی که سال‌ها بود زندگی نیمه مخفی داشت گام تعیین کننده‌ای بود که مامورین فرمانداری نظامی تهران برای فروپاشی سازمان افسران برداشتند و مقاومت دوازده روزه وی نیز با بی عملی و کاهلی اعجاب آور رهبری حزب توده نتوانست راه به جایی ببرد. ابوالحسن عباسی به رغم رهنمود حزبی که تاکید می‌کرد فرد دستگیر شده بایستی تا ۴۸ ساعت مقاومت کند تا دیگران اطلاعات وی را خنثی کنند ۱۲ روز مقاومت کرد و سخت‌ترین شکنجه‌ها را تاب آورد اما رهبری حزب این فرصت گرانقیمت را به راحتی هدر داد و نتوانست سازمان افسران را در امان نگه دارد. این عوامل در نتیجه فروپاشی سازمان افسران حزب توده را به همراه داشت (همان، ۲۳۷)

نتیجه

سازمان افسران حزب توده یکی از تشکیلات حزب توده بود که به وسیله برخی از افسران و درجه‌داران عالی رتبه ارتش ایران سازماندهی و رهبری می‌شد. بدون شک این سازمان عامل قدرت و اعتبار حزب توده محسوب می‌شد چرا که در دوران موجودیت این سازمان در فعالیتهای سیاسی کشور، حزب توده نیز از قدرت بالایی برخوردار شد و بخشی از اقدامات خود را مدیون سازمان افسران بود. سازمان افسران حزب توده به دلیل جایگاهی که داشتند و پست‌های مهم ارتش را اشغال کرده بودند نقش حساسی را در پیشبرد فعالیتهای حزبی، حزب توده بر عهده داشتند. افسران این سازمان با قرار دادن اطلاعات مهم و سری ارتش و قوه نظامی در اختیار حزب توده، بسیاری از رویدادها را به نفع حزب خود به پایان رساندند. از آن جا که موسسان و رهبران این سازمان از نظامیان مشهور و با سابقه ارتش بودند لذا این افراد می‌توانستند به عنوان

عنصری تبلیغاتی عمل کنند و سایر نظامیان را به سوی خود جلب کنند و به این ترتیب روز به روز بر تعداد افراد این سازمان بیفزایند. سازمان افسران از آن جهت که یکی از تشکیلات حزب توده به حساب می‌آمد و این حزب دوستدار کشور شوروی محسوب می‌شد می‌توانست عاملی برای نفوذ این دولت بیگانه در نظام ایران باشد که همینطور هم شد و بارها به این موضوع در کتاب‌ها و اسناد تاریخی مختلف اشاره شده است که تا چه اندازه این سازمان و افرادی که در آن حضور داشتند حافظ منافع دولت شوروی بودند. به هر حال سازمان افسران حزب توده در طول مدت حضور سازمانی خود یکی از تشکیلات مهم، قدرتمند و با نفوذ تاریخ معاصر ایران محسوب می‌شد که وقایع و رویدادهای بسیاری را به بار آورد.

پی نوشت

۱. حزب توده علاوه بر سازمان افسران تشکیلاتی دیگر از جمله سازمان زنان و سازمان جوانان را نیز به وجود آورد. این حزب همچنین شورای متحده مرکزی کارگران و زحمتکشان ایران را تشکیل داد که یکی از مهم‌ترین تشکل‌های تاریخ معاصر ایران بود. (مدیر شانه‌چی، ۱۳۸۸، ۴۰)
۲. دکتر تقی ارانی در محاکمه گروه پنجاه و سه نفر در ضمن نطق دفاعی خود اظهار داشت که این عده نه تنها گناهکار نیستند بلکه در عین حال ثوابکار نیز هستند چرا که این گروه پنجاه و سه نفر جان خود و کسان خود را به مخاطره انداخته‌اند و ایمان قطعی دارند به این که کوچکترین قدمی بر ضد منافع توده عظیم ایران برنداشته‌اند و همواره مایه افتخارات ایران بوده‌اند. (بزرگ علوی، ۱۳۸۱، ۲۵۵)
۳. تشکیل سازمان نظامی حزب توده در واقع خواست و تمایل افسران آرمانخواه و آزادی طلبی همچون سرهنگ آذر و سروان روزبه بود. اعضای این سازمان به رغم عضویت در حزب توده دارای استقلال فکری و نظرب بودند و به دنبال تحقق آرمان‌های خویش دست به اقداماتی می‌زدند که با مخالفت و نارضایتی رهبران حزب توده مواجه می‌شدند. (خسروپناه، ۱۳۷۷، ۱۲)
۴. سرگرد علی اکبر اسکندانی به همراه پنج نفر دیگر در حالی که در ماشین جیبی نشسته بودند و در حال عبور از جلوی ساختمان شهربانی گنبد قابوس بودند مورد هجوم تیر قرار می‌گیرند و همگی کشته می‌شوند. مابقی نفرات که در دو دستگاه کامیون هستند با دیدن این صحنه متواری می‌شوند. (شفایی، ۱۳۶۵، ۸۰)
۵. حسن ارفع شخصیتی که از سن دوازده سالگی وارد دنیای سیاست شد سرلشگر حسن ارفع از اشخاص مشهور و شاخص ارتش ایران بود، وی به دستور سفارت انگلستان در ژنی کشف افراد نظامی توده‌ای تلاش -

های بسیاری انجام داد تا عناصر مشکوک در مشاغل حساس ارتش قرار نگیرند، مبارزات ارفع با حزب توده زبانزد خاص و عام بود (صنعتی، ۱۳۷۶، ۱۷۹)

۶. جنبش‌های خودمختار آذربایجان و کردستان نخستین آزمون‌های ظرفیت و قابلیت جنبش‌های اجتماعی جدید در جو در حال تغییر داخلی و خارجی ایران بعد از رضا شاه به حساب می‌آید. مردم آذربایجان به رهبری حزب دموکرات و در راس آن جعفر پیشه‌وری حکومت خودمختار آذربایجان را در تیریز اعلام کردند و از طرف دیگر قاضی محمد از سرشناسان مردم کردستان و از خانواده‌ای زمیندار و قاضیان جمهوری خودمختار کردستان را اعلام کرد. (فوران، ۱۳۸۵، ۴۰۷)

۷. کوچکترین کار آن‌ها این بود که در هر مقام و موقعیتی بودند اسرار ارتش و قوای نظامی، مدارک و اسناد محرمانه و هر گونه اطلاعات قابل توجهی را می‌دزدیدند و به حزب توده تسلیم می‌کردند که این حزب نیز آن‌ها را در اختیار بیگانگان قرار می‌داد. (بختیار، ۱۳۴۴، ۲)

منابع

آبراهامیان، یرواند، (۱۳۸۴). ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی و لیلایی، تهران، نی، چ ۱۱.

احسانی، علی اصغر، (۱۳۷۸). خاطرات ما از قیام افسران خراسان، تهران، علم.

اعترافات سران حزب توده، (۱۳۷۵). گردآوری مرکز اسناد، ج ۱، تهران، نگره.

بختیار، تیمور، (۱۳۴۴). کتاب سیاه درباره سازمان افسران حزب توده، تهران، نشر کالیفرنیا کتاب جهان.

بهروز، مازیار، (۱۳۹۰). شورشیان آرمانخواه (ناکامی چپ در ایران)، ترجمه مهدی پرتوی، تهران: ققنوس، چ ۱۲.

بزرگ علوی، مجتبی، (۱۳۸۱). پنجاه و سه نفر، تهران، نگاه، چ ۲.

تفرشیان، ابوالحسن، (۱۳۵۹). قیام افسران خراسان، تهران، علم.

حزب توده از شکل‌گیری تا فروپاشی، (۱۳۸۷). به کوشش جمعی از پژوهشگران، تهران، نشر مرکز اسناد.

چپ در ایران به روایت اسناد ساواک (اسنادی از سازمان افسران حزب توده)، (۱۳۸۲). تهران، نشر وزارت اطلاعات مرکز بررسی اسناد تاریخی.

خسروپناه، محمد حسین، (۱۳۷۷). سازمان افسران حزب توده، تهران، شیرازه.

- _____، (۱۳۸۰). افسران حزب توده از درون، تهران، پیام امروز.
- زربخت، مرتضی، (۱۳۸۲). خاطراتی از سازمان افسران حزب توده در گفت و گو با حمید احمدی، تهران، ققنوس.
- شفایی، احمد، (۱۳۸۰). قیام افسران خراسان و سی و هت سال زندگی در شوروی، تهران، نشر کتاب سرا.
- عمویی، محمد علی، (۱۳۶۵). درد زمانه، تهران، نشر اشاره، چ ۴.
- طیب زاده، امید، (۱۳۸۰). جشن نامه ابوالحسن نجفی، تهران، نشر نیلوفر، چ ۲.
- فوران، جان، (۱۳۸۵). مقاومت شکننده (تاریخ تولد اجتماعی ایران)، ترجمه احمد تدین، تهران، رسا، چ ۶.
- مدیر شانه‌چی، محسن، (۱۳۸۸). پنجاه سال فراز و فرود حزب توده ایران، تهران، نشر مرکز اسناد.
- ملکی، خلیل، (۱۳۷۴). برخورد عقاید و آرا، تهران، نشر مرکز.
- نظری (غازیانی)، حسن، (۱۳۷۶). گماشتگی‌های بدفرجام، تهران، رسا.
- ورقا، ماشاالله، (۱۳۸۲). در سایه بیم و امید، تهران، بازتاب نگار.

مقالات

- خارکوهی، غلامرضا، (۱۳۸۸). ورود ارتش سرخ و فرصت طلبی‌های حزب توده در استان گلستان، نشریه پانزده خرداد، شماره ۲۱، از ص ۶۷ تا ۱۰۸.
- صنعتی، محمد حسین، (۱۳۸۳). ارفع در اسناد ساواک، نشریه فصلنامه مطالعات تاریخی، شماره ۳، ص ۱۷۵.
- فرهمند، جلال، (۱۳۸۳). سازمان نظامی حزب توده، نشریه تاریخ معاصر ایران، شماره ۳۱، صص ۳۰۱ - ۳۱۴.

اصلاحات و رویکردهای سیاسی - اقتصادی در سیره‌ی علوی

مجتبی گراوند^۱

چکیده

تحلیل سیره‌ی حضرت امیر (ع) پس از رحلت رسول گرامی اسلام (ص)؛ نقطه‌ی عطفی در تاریخ اسلام به شمار می‌رود. بررسی مبانی و تبیین اصول حاکم بر اندیشه‌ی حکومتی و عادلانه‌ی امام علی (ع)؛ الگو و معیار خوبی جهت سنجش حکومت‌های اسلامی در طول تاریخ اسلام است. آن حضرت در طول زندگانی اجتماعی و سیاسی خویش با روش‌ها و شیوه‌های گوناگون؛ علاوه بر تبیین و نشر معارف ناب اسلامی به اجرای عملی سیره‌ی نبوی (ص) و دستورات دین مبین اسلام پرداختند. همچنین آن بزرگوار در مدت عمر کوتاه خلافتش با انجام اصلاحات مختلف اقتصادی، فرهنگی و مدیریتی با انواع انحرافات و تبعیض‌هایی که در جامعه‌ی اسلامی به وجود آمده بود، به مبارزه پرداختند. با توجه به اهمیت موضوع، این مقاله در صدد است به طور کلی و با روش توصیفی - تحلیلی به بررسی موضوع «اصلاحات و رویکردهای سیاسی - اقتصادی در سیره‌ی علوی» پردازد.

واژه‌های کلیدی: امام علی (ع)، سیره‌ی علوی، اصلاحات.

^۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه لرستان Garavand.m@lu.ac.ir

مقدمه

شایان ذکر است که شخصیتِ حضرت امیر (ع)، بزرگ‌تر از آن است که یک محقق بتواند در همه‌ی جوانب آن وارد میدان بحث شود و توسن اندیشه را به جولان در آورد اما آنچه برای یک فرد میسر است، پرداختن به یک یا چند بخش محدود و معین از سیره‌ی آن بزرگ مرد است. با مطالعه‌ی تاریخ اسلام و در یک تحلیل کلی، می‌توان زندگانی سیاسی و اجتماعی امام علی (ع) را به سه دوره تقسیم نمود: ۱- عصر رسالت ۲- عصر حاکمیت خلفای سه گانه ۳- دوران حاکمیت. در اینجا به جهت گستردگی موضوع، فقط به عنوان مقدمه‌ی بحث به دوره اول و دوم اشاراتی می‌شود.

دوره‌ی رسالت پیامبر گرامی اسلام (ص) :

حضرت امیر (ع) از کودکی در خانه‌ی رسول گرامی اسلام (ص) رشد یافت و نخستین کسی بود که به رسول خدا (ص) ایمان آورد (نهج البلاغه، ۱۳۸۷، خطبه‌ی ۱۳۱ و بلاذری، ۱۳۹۸، ۹۰/۲ و مسعودی، بی تا، ۱۹۸). آن حضرت در این باره می‌فرماید: «نور وحی و رسالت را می‌دیدم و نسیم نبوت را استشمام می‌کردم، و هنگام نزول وحی ناله‌ی شیطان را می‌شنیدم. به حضرت عرض کردم این ناله‌ی چیست؟ حضرت فرمود ناله‌ی شیطان است که مأیوس می‌شود از اینکه اطاعت شود. یا علی تو می‌شنوی آنچه من می‌شنوم و می‌بینی آنچه که من می‌بینم الا این که تو پیامبر نیستی بلکه وزیر پیامبری» (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۲). امام در خطبه‌ی قاصعه، درباره‌ی نزدیکی خود به پیامبر (ص) جملات زیبایی دارد (همان، خطبه‌ی ۱۹۵).

افتخار دامادی رسول اکرم (ص)، انتخاب آن حضرت به عنوان برادر رسول خدا (ص) هنگام برقراری عقد اخوت میان مسلمانان، شاگردی در محضر رسول گرامی اسلام و صاحب دانش فراوان بودن، نجات جان پیامبر (ص) در شب هجرت (لیلۃ المبیّت)، جوانمردی، شجاعت و دلاوری آن حضرت در جنگ‌های بدر، احد و خندق و... از امتیازات عمده‌ی آن امام بزرگوار بود (ابن سعد، ۱۴۰۵، ۸/ ۲۲ و ترمذی، بی تا، ۱۳/ ۱۷۰ و نیشابوری، ۱۳۳۴، ۳/ ۱۴ و خطبه‌ی ۲۰۸ و بلاذری، ۱/ ۲۶۰).

شایان ذکر است که فداکاری امام در راه اسلام سبب شد تا جملات فراوانی از رسول خدا (ص) درباره‌ی فضائل آن بزرگوار نقل شود که در اینجا فقط به دو نمونه اشاره می‌شود. احمد بن حنبل می‌گفت: «آن اندازه که برای علی (ع) فضائل صحیح و قابل قبول وارد شده، برای هیچ یک از صحابه وارد نشده است» (ابن

جوزی، ۱۳۹۳، ۱۶۰ و ابن محمد، ۱۳۷۱، ۱ / ۳۱۹). همچنین زید بن ثابت نیز به امام گفت: «موقعیت تو را نسبت به رسول خدا (ص) هیچ کس ندارد» (ابن اعثم، بی تا، ۲ / ۱۶۵).

دوره‌ی حاکمیتِ خلفای سه گانه:

پس از رحلت پیامبر اکرم (ص)، آنگاه که حضرت علی (ع) از نتایج سقیفه آگاهی یافت، مخالفت خود را صریحاً اعلام فرمود و در جاهای مختلف، به مناسبت‌های گوناگون این حقیقت را بازگو نمود (رک: شیخ مفید، ۱۴۱۳، ۲۳۰ و نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳، ۲۶، ۷۴، ۱۷۲). همچنین آن بزرگوار از بدعت‌ها و انحرافات که به دست خلفا یا عمال آنها ایجاد می‌گردید، انتقاد می‌کرد و از آنها می‌خواست تا قوانین و حدود الهی را رعایت نمایند. خود نیز در حد امکان تلاش می‌کرد جلوی انحرافات را بگیرد هر چند در این زمینه موفقیت چندانی کسب نکرد (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۷، ۹ / ۳۰۸).

شایان ذکر است که عملکرد امام علی (ع) در هر دوره از خلافت متفاوت بود به طوری که آن حضرت سیاست انتقاد- اتحاد را در پیش گرفت. امام علی (ع) در زمان خلیفه‌ی اول به دلیل جنگ‌های رده و شورش‌هایی که قصد تخریب دین مبین اسلام را داشتند، نمی‌توانست برای احقاق حق خود اقدامی نظامی انجام دهد. بنابراین به خاطر حفظ اسلام و وحدت مسلمین به ناچار با ابوبکر بیعت کرد و برای جلوگیری از به خطر افتادن حکومت نوپای اسلامی، تلاش کرد.

در عصر خلیفه‌ی دوم نیز اگر حضرت علی (ع) برای احقاق حق خود دست به اقدامی مسلحانه می‌زد، شاید برای برخی از مسلمانان کوتاه اندیش و تنگ نظر این ذهنیت به وجود می‌آمد که عمل او در مقابل خلافت چیزی جز رقابت شخصی نیست. به همین دلیل آن حضرت همواره سعی داشت که به مبارزاتش چهره‌ای مکتبی بخشیده و در چهارچوب آن حرکت کند. چنان که آن حضرت در احکام قضایی و در مشاوره‌های مهم مثل امر فتوحات ناجی خلیفه‌ی دوم به شمار می‌آمد.

شایان ذکر است که هر چند امام علی (ع) به خلفا کمک می‌کرد و مشورت می‌داد، ولی در برخی مواقع هم انتقاد می‌کرد که شاید یکی از مهم‌ترین انتقادات امام علی (ع) از خلیفه‌ی دوم به خاطر تشکیل شورای شش نفره بود. زیرا با اینکه عمر از رشادت‌ها و فضیلت‌های حضرت امیر (ع) آگاه بود اما او را در شورایی قرار داد که کمترین شانس برای پیروزی در آن شورا داشت و خلافت را به او واگذار نکرد. بنابراین برخلاف آنچه که عده‌ای تصور می‌کنند امام علی (ع) به محض از دست رفتن حق خویش انزوای مطلق برگزید و یا هیچ گاه در صحنه حضور نیافت و نسبت به سرنوشت مسلمانان بی‌تفاوت بود، اما آن حضرت همواره در

تمام این مدت به طور غیر مستقیم و محدود حضور داشت و از آنچه در جامعه‌ی مسلمانان می‌گذشت غافل نبود و برای حفظ مصلحت اسلام و مسلمین، در از دست رفتن حق خویش صبر نمود و برای زدودن بدعت‌ها و انحرافات از جامعه‌ی اسلامی به تلاش‌های گسترده‌ای دست زد. به عنوان نمونه پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) اولین کسی که به دستور آن حضرت (ص) جمع آوری قرآن را همراه تفسیر و بیان شأن نزول آیات و بیان ناسخ و منسوخ آن‌ها آغاز نمود، علی بن ابی طالب (ع) بود (ناظم زاده، ۱۳۸۶، ۶۵/۲ و ابن شهر آشوب، بی تا، ۴۱/۲ و ابن ابی الحدید، ۲۷/۱).

شایان ذکر است که حضرت امیر (ع) در عصر خلفا علاوه بر تبلیغ و نشر احکام اسلام در حدّ توان برای تأمین زندگی بنی هاشم و اهل بیت (ع) که بعد از غصب فدک و محدودیت‌های مالی که خلفا ایجاد کرده بودند، دچار مشکل شده بود تلاش مستمر و پی‌گیری داشت. ثمره‌ی آن فعالیت‌ها، احداث چندین حلقه‌ی چاه و یک نخلستان بزرگ در اطراف مدینه بود که امروزه به منطقه‌ی «آبار علی» معروف است.

حاکمیت سیاسی امام علی (ع):

هنگامی که خلیفه‌ی سوم در اثر سیاست‌های غلط و انحرافات بزرگ، توسط مسلمانان کشته شد؛ شخصیتی که مورد علاقه‌ی اکثریت مردم قرار داشت، امام علی (ع) بود؛ لذا مردم گرد خانه‌ی آن حضرت جمع شدند و از او خواستند زعامت امت اسلام را به عهده گیرد (یعقوبی، بی تا، ۱۷۸/۲). حضرت امیر (ع) با وجود این که خلافت را حق خود می‌دانست، اما ابتدا از قبول آن خود داری نمود. به نظر می‌رسد که عدم پذیرش حضرت به دلایل زیر بر می‌گردد:

الف) جامعه‌ای که قریب به ۲۵ سال به دست خلفا اداره شده بود تا حدودی از سیره‌ی پیامبر گرامی اسلام - (ص) دور و بسیاری از ارزش‌های دینی به فراموشی سپرده شده بود. بنابراین اجرای سیاست‌های اسلامی و برقراری عدالت اجتماعی در چنین جامعه‌ای کار آسانی نبود و اجرای عدالت اسلامی منافع بسیاری را به خطر می‌انداخت و درگیری داخلی امری حتمی بود.

ب) امام علی (ع) برای این که عدم دخالت خود در جریان شورش بر عثمان را ثابت کند، لازم دید با تأمل حکومت را قبول نماید تا جلوی سوء استفاده‌ی فتنه‌گران را بگیرد.

ج) از آنجا که بیشتر مردم معترض بر خلیفه‌ی سوم، گرد حضرت امیر (ع) جمع شده بودند؛ این امکان وجود داشت که بعدها بر امام منت نهند و پادشاهی‌هایی جهت این کارشان طلب نمایند؛ لذا برای توقعات بی جا و تحکیم موضع خود، امام بلافاصله دعوت آن‌ها را نپذیرفت.

۳-۱- مشکلات فرا روی امام علی (ع) :

زمانی که امام علی (ع) عهده دار خلافت شد، مشکلات زیادی وجود داشت که به طور مختصر به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

الف) عدم رعایت عدالت اقتصادی: انحرافات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی در جامعه‌ی اسلامی با رحلت پیغمبر اکرم (ص) آغاز شد و روز به روز گسترش پیدا کرد. کج‌روی‌ها و انحرافات دوران ۲۵ ساله‌ی خلفا، اثر سوء خود را بر مردم نهاده بود. به عنوان نمونه ابوبکر با چشم پوشی از اشتباه برخی از فرماندهان مثل خالد بن ولید؛ عمر با تبعیض در تقسیم حقوق بیت المال و عثمان با حاتم بخشی از بیت المال و تحکیم فامیل سالاری بر خلاف سنت پیامبر گرامی اسلام (ص)؛ تبعیض‌های ناروایی در بیت المال مقرر داشتند. به همین دلیل حضرت علی (ع) هنگام پذیرش رهبری جامعه‌ی اسلامی؛ خطوط اساسی، اهداف و برنامه‌های راهبردی خود را در جهت رفع تبعیض و گسترش عدالت به صراحت اعلام نمودند اما با فشاری بر اجرای عدالت در همه‌ی میدان‌ها و حوزه‌های حکومت، برای آن حکیم جوانمرد و بزرگ مرد، دشواری‌ها و دردسرهای فراوانی را آفرید. به طوری که جبهه‌های سه گانه ی ناکثین و قاسطین و مارقین در برابر وی صف آرایی کردند. همچنین کسانی بودند که به صراحت دلیل مخالفت خود را همین می‌دانستند که امام علی (ع) در تقسیم اموال رعایت حال آنان را نکرده است (اسکافی، بی تا، ۲/۲۲۷).

به نظر حضرت امیر (ع) اگر حکومتی نتواند حق را اقامه کند و بر باطل یورش برد و در برابر فشار ستم و فریاد مظلوم بر خود نلرزد و بر پای نخیزد به اندازه‌ی عطسه‌ی بز و یا کفش وصله داری ارزش ندارد. در همین راستا آن بزرگوار دو اقدام مهم و اساسی را سر لوحه‌ی اقدامات حکومت خویش قرار داد:

الف) مصادره و باز پس گیری اموال غاصبان

ب) احیاء سنت برابری و مساوات در بهره مندی از بیت المال.

شایان ذکر است که آن حضرت در شرایطی ویژه و حساس حکومت را پذیرفته بود و می‌دانست پاسخ مناسب به قیام خودجوش مردمی که در اثر تبعیض و ستم حکومت به ستوه آمده و سر به شورش برداشته و آن را واژگون کرده‌اند، جز با تأکید بر اصول عدالت و قاطعیت در برابر بی عدالتی‌های گذشته و عوامل آن ممکن نیست. بر همین اساس اگر آن حضرت از این شرایط ویژه بهره برداری نمی‌کرد، شاید با فروکش نمودن شور و احساس انقلابی مردم زمینه ای برای دست زدن به اقدامات اصلاحی نمی‌ماند. بنابراین با این

که می‌دانست از سوی اشراف جامعه با مشکلاتی بزرگ مواجه خواهد شد اما در اولین سخنرانی پس از بیعت برنامه‌های خود را که در واقع اصول عدالت اجتماعی و راهکارهای آن بود اعلام کرد و فرمود:

«من همچون یکی از شما هستم، آنچه به سود شماست سود من نیز هست و آنچه به ضرر شماست ضرر من است. بی تردید، در پیکار میان شما و اهل قبله را خدا گشوده و فتنه‌ها چون سیاهی شب‌های تار روی آورده است و این بار سنگین را جز صاحبان صبر و بصیرت که بر مواضع و موقعیت‌ها آگاهی داشته باشند، نمی‌توانند بر دوش کشند. من جز به راه پیامبران نخواهم برد و به آنچه مأمور شده ام اقدام خواهم کرد. مشروط بر اینکه شما نیز استقامت کنید. یقیناً دیدگاه‌ها و موضع من امروز همان موضعی است که در حیات پیامبر (ص) داشته‌ام» (ابن ابی الحدید، ۳۶/۷، ذیل خطبه‌ی ۹۱).

حضرت امیر (ع) برای تحقق سیاست عدالت اقتصادی با نظارت بر عملکرد دستگاه‌ها و مدیران اجرایی و به کارگیری خدمتگزاران لایق در امور حساس و کلیدی در جهت تقویت و گسترش ارزش‌های دینی حرکت اصلاحی خود را ادامه داد.

ب) **گسترش تبعیض و افزایش اختلاف طبقاتی:** با نگاه و تحلیل جامعه‌شناسی تاریخی، به نظر می‌رسد که اختلاف طبقاتی، برای گروهی ثروت و قدرت و برای گروهی دیگر فقر و بدبختی به بار آورد. نتیجه‌ی این تغییر و تحولات؛ تبعیض در توزیع امکانات، مشاغل، مناصب و ... بود.^۱ پس از پیروزی مسلمین، اعراب، ملل دیگر را موالی (برده‌های آزاد شده) می‌نامیدند و برای آنان حقوقی از بیت المال قائل نبودند اما امام علی (ع) با موالی در نهایت احترام و عدالت برخورد می‌کرد در حالی که عمر خلیفه‌ی دوم از آنان بیزار بود و دوری می‌کرد (باقر محمودی، ۱۳۹۷، ۱/ ۲۱۲-۲۱۳ و مفید، بی تا، ۱۵۱ و مجلسی، ۱۴۰۳، ۴۱/ ۱۰۶ و نیشابوری، ۹۳/ ۱۱). جهت ایضاح بیشتر به چند نمونه اشاره می‌گردد؛ ابوهلال ثقفی نقل می‌کند: «عده‌ای از یاران حضرت امیر (ع) نزد او آمده و گفتند: این اموالی را که در اختیار داری ببخش و اشراف عرب و قریش را بر موالی و عجم ترجیح بده و برتری بخش و نیز آنان را که می‌ترسی به سوی معاویه بگریزند استمالت کن... حضرت در پاسخ فرمود: از من می‌خواهید پیروزی خود را با ستم به مردم به دست آورم؟» (ثقفی کوفی، ۱۳۵۵، ۴۸). نمونه‌ی دیگر آن که دو زن نزد حضرت امیر (ع) آمدند و کمک خواستند، آن بزرگوار به هر یک از آنان مقداری درهم و غذا به صورت برابر داد. یکی از زنان گفت: من زنی از عرب و او از عجم است! حضرت فرمود: به خدا قسم در زمینه‌ی بیت المال، فرقی بین فرزندان حضرت اسماعیل و

فرزندان اسحاق نمی بینم (همان، ۷۰). شایان ذکر است که آن حضرت نسبت به غیر مسلمانان نیز عدالت را مراعات می نمود به طوری که شیخ طوسی نقل می کند: «پیرمردی نابینا گدایی می کرد، حضرت امیر فرمود: این چه وضعی است؟ گفتند: یا امیر المؤمنین شخصی مسیحی است. حضرت فرمود: او را به کار گرفته اید، اکنون که عاجز و پیر شده، محرومش ساخته اید، از بیت المال هزینه ی او را بپردازید (حر عاملی، ۱۳۹۱، ۱۱/۴۹). به هر حال این سیاست حضرت امیر (ع) منافع عده ای از اشراف را به خطر انداخت و لذا در تضعیف حکومت امام (ع) به پا خواستند. اما حضرت امیر (ع) برای زدودن دستگاه اجرایی حکومت از افراد منحرف که عمده ترین مشکل برای اجرای احکام اسلامی بودند حرکتی جدی را آغاز کرد و با گروه های اجتماعی که سعی می کردند برنامه های اصلاحی آن حضرت را مختل نمایند، برخوردی قاطع نمود.

ج) انحرافات دینی و فساد اجتماعی: گسترش بدعت گرایی و عدم اعتنا به سنت نبوی از مشکلاتی بود که آن حضرت با آن مواجه بود. امام علی (ع) درباره ی علت پیدایش جنگ های داخلی میان مسلمانان، به رسوخ شبیه و کج فکری در میان مردم اشاره کرده اند (رک: نهج البلاغه، خطبه ی ۱۲۳). همچنین رفاه گرایی مردم سبب تضعیف آرمان ها و ارزش های دینی در جامعه شده و به دین جز به صورت ظاهر بهای چندانی داده نمی شد تا جایی که امام علی (ع) درباره ی فساد زمان خویش می فرماید:

«شما در زمانی به سر می برید که گوینده ی حق اندک است و زبان در گفتن راست، ناتوان. آنان که با حق اند خوارند و مردم به نافرمانی گرفتار و سازش با یکدیگر را پذیرفتار. جوانشان بدخو و پیرشان گنهکار. عالیشان دو رو، قاریشان سودجو، نه خردشان سالمند را حرمت نهد و نه توانگرشان مستمند را کمک دهد» (همان، خطبه ی ۲۳۳).

بنابراین امام (ع) به دگرگونی ارزش ها در جامعه ی زمان خویش و لزوم تحول آن سخن گفته اند به طوری که این جامعه می بایست غربال شود، آنان که پیش افتاده اند باز گردانده شوند و آنان که واپس مانده اند، پیش برده شوند. به همین دلیل حضرت امیر (ع) دست به اصلاحات عمده ای زدند که در سطور بعدی به طور خلاصه به آن ها اشاره خواهد شد.

۳-۲- اصلاحات امام علی (ع) :

همان طور که به طور کلی اشاره شد؛ حکومت حضرت امیر (ع) بر مبنای حق محوری، عدالت خواهی، صداقت در سیاست و سازش ناپذیری استوار بود. شایان ذکر است که حکومت آن حضرت از طرف مصلحت اندی شان ضعیف الایمان با موانع و مخالفت هایی روبرو شد. بدین ترتیب فرصت پنج ساله ی

حکومت امام علی (ع) به جای اینکه به طور کامل صرف اصلاح جامعه، تقویت دین و پیشرفت اسلام شود، بخش زیادی از آن صرف جنگ با گردن‌گشان عدالت گریز شد. همچنین بهترین یاران حضرت، در این جنگ‌ها به شهادت رسیدند و آن بزرگوار بیش از پیش تنها شد. با این وجود آن حضرت در مدت عمر کوتاه حکومت خویش دست به اصلاحاتی اساسی زد که به طور کلی به آن‌ها اشاره خواهد شد.

الف) اصلاحات اقتصادی: در اصلاحات اقتصادی، توجه به وضع معیشت فرودستان مسئله‌ای مهم در جامعه است چرا که با فقر و بیچارگی، بسیاری از فسادها، تباهی‌ها، بیچارگی‌ها و نارضایتی در جامعه رواج خواهد یافت و استحکام حکومت به خطر خواهد افتاد. به عبارت دیگر حکومتی می‌تواند آرامش را به مردمش هدیه کند که فقر و تنگدستی را به گونه‌ای واقعی از مردم دور کند و فاصله میان ثروتمند و تهیدست به کمترین مقدار برسد. در این میان حضرت امیر (ع) سیاست‌های اقتصادی خود را به طور عمده در دو زمینه انجام داد که عبارت‌اند از:

۱- **جلوگیری از حیف و میل بیت المال:** رعایت و برقراری عدالت یکی از مهم‌ترین وظایف یک حاکم اسلامی است. عدالت مبنای همه حرکت‌های صحیح مدیریت است که در اثر وجود عدالت همه چیز در جای خود قرار می‌گیرد و هر کس کارش را به درستی انجام می‌دهد. با مروری بر خطبه‌ها و نامه‌های حضرت امیر (ع) برنامه‌های اقتصادی ایشان را تا حدودی می‌توان تحلیل کرد. آن حضرت با برقراری یک شبکه‌ی نظارت و بازرسی راه هر گونه سوء استفاده‌ی مالی را بسته بود. همچنین آن حضرت برای آن که مردم در معاملات خود احکام خدا را رعایت کنند شخصاً به بازار رفته و مردم را به رعایت تقوای الهی در معاملات امر می‌فرمود و بر اجرای احکام الهی نظارت می‌کرد و در صورتی که کسی تخلف می‌نمود او را با تازیانه تنبیه می‌کرد.

شایان ذکر است که در نگاه حضرت امیر (ع) برتری‌های معنوی هرگز ملاک برتری‌های مادی و مالی قرار نگرفت و همگان به طور مساوی از بیت المال بهره مند شدند. آن حضرت در خطبه‌ای چنین فرمودند:

«آگاه باشید هر مردی از مهاجرین و انصار از اصحاب رسول خدا (ص) که خود را به خاطر همراهی با پیامبر (ص) برتر از دیگران می‌بیند بداند که برتری روشن در روز آخرت در نزد خداست و ثواب و اجر آن بر عهده ی خداست؛ و هر مردی که دعوت خدا و رسولش را اجابت کرده و روش ما را تصدیق و به دین ما وارد شده و رو به قبله ی ما نموده است، همانا حقوق و حدود الهی بر او واجب می‌گردد. بنابراین شما بندگان خدا و این اموال نیز مال

خداست که بین شما به نحو تساوی تقسیم می‌شود، هیچ‌کس را بر دیگری برتری نیست، برای تقوا پیشگان در نزد خداوند بهترین پاداش و برترین ثواب است، خداوند دنیا را پاداش و ثواب متقین قرار نداده است و آنچه نزد خداست برای نیکوکاران بهتر است فردا صبح نزد ما بیاید تا مالی که نزد ماست بین شما تقسیم کنیم و هیچ‌کس غائب نشود مسلمان حر چه عرب باشد و چه عجم چه قبلاً مشمول عطا خلیفه بوده و چه نبوده است، حاضر شود...» (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۷، ۳۷/۷).

امام برای انجام اصلاحات اقتصادی ابتدا از خود و اطرافیانشان آغاز کرد. به عنوان نمونه، در میان لباس‌های مختلفی که به بیت المال رسیده بود، یک پالتوی کلاه دار از جنس خز، نظر امام حسن (ع) را به خود جلب کرد اما حضرت از دادن آن خودداری کرده به عدالت تقسیم نمود و آن پالتو سهم جوانی همدانی شد و او چون شنید امام حسن بدان نظر داشته، به وی تقدیم کرد (مجلسی، ۱۴۰۳، ۴۱/۴۰۱). همچنین آن حضرت در نامه‌ای به محمد بن ابوبکر، توصیه کرد که حتی در نگاه‌هایش به مردم عدالت داشته باشد. زیرا اگر حاکم میان نگاه کردن به بزرگان و اشراف جامعه با نگرستن به ضعفا و پا برهنگان تفاوت قائل شود، گروه اول به حمایت بی دلیل او طمع می‌کنند و دسته دوم از عدالت وی نا امید می‌شوند (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۷). همچنین آن حضرت با عباراتی گویا و پس از توصیف وضعیت رقت انگیز برادرش عقیل و اوضاع دردناک معیشت وی؛ ترجیح او را بر سایرین، دین فروشی و بی‌اعتنایی به فرامین الهی می‌داند (همان، خطبه‌ی ۲۲۲). آن بزرگوار در زمینه‌ی رعایت عدالت اقتصادی می‌فرماید: «ضعیف در نزد من عزیز است تا حقش را از ظالم بگیرم و قوی برایم ناتوان است تا حق مظلوم را از وی بستانم» (همان، خطبه‌ی ۳۷). بنابراین حضرت امیر (ع) با قرار دادن افراد صالح بر سمت‌های مختلف و با اشاره به لزوم مبارزه با منشأ فساد در بخش عظیمی از بلاد اسلامی، یعنی مبارزه با معاویه، در نامه‌ای به عثمان بن حنیف انصاری، کارگزار خود در بصره می‌فرماید: «من به زودی تمام تلاش خود را می‌کنم تا زمین را از این شخص وارونه و کالبد سرنگون پاک سازم تا آن گاه که سنگریزه‌ها از میان دانه‌های درو شده بیرون بروند» (همان، نامه‌ی ۴۵). توجه حضرت علی (ع) به فقیران و بیچارگان جامعه اسلامی و رفاه بخشی به حال افراد ناتوان و فرودستان جامعه به گونه‌ای بوده است که امام علی (ع) در توصیف وضع زندگی مردم چنین می‌فرماید: «کسی را در کوفه نمی‌توان یافت که از رفاه و نعمت برخوردار نباشد، حتی فقیرترین مردم کوفه، از نان گندم می‌خورد و مسکن دارد و از آب شیرین فرات می‌نوشد» (مجلسی، ۱۴۰۳، ۴۰/۳۲۷). دقت نظر امام (ع) در رعایت عدالت اجتماعی و اقتصادی و اصلاح سیاست‌های اقتصادی چنان است که هر انسان منصفی را به اعتراف و

می‌دارد. آن حضرت در نامه‌ی خویش به مالک اشتر چنین دستور می‌دهد: «زمامدار را خواص و نزدیکانی است که خوی برتری طلبی دارند، خود را بر دیگران مقدم سازند، به اموال مردم دست اندازی نمایند و در معامله با مردم کمتر رعایت انصاف کنند. موجبات این احوال را قطع کن و بدین وسیله ریشه‌ی این مردمان را بر کن. به هیچ یک از اطرافیان و خویشانت زمینی از زمین‌های مسلمانان را واگذار مکن و نباید در تو طمع کنند که قرار دادی به سود آنان منعقد سازی که سبب زیان همسایگان شود» (نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳) بنابراین امام (ع) به کارگزارانش احتیاط در مصرف بیت المال را تذکر می‌دهد.

۲- مصادره‌ی ثروت‌های حرام: پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام (ص)، با توزیع ناعادلانه‌ی بیت المال، خلافت از مسیر اصلی و الهی خارج شد که موجب تشدید فقر و نابرابری در جامعه گشت. به طوری که این انحرافات علت اصلی قیام مردم و قتل عثمان بود. حضرت امیر (ع) به این معضل بزرگ اشاره کرده‌اند و می‌فرمایند: «آگاه باشید که مردانی از شما که دنیا آن‌ها را در خود غرق کرده و زمین‌هایی را تصاحب کرده و نه‌رهایی شکافته‌اند و بر اسب‌های زیبا سوار شده‌اند و دختر بچه‌های زیباروی را در بر گرفته‌اند، و این زندگی برای آن‌ها عار و ننگ شده است. هنگامی که آن‌ها را از آنچه در آن فرو رفته‌اند باز دارم و آن‌ها را به سوی حقوقی که خود می‌دانند بکشانم، بر این کار سرزنش کرده و آن را زشت شمرده و می‌گویند: ابن ابی طالب ما را از حقوق خود محروم کرد» (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۷، ۷/ ۳۶). اما حضرت امیر (ع) اموالی را که به ناحق توسط دیگران جمع شده بود را با شجاعت به بیت المال برگرداند و این گونه مالکیت‌ها را غیر قانونی اعلام نمود. زیرا امام (علی) تأکید بر بازگشت به سیره‌ی نبوی (ص) داشت و از سرزنش مخالفان نه‌راسید. به عنوان نمونه، آن حضرت میان خواهرش ام هانی و برده‌ی عجمی وی بیت المال را بالسویه پرداخت نمود که در مقابل اعتراض خواهرش می‌فرماید در کتاب خدا تفاوتی میان فرزند اسماعیل و فرزندان اسحاق (عرب بر عجم) مشاهده نکردم (شیخ مفید، ۱۴۱۳، ۱۵۱).

آن حضرت در زمینه‌ی رعایت و اجرای عدالت به درستی می‌فرمایند: «کسی که عدالت برای او تنگی بیاورد، ستم برای او تنگ تر است» (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۵). در واقع یکی از دلایل حضرت امیر (ع) از پذیرش حکومت آن بود که فقر را ریشه کن کرده و عدالت اجتماعی را در جامعه برقرار سازد. به طوری که در این باره می‌فرماید: «بدانید، سوگند به کسی که دانه را شکافته و جانداران را آفریده، اگر انبوه آن جماعت نمی‌بود، یا گرد آمدن یاران حجت را بر من تمام نمی‌کرد و خداوند از عالمان پیمان نگرفته بود که در برابر شکم‌بارگی ظالم و گرسنگی مظلوم خاموشی نگزینند افسار حکومت را بر گردنش می‌افکنم و رهایش

می‌کرد... «نهج البلاغه، خطبه ی ۳). از این رو در طول حکومت خود همواره با ظالم و ظلم ستیز کرد و سعی داشت که ریشه‌های فقر و نابرابری را یکی پس از دیگری بخشکاند.

ب) اصلاحات فرهنگی: به طور کلی حضرت امیر (ع) پس از به دست گرفتن حکومت، به دو اقدام عمده دست زد که به طور کلی به آن‌ها اشاره خواهد شد.

۱) تبلیغ و معرفی اسلام ناب محمدی (ص): منظور از اسلام ناب محمدی (ص) همان اسلام حقیقی و اصیلی است که از پیامبر اکرم (ص) بی هیچ پیرایه و آرایشی به امام علی (ع) در قول و عمل رسیده است. شایان ذکر است که اسلام ناب محمدی (ع) با تمام اجزای آن مورد نظر است و در صورت کاستی یا فزونی بر اجزای آن، تحریف یا ناقص، و خلوص و ناب بودن آن خدشه دار می‌شود؛ چرا که در واقع این کاستی‌ها یا فزونی‌ها موجب تحریف و تغییر حقیقت اسلام می‌شود که عملاً با اسلام ناب فاصله زیادی می‌گیرد. گاه در این اسلام‌های تحریف شده تنها ظواهری از دیانت باقی می‌ماند که از حقیقت اسلام و دین الهی خبری نیست و لذا به سادگی در خدمت ستمگران و طاغوت در می‌آید و عملاً هیچ‌گاه نجات بخش محرومان و مستضعفان و حامی ستم‌دیدگان نخواهد بود؛ بلکه حتی توجیه‌گر ظلم و ستم طاغوت‌ها و ستمگران می‌گردد. بر همین اساس و با توجه به اهمیت موضوع، حضرت امیر (ع) علاوه بر تفسیر صحیح قرآن و حفظ آن از تحریف و تأویل، منع کتابت و نشر احادیث پیامبر (ص) را که در عصر خلفا اعلام شده بود از میان برداشت و با تمام وجود در نشر احادیث نبوی تلاش کرد که بخشی از آن‌ها در خطبه‌های آن حضرت در نهج البلاغه آمده است.

۲) تربیت شاگردان شایسته: اسلام دینی جامع است که کارآمدی آن برای اداره‌ی جامعه در همه‌ی زمینه‌ها اثبات و شناخته شده است. در دوران خلفا سه گانه، نگاه تک بعدی به دین مبین اسلام، سبب به وجود آمدن انحرافات بسیاری در جامعه شده بود. بر همین اساس امام علی (ع) در زمینه‌ی تربیت شاگردان متعهد و متخصص اهتمام خاصی داشت. آن حضرت انسان‌های شایسته و با استعدادی را همچون کمیل بن زیاد، ابن عباس، مالک اشتر، میثم تمار، ابو الأسود دؤلی، رشید هجری، حجر بن عدی و... برای تصدی مشاغل گوناگون حکومت و نشر و گسترش فرهنگ خدمت به مردم را انتخاب کرده و تربیت می‌نمود.

شایان ذکر است که برخورداری از خصال و فضایل برجسته فردی به تنهایی محور گزینش و انتخاب افراد نیست بلکه باید توان کاری هم در کنار آن باشد. تعهد و تخصص همراه با عشق و علاقه باید معیار اصلی گزینش باشد. امام علی (ع) که تربیت یافته‌ی مکتب قرآن و پیامبر اکرم (ص) است، به شایسته سالاری در

نظام مدیریتی اعتقاد دارد و می‌فرماید: «ای مردم همانا سزاوارترین مردم به امر خلافت و رهبری امت تواناترین بر اداره ی آن و دانا به فرمان خداوند در فهم مسائل است» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲) و نیز می‌فرماید: «آن کس که از عهده ی امور به درستی برآید، شایستگی ولایت و رهبری را دارد» (تمیمی آمدی، ۱۳۷۳، ۳۴۹/۵).

ج) اصلاح نظام مدیریت: نگاهی به بیانات و فرامین امام علی (ع) راجع به مبحث مدیریت این نکته را مشخص می‌کند چنان که رهبران، مدیران و زمامداران یک جامعه به درستی تربیت نشوند ولی در مسند امور قرار بگیرند و راه و روش صحیح حکومت داری و مدیریت را فرا نگیرند، مردم آن جامعه هرگز روی صلاح و اصلاح را نخواهند دید. بنابراین وقتی آن حضرت به حکومت رسید و ایان فاسد را عزل نمود و به جای آن‌ها زمامدارانی جدید منصوب کرد. یعقوبی می‌نویسد: «علی (ع) وقتی به خلافت رسید به جز ابوموسی اشعری، کلیدی کارگزاران زمان عثمان را عزل نمود» (یعقوبی، ج ۲ / ۱۷۹). امام علی (ع) معتقد بود که بدون اصلاح مدیریت جامعه، اصلاح توده‌ی مردم کار بسیار دشواری خواهد بود. به عنوان نمونه ابن عباس و مغیره بن شعبه و... نزد امام علی (ع) آمدند و از آن حضرت خواستند تا استوار شدن پایه‌های حکومت اسلامی از عزل معاویه خودداری نمایند؛ اما حضرت امیر (ع) نپذیرفت (دینوری، ۱۹۶۰، ۱۴۲) و شایستگی او را برای استانداری شام تأیید نکرد. حضرت امیر (ع) علاوه بر انتخاب افراد مؤمن و متعهد برای زمامداری، تشکیلات ویژه ای برای کنترل و نظارت فعالیت‌های آن‌ها گذاشت و آموزش‌های لازم را نیز در این زمینه به آن‌ها داد. از دیدگاه امام علی (ع) مدیر و حکمران جامعه‌ی اسلامی می‌بایست شرایطی را دارا باشد که آن شرایط و ویژگی‌ها عبارت‌اند از:

۱- خدمتگزار بودن: در دیدگاه امام علی (ع) مسئولان، خدمت‌گزاران مردم هستند و هنگام روبرو شدن با مردم باید با خوی نیکو و سخن نرم برخورد نمایند و هیچ‌گاه نباید در کارها خود را از عنوان خدمتگزار و کارگزار از نظر دور بدارند و نقاط ارتباط و تماس نیکو را با مردم تحکیم بخشند و خود را به زیور علم و فرو نشاندن خشم در همه‌ی احوال آراسته سازند. در همین زمینه امام علی (ع) در فرمان خویش به مالک اشتر می‌فرماید: «مهر و محبت و احسان به رعیت را در دل بپرور، برای آنها درنده‌ی شکاری نباش که خوردن آنها را غنیمت دانی، آنها دو گروه بیش نیستند: یا با تو برادرند در دین یا در خلقت با تو برابرند». هم چنین آن حضرت بر کنترل دائمی همه‌ی کسانی که به هر نحوی به کاری گماشته شده‌اند، تأکید کرده است. به ویژه امام (ع) به مدیران توصیه کرده است که علاوه بر آنکه باید ناظر اعمال زیر دستان باشند، کار

آن‌ها را کنترل و مواظبت باشند تا با سوء استفاده از قدرتی که به آن‌ها داده شده است به رعیت ستم نکنند. گروهی را نیز بایستی برای بازرسی همیشگی آنها بگمارد تا همواره او را در جریان شیوهی عملکرد آن‌ها قرار دهند. به همین دلیل آن بزرگوار در قسمتی از سخنان گهر بار خود خصوصیات لازم را جهت انتخاب این بازرسان، برای مالک اشتر چنین بیان می‌کند: «بر آن‌ها بازرسان و کنترل کنندگانی بگمار که به تو وفادار و راست گو باشند (نهج البلاغه، نامه ۵۳). بنابراین هر مسئولی پس از پذیرش هر مسئولیتی باید تمام حسابگری‌های نفسانی را کنار نهد و با تمام وجود، خود را وقف انجام وظیفه نماید و بر خلاف کسانی که تصور می‌کنند، مدیریت یعنی دست از کار کشیدن و تنها نظاره گر بودن؛ مدیر اسلامی باید در راه انجام مسئولیت خطیری که بر عهده گرفته همه‌ی هستی‌اش را در طبق اخلاص بگذارد. مدیر اسلامی باید بیشتر عشق و محبت خویش را متوجه مردم و محرومینی نماید که بدون هیچ توقعی بار مشکلات جامعه را به دوش می‌کشند و پایه‌های نظام اسلامی بر دوش آنان استوار است و در هنگام هجوم دشمنان ایثارگرانه جان خود را نثار می‌کنند.

۲- دوری از تشریفات: امام علی (ع) سادگی رهبر و دوری از تشریفات را از جمله ویژگی‌های لازم برای یک رهبر اسلامی بر شمرده‌اند. یک مدیر اسلامی در درجه‌ی نخست باید ایمان و تقوا داشته باشد. مدیر مؤمن، مطیع فرامین الهی است و به محض دست یابی به یک مسئولیت، روحیه‌ی خود را نباخته و با وقار و اطمینان خاطر کار را ادامه می‌دهد. توصیه‌ی حضرت امیر (ع) به مالک اشتر در این خصوص شنیدنی است: «ای مالک، مالک نفس خویش باش و آن را به دست هوی مسپار، نفس خویش را با ترک خواهش‌ها بکش و به هنگام سرکشی، عنانش را بکش که نفس پیوسته به بدی فرمان می‌دهد جز آنکه خدای رحم کند و در اجابت نفس در نارواها بخل بورزد و بدان که همانا بخل ورزیدن نسبت به نفس، مراعات انصاف است در آنچه که برای آن خوشایند یا ناخوشایند است» بنابراین یک مدیر اسلامی باید مراقب باشد تا مال و مقام او را شیفته‌ی دنیا نسازد و از توجه به آینده و روز مرگ باز ندارد و باعث انحراف و تباهی وی نگردد.

۳- حکومت بر قلمرو فکری: مدیران در نظام اسلامی باید در مقام عمل برای اداره‌ی جامعه و نفی تبعیض و نجات آدمیان از فقر، تهیدستی، ظلم و ستم تلاش کنند و همگان را از آسایش کامل و مزایای اجتماعی و حقوقی و سیاسی به مقدار قابلیت و استعداد و کارایی آنان برخوردار نمایند. برای دانستن میزان درستی و نادرستی مدیریت‌ها در اداره‌ی جامعه، باید آن را با شیوه و روش پیامبر گرامی (ص) و پیشوایان راستین اسلامی سنجید؛ اگر با آن مطابقت داشت، شیوه‌ای درست می‌باشد، و گرنه باید آن را شیوه‌ای نادرست تلقی

کرد. از دیدگاه حضرت علی (ع) رهبر و حکمران جامعه‌ی اسلامی باید بر یک مملکت فکری حکومت کند که عناصر ملیت، نژاد، زبان و خاک در ایجاد یا ترکیب آن سهمی ندارند. بلکه سازنده‌ی آن، اشتراک انسان‌ها در عقاید و افکار و مبادی و عنایات انسانی معین است و معیار و ملاک اصلی، تقوای الهی می‌باشد. همچنین از نگاه آن بزرگوار مدیران باید ویژگی‌های همچون: تحمل بالا در سختی‌ها، برخورد منصفانه با فروستان، پاک سازی محیط از چاپلوسان و تملق گویان، داشتن ملایمت رفتاری، مشورت در امور، انتقاد پذیری، رعایت اعتدال در امور، اعمال مدیریت تشویق و تنبیه، داشتن روحیه‌ی ظلم ستیزی، پرهیز از شتاب زدگی، دوری از بداندیشان، پای بندی به واقعیت‌های زمان، گزینش بر اساس لیاقت و... داشته باشند.

به رغم همه‌ی زحماتی که حضرت امیر (ع) در راه اصلاح مردم و جامعه‌ی اسلامی کشید اما سرانجام آن بزرگ مرد تاریخ، در شب ۱۹ رمضان سال ۴۰ هجری قمری، در مسجد کوفه، به ضربت شمشیر ابن ملجم مرادی، مجروح شد و در شب ۲۱ رمضان، در ۶۳ سالگی، همان طور که از پیامبر شنیده بود، به دست بدترین و شقی‌ترین مردم به شهادت رسید. در اینجا بخشی از وصیت نامه‌ی گهر بار آن حضرت را در واپسین دم حیات به نقل از کتاب مقاتل الطالبین ابوالفرج اصفهانی نقل می‌کنیم.

- شما دو تن (حسن و حسین) را به تقوای الهی سفارش می‌کنم. در جستجوی دنیا نباشید، اگر چه دنیا در جستجوی شما باشد. بر چیزی از دنیا که از دست شما می‌رود، دریغ مخورید. جز حق نگویید و برای پاداش [برای آخرت] کار کنید. دشمن ستمگر و یاور مظلوم و ستم‌دیده باشید.

- شما دو تن و همه‌ی فرزندان و خانواده‌ام و هرکس را که وصیت نامه‌ام به دست او می‌رسد به تقوای الهی و رعایت نظم در کارها و اصلاح میان خودتان سفارش می‌کنم. از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: «اصلاح میان مردم، برتر از تمام نماز و روزه است و دشمنی نکنید که باعث زوال دین است».

- به خویشان خود بنگرید و با آنها رفت و آمد کنید که خدا محاسبه را بر شما سبک می‌کند.

- خدا را، خدا را! در مورد یتیمان، رعایت کنید، گرسنه‌شان نگه ندارید و در محضر شما، در رنج و خواری نیفتند. از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: «هر کس یتیمی را سرپرستی کند تا بی نیاز شود، خداوند بهشت را بر او واجب می‌گرداند».

- با مردم به نیکویی سخن بگویید، چنان که خداوند شما را بدان فرموده است، و امر به معروف و نهی از منکر را کنار نگذارید که در این صورت، خدا بدان شما را بر شما حاکم می‌کند، دعا می‌کند، ولی اجابت نمی‌شود.

- در کار نیک و پرهیزکاری، یار همدیگر باشید و بر گناه و ستم، همدلی نکنید (اصفهانی، ۱۹۶۵، ۴۴ - ۲۸).

نتیجه

پس از رحلت رسول گرامی اسلام (ص) در دوران خلفای سه گانه، خلافت اسلامی دستخوش انحرافات عدیده‌ای گردید. به طوری که ملاک برتری در زمان رسول گرامی اسلام (ص) که بر پایه‌ی تقوا استوار گشته بود، یکی پس از دیگری به فراموشی سپرده شد. امکانات سیاسی، اقتصادی و پست‌های کلیدی در اختیار گروهی خاص قرار داشت که نتیجه‌ی آن گسترش فقر و اختلاف طبقاتی میان فقیر و غنی بود. در آن دوران عملکرد حضرت امیر (ع) در هر دوره از خلافت متفاوت بود به طوری که آن حضرت به خاطر حفظ اسلام و وحدت مسلمین، سیاست اتحاد - انتقاد را در پیش گرفت. با عمیق‌تر شدن انحرافات در عصر خلیفه‌ی سوم، مردم خواستار اصلاحات شدند که تجلی خواست آن‌ها بیعت با امام علی (ع) بود. آن حضرت به رغم اینکه انبوهی از مشکلات در برابرش بود اما عزم جدی و راسخ خود را بر انجام اصلاحات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و مدیریتی آشکارا اعلام نمود. شایان ذکر است که اصلاحات آن بزرگوار در چهارچوب عدالت، مبارزه با بدعت‌ها و انحرافات، خدمت به مردم و رسیدگی به حقوق آن‌ها، نفی امتیاز طبقاتی، رفع تبعیض و ساماندهی اوضاع اقتصادی مردم و برقراری شایسته‌ی سالیاری و ... بود.

پی نوشت

۱. راجع به ثروت برخی از خلفا و صحابه‌ی صدر اسلام، رک: مروج الذهب و معادن الجواهر مسعودی، ۱۳۶۹، ج ۱، صص ۶۹۰-۶۹۱. همچنین راجع به تأثیر فتوحات و زمین‌های اقطاعی در تضاد طبقاتی و اختلافات اقتصادی، رک: ابویوسف، الخراج، ص ۵۷ و یحیی ابن آدم، الخراج، صص ۷۳-۷۴ و ابن سلام، الاموال، ص ۱۲۵ و صابی، الوزراء، ص ۲۹.

منابع

نهج البلاغه، تحقیق شریف رضی، تصحیح دکتر صبحی صالح، بیروت.
ابن آدم، یحیی، (۱۴۰۹). الخراج، تصحیح احمد محمد شاکر، قاهره، مطبعة السلفية.
ابن ابی الحدید، (۱۳۸۷). شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر، دارالاحیاء الکتب العربیة.
ابن اعثم الکوفی، ابومحمد، (بی تا). الفتوح، بیروت، دارالکتب العلمیة.
ابن بابویه، ابوجعفر محمد، (۱۳۶۱). معانی الأخبار، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، انتشارات اسلامی.

- ابن جوزی، (۱۳۹۳). مناقب احمد بن حنبل، بیروت، دار الافاق الجدیدة.
- ابن سعد، محمد، (۱۴۰۵). طبقات الکبری، بیروت، دار صادر.
- ابن سلام، ابو عبید القاسم، (۱۹۶۸). الأموال، تحقیق خلیل محمد هراس، قاهره.
- ابن شهر آشوب، ابو جعفر، (بی تا). مناقب، قم، حوزه علمیه.
- ابن محمد، قاضی ابوالحسین، (۱۳۷۱). طبقات الحنابلة، تحقیق محمد حامد، قاهره.
- ابو یوسف، یعقوب بن ابراهیم، (۱۳۸۲). الخراج، تصحیح طه عبدالرئوف، قاهره، المؤسسة العربیة الحدیثة.
- اسکافی، ابو جعفر، (بی تا). المعیار و الموازنة فی فضائل امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع)، تحقیق شیخ محمد باقر محمودی.
- اصفهانى، ابوالفرج، (۱۹۶۵). مقاتل الطالبین، نجف، المطبعة الحیدریة.
- امین، سید محسن، (بی تا). اعیان الشیعة، بیروت، دارالتعارف.
- باقر محمودی، شیخ محمد، (۱۳۹۷). نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه، بیروت، مؤسسه الاعلمی.
- بلاذری، محمد، (۱۳۹۸). انساب الاشراف، تحقیق محمد باقر محمودی، بیروت.
- ترمذی، (بی تا). صحیح ترمذی، مصر، بولاق، ط الاولی، بی تا.
- تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، (۱۳۷۳). غرر الحکم و درر الکلم، شرح جمال الدین محمد خوانساری، مقدمه و تصحیح و تعلیق: میرجلال الدین حسینی ارموی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ثقفی کوفی، ابواسحاق، (۱۳۵۵). الغارات، تحقیق میر جلال الدین محدث ارموی، تهران.
- حُر عاملی، محمد بن حسن، (۱۳۹۱). وسائل الشیعه، بیروت، دارالإحیاء التراث العربی.
- دینوری، ابوحنیفه، (۱۹۶۰). اخبار الطوال، تحقیق عبد المنعم عامر، قاهره.
- شیخ مفید، محمد بن نعمان، (۱۴۱۳). الارشاد، تحقیق مؤسسه آل البيت، قم.
- _____، (بی تا). الاختصاص، قم، انتشارات اسلامی.
- صابی، هلال، (۱۹۵۸). الوزراء، تحقیق عبدالستار فراج، قاهره.
- مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۳). بحار الأنوار، بیروت، مؤسسه الوفاء.

مسعودی، ابوالحسن، (۱۳۶۹). مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی.

_____، (بی تا). التبیه و الاشراف، بیروت، مکتبه الخیاط.

ناظم زاده، اصغر، (۱۳۸۶). الفصول المأه فی حیاة ابی الأئمه علی بن ابی طالب، قم.

نیشابوری، ابو عبدالله محمد، (۱۳۳۴). المُستدرک علی الصّحیحین، حیدرآباد.

یعقوبی، محمد بن واضح، (بی تا). تاریخ یعقوبی، بیروت، دار صادر.

نقش کرمانشاهان در تحولات سیاسی و نظامی دوره ی جانشینان کریم خان زند

فریبرز ویسی قلعه گلینه^۱

چکیده

در هرج و مرج های دوره ی جانشینان کریم خان زند کرمانشاهان نقش غیر قابل انکاری داشت. این ایالت به چند علت کانون توجهات بود؛ اول اینکه مدعیان جانشینی کریم خان زند قصد داشتند با کمک نیروهای نظامی پر تعداد آن به تخت سلطنت ایران برسند و بعد نیز حاکم کرمانشاهان الله قلی خان زنگنه با پشتیبانی ایل خود زنگنه و ایلات هم پیمانی همچون کلهر و وندها ادعای پادشاهی داشت و رقیبی قدرتمند برای جانشینان کریم خان بود.

ایلات و طوایف کرمانشاهی ساکن شیراز هم در درگیری خوانین زندیه شرکت داشتند و هر ایل و طایفه ای بنابر مصالح و منافع خود جانب یکی از مدعیان سلطنت را می گرفت. مقاله حاضر در نظر دارد با بررسی این رویدادها اهمیت سیاسی و نظامی کرمانشاهان را در این دوره مورد تحلیل قرار دهد.

واژه های کلیدی: کرمانشاهان، جانشینان کریم خان زند، نقش، الله قلی خان، ایلات و طوایف

مقدمه

ایالت کرمانشاهان که از دوره صفویه رشد و اهمیت خود را آغاز کرده بود با توجه به موقعیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیکی آن در میان پنج پایگاه نظامی دوره نادر شاه قرار گرفت. (شعبانی، ۱۳۸۷، ۳۵) نادر بعد از پایگاه قرار دادن کرمانشاهان، قلعه مستحکمی در آن ساخت و حملات متعددی را از این منطقه علیه عثمانی‌ها ترتیب داد که بیشتر آنها با موفقیت همراه بود. کرمانشاهان بعد از مرگ نادر و افول قدرت افشاریان در غرب ایران همچنان مورد توجه مدعیان جدید سلطنت در ایران بود چون که فتح این ایالت به معنای کلید برتری بر تمام مناطق غربی محسوب می‌شد. البته کرمانشاهان از درگیری‌های مدعیان قدرت در ایران خسارت و صدمات زیادی دیده و تقریباً به ویرانه‌ای خالی از سکنه تبدیل شده بود. استقرار حاکمیت کریم خان زند بر سراسر ایران فرصتی را مهیا کرد که کرمانشاهان دوباره بازسازی و احیا شود. خان زند با انتخاب الله قلی خان زنگنه به عنوان حکمران این ایالت، کمک فراوانی به بازگشت آرامش و رفاه کرمانشاهان کرد. خان زنگنه حدود ۲۵ سال با قدرت و درایت منطقه حکمرانی خود را اداره کرد و از هیچ کوششی در راه توسعه و آبادانی آن فروگذاری نکرد.

با مرگ کریم خان و عدم وجود جانشینی مطمئن برای او، ایران دوباره عرصه‌ی تاخت و تاز مدعیان جانشینی وی قرار گرفت. حکمران کرمانشاهان نیز که قدرت خود را به هیچ روی کمتر از این مدعیان نمی‌دید، وارد میدان نبرد قدرت شد. بنابراین منطقه غرب و کرمانشاهان به مانند دیگر نواحی ایران به عرصه‌ی آشوب و خودسری مدعیان سلطنت تبدیل شد که در ادامه این تحقیق به بررسی این رویدادها پرداخته می‌شود.

رویکرد ایلات و طوایف کرمانشاهان نسبت به جانشینان کریم خان

بعد از مرگ کریم خان زند اختلاف شدیدی میان خاندان زندیه بر سر جانشینی او درگرفت. شاید بزرگترین اشتباه سیاسی کریم خان همین عدم انتخاب جانشینی برای خود بود که باعث سست شدن پایه‌های حکومت سلسله زندیه شد.

در این میان ایلات و طوایف کرمانشاهان ساکن شیراز، هر کدام جانب یکی از مدعیان جانشینی را گرفته و با آنها همراهی کردند. به عنوان مثال؛ در جدال بین زکی خان و نظرعلی خان که هر یک می‌خواستند یکی از پسران کریم خان را به سلطنت برسانند، ایلات مافی‌وند^(۱) و طوایف تابعه با زکی خان همداستان شدند و در ماجرای محاصره ارگ از سوی افراد زکی خان، تلاش زیادی برای شکست دادن نظر علی خان انجام

دادند. (نامی، ۱۳۶۸، ۲۱۷) یا اینکه در جریان درگیری میان علی مرادخان با صادق خان، طوایف جلیلود، مافی وند، نانکلی وند، خدابنده لو، و باجلان به علی مرادخان متفق شدند و یکی از علل پیروزی او بودند. (محمدی کلهر، ۱۳۸۲، ۲۰۳) همچنین عده زیادی از افراد ایل مافی و نانکلی و... در توطئه حاج ابراهیم خان کلانتر، علیه لطفعلی خان شرکت کردند و شبانه به اردوگاه لطفعلی خان شبیخون زده و اموال سپاه او را غارت کردند ولی بعداً پشیمان شدند و حتی قصد کشتن کلانتر را داشتند که به هدف خود نرسیدند و توسط حاج ابراهیم خان تبعید شدند. (سلطانی، ۲، ۱۳۷۲/۷۸۵)

اما قسمت عمده ایلات کرمانشاهان از درگیری‌های بی‌پایان جانشینان کریم خان خسته شدند و به تدریج راهی مسکن اولیه خود، کرمانشاهان شدند. (همانجا)

برخلاف ایلات و طوایف کرمانشاهی ساکن شیراز، ایلاتی که در زمان کریم خان کوچ نکرده، تابع حاکم زنگنه خود، الله قلی خان بودند. هرگاه حاکم در صلح با حکمرانان زندیه بود، از او پیروی می‌کردند و زمانی که خان زنگنه علیه خاندان زندیه شورش می‌کرد و یا دعوی پادشاهی داشت، این ایلات با تمام قوا به حکمرانان کمک می‌کردند. در واقع می‌توان گفت ایلات و طوایف کرمانشاهان با جانشینان قدرتمند کریم خان سیاست یک‌جهتی و اتحاد را پیش می‌گرفتند و نسبت به جانشینان ضعیفی که بر تخت قدرت تکیه می‌زدند، رویکرد شورش و خودسری را در دستورکار خود قرار می‌دادند.

اتحاد با زکی خان و کشتن او

زکی خان بعد از مرگ وکیل الرعایا، قصد داشت پسر وکیل و داماد خود، محمدعلی خان را به پادشاهی برساند به همین علت بزرگان ایلات وند ساکن شیراز را با خود همراه کرد و علیه نظرعلی خان که طالب حکمرانی دیگر پسر وکیل، ابوالفتح خان بود، قیام کرد. مهم‌ترین ایل از ایلات وند که با زکی خان همراه شد، ایل مافی بود که به رهبری خانعلی خان در محاصره ارگ شیراز، محل تجمع نظرعلی خان و یارانش، شرکت کردند و با رشادت بی نظیری ضد آنها جنگیدند. در این جنگ نیروهای ارگ به علت کمبود آذوقه در رنج و سختی قرار گرفتند و سرانجام نیز زکی خان با حيله و فریب آنها را به دست آورد و شانزده نفر از بزرگان زندیه را گردن زد که نظر علی خان نیز جزء آنها بود. بعد از این پیروزی که به کمک ایل مافی به دست آمد، زکی خان، دو برادر را در حکومت با هم شریک کرد ولی عملاً خود فرمانروای بی چون و چرای ایران شد. (غفاری، ۱۳۶۹، ۴۷۹ و ۴۸۱؛ نامی، ۱۳۶۸، ۲۹۱ و ۲۲۰)

پس از مدت کوتاهی علی مرادخان در اصفهان شورش کرد. زکی خان که خود علی مرادخان را برای سرکوب شورش‌های نواحی زنجان، و دیگر مناطق مرکزی و غربی ایران فرستاده بود، حالا باید برای سرکوب او لشکرکشی می‌کرد. پس به همین علت تمام مردان شیراز را از پیر و جوان گردآورده و به طرف اصفهان حرکت کرد. در رسیدن به نواحی ایزدخواست مردم این شهر را به خاطر عدم تلاش برای جلوگیری از دستبرد سربازان علی مرادخان به مالیات ارسالی مردم اصفهان به دربار، مورد بازخواست قرار داد و عده ای از بزرگان این شهر را با زجر تمام به قتل رساند. در میان خاطیان، یکی از سادات مشهور شهر قرار داشت که زکی خان وی را مسئول اصلی تمام مسائل می‌دانست. به این علت بعد از قتل او، زن و دخترش را به سربازان ایل مافی داد که هر طور می‌خواهند با آنها رفتار کنند. (کاشانی، ۱۴۰۴، ۴۳۳ و ۴۳۴) همین اعمال زشت خان زند باعث نفرت افراد ایل مافی از او شد پس آنها با تأیید بزرگان خود، نقشه قتل زکی خان را طرح کردند. به گفته نویسنده گلشن مراد، زکی خان نیز پنهانی در پی از میان بردن بزرگان ایل مافی بود. این نویسنده علت آن را این گونه بیان کرده:

«[ایل مافی] در میانه امثال و اقران صاحب اسم بزرگ و همیشه در صف جرأت مشهور به میانه ترک و تاجیک بودند و از جمله در وقت شورش شیراز و قتل و گرفت و گیر امرای زند کارهای سترک نمود و زکی خان نظر به مردانگی و شجاعت [ی] که به رأی العین از ایشان و آن جماعت را منشأ اثر یافته بود، روی توجه و التفات از ایشان برتافته باطناً همت بر افنا و اعدام آن جماعت گماشته و این معنی را به وقت فرصتی محول داشته بود». (غفاری، ۱۳۶۹، ۴۸۱)

ولی افراد ایل مافی پیش دستی کردند. بزرگانی همچون خانعلی خان و رضاخان خود را به خیمه بی‌نگهبان زکی خان رساندند [زکی خان به علت جسارت و تهور ذاتی از قراردادن نگهبان به در خیمه و بارگاه خود ممانعت می‌کرد] و با شلیک گلوله ای به وسط سینه اش، وی را کشته و سرش را از تن جدا کردند. مدت سلطنت زکی خان ۱۰۰ روز بود و سال قتلش ۲۹ جمادی الاول ۱۱۹۳ هـ ق است. بعد از زکی خان حکومت به ابوالفتح خان زند رسید. (همانجا؛ علی رضا شیرازی، ۱۳۶۵، ۳۷؛ میرزا محمد کلانتر فارس، ۱۳۶۲، ۷۳)

شورش اول الله قلی خان زنگنه

حکمران مقتدر کرمانشاهان، هنگامی که ایران بعد از مرگ کریم خان در هرج و مرج و آشوب به سر می‌برد، به یکی از مخالفان زندیه به نام ذوالفقارخان افشار پیوست. علت همراهی خان زنگنه با ذوالفقارخان به

درستی مشخص نیست، به نظر می رسد قدرت و حشمت او به درجه‌ای رسیده بود که تلاش می‌کرد سلطنت ایران را در اختیار بگیرد و پیوستن به ذوالفقار خان را برای محک زدن قدرت بازماندگان کریم خان لازم می‌دید تا اگر در این راه شکست خوردند، گناه شورش را به گردن ذوالفقارخان بیندازد. در واقع الله قلی خان با توجه به پیشینه خانوادگی و همچنین حمایت و پشتیبانی ایلات و طوایف متعدد کرمانشاهان از وی، خود را شایسته فرمانروایی بر ایران می‌دانست و خاندان زندیه را بسی کم اهمیت تر از اجداد خود تصور می‌کرد.

عبدالطیف شوشتری که چندسال قبل از شورش الله قلی‌خان به کرمانشاهان سفر کرده است در مورد اقدامات خان زنگنه که باعث احساس بزرگی در وی شده بود، بیان داشته: الله قلی خان زنگنه حاکم کرمانشاهان است.

«احوال این سلسله و علو همت آن خاندان بر ارباب بصایر پوشیده نیست، از اعظام ایران اند. خان معظم فرمانفرمایی با اقتدار و در ضبط و نسق مملکت یگانه روزگار بود. به عدالت و شجاعت، مظهر لطف و قهر باری و مؤید به تأییدات کردگاری، و الحق از شجاعان و مستعدان زمان بود. با اینکه در آن نواحی همیشه از دستبرد اشرار الوار که گردن به قلاده فرمان کسی نمی‌دهند، بی انتظامی شیوع و در اکثری از ازمه فتنه و آشوب به وقوع می‌آید، و هنگام فرصت رومیان [عثمانی‌ها] کم فرصت نیز که آن مرز و بوم را بئس الجارند، دست تطاول دراز و به تاخت و تاز قری و دیهات و تخریب مزارع مردم را پریشان احوال دارند، در عهد او از بیم مهابتش فتنه انگیزان بومی و رومی سر در زاویه خمول کشیده، رعایا و برابا در مهد امن و آسایش بودند...» (شوشتری، ۱۳۶۳، ۱۷۶)

ذوالفقارخان در زمان کریم خان حاکم خمسه (زنجان) و نواحی آن بود. بعد از مرگ او از فرصت استفاده کرده و سرزمین‌های اطراف محل حکمرانی خود را در اختیار گرفت. او قصد تصرف اصفهان را داشت، بنابراین بعد از فتح همدان موافقت الله قلی خان زنگنه را برای همکاری جلب کرد. خان کرمانشاهان سپاه مجهز و پول کافی را در اختیار ذوالفقارخان گذاشت و برای کمک به او تمام امکانات خود را به کار گرفت. از سوی دیگر علی مرادخان، حاکم اصفهان، بعد از کشته شدن زکی خان و خلاص شدن از تهدید او، برای مقابله با سپاه متحد ذوالفقارخان و الله قلی خان از اصفهان خارج شد. دو سپاه در حوالی اصفهان با هم درگیر شدند که بعد از نبردی سخت و طاقت فرسا، پیروزی با نیروی زندیه بود. ذوالفقارخان بعد از شکست

به طرف زنجان فرار کرد ولی توسط طرفداران هدایت الله خان، حاکم گیلان، دستگیر و به دستور علی مرادخان کشته شد. (غفاری، ۱۳۶۹، ۴۶؛ نامی، ۱۳۶۸، ۲۲۹-۲۳۱)

بعد از خاتمه کار ذوالفقارخان، خان زند قصد تنبیه و سرکوب متحد او، الله قلی خان را داشت که خان زنگنه با درک این موضوع و همچنین برای جلوگیری از تجاوز نیروهای زندیه به کرمانشاهان، خود را به اردوی علی مرادخان رساند و طلب عفو گناهانش را داشت. ابوالحسن غفاری در مورد واکنش علی مرادخان می نویسد:

«نواب جهانبان کشورستان به مؤاخذات اعمالی که از او پیوسته بود اراده قتل او فرمودند. آخرالامر به استشفاع هدایت الله خان، حاکم گیلان، از سرخون او گذشته^(۲) و نظر به جنایاتی که به سبب دوستی با ذوالفقارخان از وی صادر شده بود [اموال] او را مصادره فرمود، محصلان شدید به جهت وصول و ایصال اموال او به کرمانشاهان فرستاد.» (غفاری، ۱۳۶۹، ۴۹۶)

علی مرادخان بعد از این وقایع حاجی علی خان زنگنه عموی الله قلی خان را به حکومت کرمانشاهان منصوب کرد و خود الله قلی خان را در اردو تحت نظر قرار داد ولی بعد از مدتی همه گناهان او را بخشید و به لقب امیرالامرای و رکن الدوله مفتخر کرد. الله قلی خان دوباره حکومت کرمانشاهان را به دست آورد، اما چون بعد از بخشش، همواره در کنار علی مرادخان بود و مورد مشورت وی قرار می گرفت، حاجی علی خان را از طرف خود به عنوان نایب الحکومت این شهر تعیین کرد. (همان، ۴۹۷)

کمک به علی مرادخان زند

زمانی که علی مراد خان مشغول سرکوب شورش ذوالفقارخان و الله قلی خان بود، صادق خان زند، برادر کریم خان و فاتح بصره، باتوجه به اقبال عمومی مردم شیراز نسبت به وی، شهر را تصاحب کرد و با کنار زدن پسران کریم خان فرمانروای مطلق ایران شد. (علی رضا شیرازی، ۱۳۶۵، ۳۹)

علی مرادخان این امر را قبول نکرد و برای بازپس گیری اصفهان و برکنار کردن صادق خان با سپاه فراوانی از زنجان حرکت کرد. او به آسانی اصفهان را تصرف کرد، اما نیروهایی که به سرداری صیدمرادخان و طاهرخان برای تصرف به شیراز فرستاده بود، در راه از سپاه صادق خان شکست خورده و پراکنده شدند. بدین ترتیب علی مرادخان مجبور شد به کرمانشاهان و همدان فرار کند تا به کمک نیروهای عشایری این مناطق که تحت فرمان الله قلی خان بودند، برای پیکار جدید آماده شود. حکمران کرمانشاهان درخواست

کمک او را قبول کرد و از تمام نیروهای ایلی تحت فرمانش از جمله زنگنه، کلهر و وند نیروهای زیادی را فراهم آورد. نویسنده گلشن مراد در این باره آورده:

«رکن الدوله الله قلی خان زنگنه... لازمه خدمتگزاری به عمل آورده و با چاکران این دولت نهایت دوستی و وفاداری ظاهر کرده به مراسم خدمتکاری پرداخت و کل لشکر سواره و پیاده کرمانشاهان و توابع را که همگی در حوزه فرمان و تابع امر و نهی آن خاقان رفیع الشان بودند جمع آوری نموده به موکب همایون و معسکر ظفر مقرون ملحق ساخت»
(غفاری، ۱۳۶۹، ۵۳۷)

بعد از جمع آوری سپاه، علی مرادخان با شصت هزار نفر عازم شیراز شد. (گلستانه، ۲۵۳۶، ۳۴۶؛ سلطانی، ۱۳۷۳، ۲۶۲/۳) در حوالی این شهر پس از چند نبرد با سپاهیان صادق خان، آنها را شکست داد و قلعه مستحکم آن را محاصره کرد. او همچنین توانست با حيله و چرب زبانی جعفرخان، پسر صادق خان و برادر مادری خود را با اهدافش همراه و الله قلی خان را به استقبال او بفرستد. (غفاری، ۱۳۶۹، ۵۸۷) بعد از پیوستن جعفرخان، قدرت نیروهای علی مرادخان بسیار بالا رفت و روحیه سپاهیان شیراز تضعیف شد. سرانجام بعد از محاصره چند ماهه شیراز، به کمک نیروهای کرمانشاهان این شهر تسخیر شد. علی مرادخان هنگام ورود به شیراز به هیچ یک از فرزندان صادق خان و کریم خان رحم نکرد، عده‌ای را کور و بقیه را از دم تیغ گذراند. صادق خان نیز خودکشی کرد. (نامی، ۱۳۶۸، ۲۴۳)

آخرین حمله علی مرادخان به غرب

فرمانروای ایران بعد از تسلط کامل بر قدرت، پایتخت را از شیراز به اصفهان منتقل کرد و به پاس خدمات الله قلی خان و سپاهیان کرمانشاهان در کمک به تصاحب تاج و تخت ایران، خان زنگنه را در صدر بزرگان دربار قرار داد.

خان زند در آن برهه از زمان با دو مشکل اساسی روبه رو بود. اولی شورش قاجارها در شمال ایران به رهبری آقا محمدخان قاجار بود و دیگر خودسری خسروخان، والی کردستان، پرداختن به بحث قاجار خارج از حدود این تحقیق است ولی در مورد دومی که با حوادث کرمانشاهان مربوط است، باید گفت، خسروخان با عبدالله پاشا پسر حاکم بابان متحد شده بود و از حکومت مرکزی تمکینی نداشت، به همین دلیل علی مرادخان برادرش، جعفرخان را برای سرکوب آنها به نواحی غربی ایران فرستاد. در این بین عبدالله پاشا با پدرش، محمدپاشا اختلاف پیدا کرد و بی توجه به متحدش خسروخان، به دربار اصفهان پناه برد. خان زند

هم در نواحی سنقر کرمانشاهان برای اسکان او و ایل همراهش، منطقه‌ای را مشخص کرد و به عباسقلی خان حاکم سنقر دستور داد که لوازم و امکانات مورد نیاز آنها را فراهم کند، ولی عبدالله پاشا پاس نعمت را ننگه نداشت و عباسقلی خان را به دلیل دشمنی دیرینه کشت، بعد هم سر به شورش برداشت. با نزدیک شدن جعفرخان به سنقر، پاشای شورشی که توان مقابله را در خود نمی‌دید، ایل و افرادش را برداشته و به قلعه چوالان در سلیمانیه فرار کرد. خسروخان متحد او نیز که از یک طرف با دشمنی برادرش رضاقلی خان روبه رو بود و از طرف دیگر حمله سپاه زندیه را نزدیک می‌دید، به دربار اصفهان پناهنده شد و تقاضای عفو گناهانش را کرد. علی مرادخان به شفاعت رکن الدوله الله قلی خان زنگنه، حاکم کردستان را بخشید و مورد احترام قرار داد. (غفاری، ۱۳۶۹، ۲۵۰-۲۵۲)

هر اندازه پادشاه زندیه در سرکوب شورشیان نواحی غربی و مرکزی ایران موفق بود، از عهده شورش شمال برنیامد و سرانجام نیز بعد از شکست سپاهیان در مازندران از قاجارها، برای تجدید قوا به اصفهان آمد ولی اجل مهلتش نداد و در نواحی مورچه خورت درگذشت. تاریخ مرگ او بیست و هشت صفر سال ۱۱۹۹ هـ ق و مدت سلطنتش سه سال بود. (علی رضا شیرازی، ۱۳۶۵، ۴۸)

حکمرانی جعفرخان زند (۱۱۹۹-۱۲۰۱ هـ ق)

جعفرخان زند بعد از اطلاع از مرگ برادرش، علی مرادخان، به اصفهان آمد و با حمایت بزرگان این شهر به تخت سلطنت نشست. او به درخواست امرای فارس و بزرگانی همچون حاجی ابراهیم کلانتر و علی قلی خان کازرونی و... دوباره پایتخت را به شیراز منتقل کرد و در پناه دیوارهای محکم این شهر به حکمرانی پرداخت. (همان، ۴۹-۵۱)

پادشاه جدید زندیه از قدرت و رشادت علی مرادخان بی بهره بود و علی رغم زور بازو و جثه قوی، به شخصی ترسو و بی‌اراده معروف بود. به همین دلیل بزرگان و حاکمانی که هریک در منطقه خود فرمانروایی می‌کردند، بعد از اینکه از زیر سلطه علی مرادخان خلاص شدند، به جعفرخان اعتنایی نداشتند.

به این ترتیب سراسر ایران را خودسری و آشوب فراگرفت. علاوه بر آقامحمدخان که همیشه یک رقیب خطرناک بود، خسروخان، والی کردستان و الله قلی خان، حاکم کرمانشاهان به اتفاق هم ادعای پادشاهی داشتند. (آصف، ۱۳۵۲، ۴۵۰) این دو ابتدا باید تکلیف سروری در غرب ایران را مشخص می‌کردند، بعد به تصرف بقیه مناطق ایران می‌پرداختند. پس در اواخر سال ۱۱۹۹ هـ ق همه مقدمات برای جنگ میان کرمانشاهان و کردستان فراهم شده بود.

جنگ کرمانشاهان و کردستان

مهم‌ترین محرک جنگ میان الله قلی خان زنگنه، حکمران کرمانشاهان و خسروخان اردلان، والی کردستان را می‌توان وجود نیروهای ناراضی پناهنده نزد هر دو حکمران دانست. حضور سربازان کلهر در میان اردلان‌ها و وجود افرادی همچون محمدرشید بیگ، وکیل کردستان در کرمانشاهان آتش جنگ را شعله‌ورتر کرده بود. (بهبهانی، ۱۳۷۰، ۱۵۵)

محمدرشید بیگ مزبور فردی چرب زبان و سیاست‌مدار بود که به دلیل اختلاف با خسروخان، به همراه خانواده خود به دربار الله قلی خان زنگنه پناهنده شد و با تمام توان حاکم کرمانشاهان را تحریک به جنگ با خسروخان کرد. الله قلی خان نیز همان‌طور که قبلاً گفته شد، سودای پادشاهی داشت، پس بدون تأمل زیاد از تمام ایلات کرمانشاهان و سرحدات خاک عثمانی نزدیک به بیست هزار سرباز را گردآوری کرد و با کوکبه شاهی و توپخانه به طرف کردستان حرکت کرد. در طرف مقابل خسروخان که مواضع تدافعی داشت هفتصد و چهل نفر از سپاهیان کردستان را جمع‌آوری و به مقابله شتافت.^۳

در حوالی سنندج پیش‌قراولان کرمانشاهان به فرماندهی محمدرشیدبیگ و نصیربیگ کلیایی از پیش‌قراولان کردستان شکست خوردند و با برجای نهادن غنایم و دادن تعدادی اسیر، عقب‌نشینی کردند. این شکست روحیه سربازان کردستان را تقویت و ترس و واهمه را در اردوگاه نیروهای کرمانشاهان ایجاد کرد. روز بعد دو سپاه با تمام قدرت در مقابل یکدیگر صف‌آرایی کردند. الله قلی خان وقتی که از تعداد کم سپاه کردستان مطلع شد، به محمدرشیدبیگ گفت: «از این مشت خاک چه آید، که اگر همه دریای آتش باشد» در واقع همین غرور والی کار دستش داد و بدون هماهنگی لازم فرمان حمله را صادر کرد. فرماندهان کردستان از روی عقل و تدبیر در حمله قدری درنگ کردند که قشون کرمانشاهان کاملاً پیش آمده و وارد اردوگاه نیروهای کردستان شدند. الله قلی خان نیز با دو هزار سوار پیشروی کرد و تا نزدیکی اردوگاه آمد. در این هنگام حمله سپاهیان کردستان شروع شد و جنگ سختی میان دوطرف درگرفت. در بحبوحه جنگ رضابیک کلهر که جلودار مخصوص خسروخان بود به شخص الله قلی خان برخورد کرد و با یک حمله او را از اسب به زیر انداخت. رضابیک بلافاصله پیاده شد و سر والی را از تن جدا کرد. سپاهیان کرمانشاهان بعد از مشاهده این حادثه پراکنده شدند و هریک مسیر بازگشت را در پیش گرفتند که البته با تعقیب نیروهای کردستان تعداد زیادی از آنها کشته و اسیر شدند. رضابیک کلهر، سربریده خان زنگنه را رجزخوان زیر پای اسب والی کردستان انداخت ولی خسروخان از این حرکت زشت او خشمگین شد و با تندوی وی را مورد

خطاب قرار داد. خسروخان نظر به بزرگی و جوانمردی الله قلی خان دستور داد که جسد او را با احترام دفن کنند و محمدرشیدبیک وکیل را که اسیر شده بود، آزاد کرد. تمام اسباب و اثاثه و توپخانه و جواهرات حکمران کرمانشاهان نیز به کردستانی‌ها رسید. (غفاری، ۱۳۶۹، ۷۰۱ و ۷۰۲؛ سنندجی، ۱۳۶۶، ۱۶۰-۱۶۴؛ مردوخ، ۱۳۷۹، ۳۶۵-۳۶۸) بدین ترتیب الله قلی خان زنگنه در اولین اقدام خود در راه پادشاهی متوقف شد و حتی نتوانست جان خود را نجات دهد.

حکمرانی حاجی علیخان زنگنه

بعد از کشته شدن الله قلی خان، عموی وی، حاجی علیخان از طرف خسروخان به عنوان حکمران کرمانشاهان تعیین شد. حکمران جدید نیز برای قدردانی، تمام خزاین رمه‌ها و اسباب و اثاثه الله قلی خان را که بالغ بر صد هزار تومان ارزش داشت به گماشتگان خسروخان تسلیم کرد. (سنندجی، ۱۳۶۶، ۱۶۵؛ مردوخ، ۱۳۷۹، ۳۶۸)

در واقع خسروخان با درایت و بینش متوجه شد که با وجود بزرگان زنگنه و تبعیت ایلات و طوایف از آنها، نمی‌تواند شخصی غیر از خود زنگنه‌ها را به حکمرانی کرمانشاهان انتخاب کند چون در غیر این صورت قطعاً با نافرمانی مردم کرمانشاهان و شورش آنها مواجه می‌شد.

حاجی علی خان مزبور مردی کارآزموده و دیندار و خدا ترس بود. (بیگلری، ۱۳۷۴، ۳۴) او با قدرت توانست در آن اوضاع پرالتهاب آرامش را به مقر حکمرانی خود بازگرداند و ادامه دهنده راه الله قلی خان در شکوفایی کرمانشاهان باشد.

شوشتری در مورد شخصیت حاجی علی خان می‌نویسد:

«وی از نیکان و پارسایان جهان و در عداد مستعدان بود. صحبت علما و دانشمندان را طالب و به تحقیقات مطالب علمی و نکات شعری راغب و وی را از خوبان جهان یافتم. با همه جمعیتی که داشت، هرگز چیزی از فرایض و سنن از وی فرو گذاشت نمی‌شد. متعهد و شب زنده دار و در ادای زکوه و حقوق مشروع و رعایت ارباب استحقاق توفیق آثار بود...» (شوشتری، ۱۳۶۳، ۳۴)

خان زنگنه حکمران مورد تأیید آقامحمدخان قاجار نیز بود. وی بعد از مرگ جعفرخان زند و افول قدرت زندیه و در مناطق غربی، تابعیت خان قاجار را پذیرفت. (بیگلری، ۱۳۷۴، ۳۴)

۲-۳ یورش جعفرخان به غرب و پایان کار او

فرمانروای زندیه زمانی که با شورش دو حکمران کرمانشاهان و کردستان روبه رو شد، تصمیم گرفت به غرب ایران لشکرکشی کند ولی قبل از اعزام سپاه، یکی از شورشیان که حکمران کرمانشاهان بود، به وسیله حکمران کردستان از بین رفت و اینک خان زند با یک حاکم قدرتمند روبه رو بود که او را مسبب مرگ الله قلی خان نیز می دانست. خسروخان به افراد و کارگزاران مالیاتی جعفرخان اهمیتی نمی داد و هر بار که به شیراز احضار می شد، از آن تخطی می کرد. بنابراین نیروهای زندیه با تجهیزات فراوان برای سرکوبی او حرکت کردند. آنها ابتدا همدان را از دست اسماعیل خان زند آزاد کردند. اسماعیل خان مزبور از دشمنان جعفرخان بود که بعد از شکست در همدان، به کردستان پناه برد. خسروخان ابتدا تلاش کرد با ابراز وفاداری به جعفرخان، سپاه زندیه را از حمله به کردستان باز دارد، اما این حربه کارگر نیفتاد و جعفرخان اصرار به فتح کردستان داشت. پس نبرد میان دو سپاه در منطقه بهار همدان اتفاق افتاد. اگرچه ابتدا پیروزی با سپاهیان زندیه بود ولی به علت بی ثباتی جعفرخان و ترس از شکست و برباد رفتن خزانه پادشاهی، از میدان نبرد فرار کرد و سپاهیان نیز با دیدن فرار او، پراکنده شدند. جعفرخان تا اصفهان عنان نکشید. در این شهر نیروهای پراکنده اش دسته دسته به او پیوستند. خان زند قصد تدارک حمله مجدد را داشت که به علت شورش در شیراز از این حمله دست کشید و به شیراز رفت. (غفاری، ۱۳۶۹، ۷۰۹-۷۱۲؛ نامی، ۱۳۶۸، ۲۸۴-۲۸۸)

خسروخان اردلان بعد از این پیروزی بزرگ به تسخیر شهرهای ملایر، بروجرد، تویسرکان، کزاز، فراهان و گلپایگان پرداخت. وی در گلپایگان قصد حمله به اصفهان و اتمام کار جعفرخان را داشت که بنا به توصیه برخی از مشاورانش یک باره از فکر پادشاهی و کشورگیری خارج شد. شاید هم بعد از شکست دادن جعفرخان توان مقابله با رقیب سرسخت تر آقامحمدخان قاجار را در خود نمی دید. بنابراین تمام اسیران زندیه و گرفتاران سایر ولایات را با جواهرآلات سلطنتی و توپخانه برای خان نیرومند قاجار فرستاد و بعد از پذیرفتن تابعیت او، به کردستان برگشت. (مردوخ، ۱۳۷۹، ۲۶۹)

جعفرخان زند در حالی که با خطر محاصره شیراز از طرف قاجارها روبه رو بود، در بستر بیماری توسط چند نفر از مخالفانش کشته شد و صیدمرادخان برای مدت کوتاهی جانشین او می شود. (هدایت، ۱۳۸۰، ۷۳۲۲ و ۷۳۲۳)

کمک نیروهای ایلی کرمانشاهان به لطفعلی خان

هنگامی که جعفرخان کشته شد، پسرش لطفعلی خان مشغول سروسامان دادن به اوضاع آشفته جنوب ایران بود. صیدمرادخان چون از رشادت و دلاوری لطفعلی خان آگاه بود، بلافاصله پس از رسیدن به قدرت، علی همت خان کلیایی از ایل کلیایی کرمانشاهان را برای کشتن او به نواحی جنوب اعزام کرد. در این لشکرکشی ایلاتی از کرمانشاهان همچون بیگوند، باجلان و نانکلی و کلیایی در کنار علی همت خان بودند. (سلطانی، ۹۱۹/۱۳۷۲، ۲)

از طرف دیگر لطفعلی خان با آگاهی از کشته شدن پدرش به تکاپوی بازپس‌گیری فرمانروایی زندیه افتاد. او در این راه از شیخ نصر و امیرعلی خان حیات داودی حاکم بندر ریگ کمک خواست. آنها نیز سپاهانی از اعراب جنوب را در اختیارش قرار دادند. همچنین نیروهایی از ایل زنگنه و دشتستانی به لطفعلی خان پیوستند و او آماده نبرد با سپاهیان اعزامی صید مرادخان شد.

علی همت‌خان کلیایی بعد از رسیدن به سپاه لطفعلی خان به جای مقابله با آنها، به همراه تمام نیروهایش به خان زند پیوست. ظاهراً خان کلیایی در زمان جعفرخان از سوی او حاکم کازرون بوده است به همین دلیل ارادت خاصی به جعفرخان و پسرش داشت. بعد از پیوستن نیروهای ایلی کرمانشاهان و دیگر ایلات شیراز به لطفعلی خان، تمامی سپاهیان اعزامی صیدمرادخان در مقابل آنها مغلوب شدند و سرانجام او با حمایت بزرگان شیراز به سلطنت رسید. صیدمرادخان حاکم چندماهه شیراز نیز به همراه خانواده و تمام هوادارانش کشته شد. (نامی، ۱۳۶۸، ۳۱۷-۳۱۹؛ سلطانی، ۹۱۹/۱۳۷۲، ۲)

حمله اسماعیل خان زند به کرمانشاهان

اسماعیل خان زند از زمان حمله جعفرخان به غرب، در پناه خسروخان روزگار می‌گذراند و تمام ملزومات آسایش او توسط والی کردستان فراهم آمده بود، اما خان زند فرد ناآرامی بود و همیشه در پی دست‌آویزی برای قدرت یابی می‌گشت، بنابراین گروهی از اجامره و اوباش ترک و کرد و قزلباش را به دور خود جمع کرده و به کرمانشاهان یورش آورد. حاجی علی خان حاکم این شهر بیشتر از آنکه فردی جنگجو و نظامی باشد، شخصیتی علمی و مذهبی داشت به همین دلیل قدرت رویارویی با سپاه اسماعیل‌خان را نداشت و پشت دیوارهای کرمانشاهان تحت محاصره قرار گرفت. حاکم وقتی که احتمال تصرف شهر را زیاد دید، به ناچار از آقامحمدخان قاجار درخواست کمک کرد و با این کار، خود را تحت تابعیت او قرار داد. آقامحمدخان قاجار طی نامه‌ای خسروخان را به کمک حکمران کرمانشاهان فرستاد و به او دستور داد که با کمک حاجی علی خان حمله اسماعیل خان را دفع کند. خسروخان قبل از رسیدن نامه خان قاجار با هزار

سوار به کمک حاجی علی خان شتافت. ظاهراً خان زنگنه او را نیز به کمک طلبیده بود. بعد از رسیدن نیروهای کردستان، اسماعیل خان دست از محاصره کشید و چند روزی را به کوه بیستون پناه برد و منتظر بازگشت کردستانی‌ها ماند که دوباره شهر را محاصره کند. خسروخان و حاجی علی‌خان که اینک به هم پیوسته بودند، نقشه اسماعیل خان را درک کردند. بنابراین والی قدرتمند کردستان با ترکیبی از نیروهای کردستانی و کرمانشاهی به تعقیب خان آشوب طلب زند رفت. در پی تعقیب چندروزه، سرانجام دو سپاه در نواحی بیلوار باهم درگیر شدند^۴ و پس از نبرد سختی سپاه ناهمگون اسماعیل خان شکست خورد و غنایم زیادی نصیب نیروهای مشترک خسروخان شد. (سندجی، ۱۳۶۶، ۱۷۰ و ۱۷۱؛ مردوخ، ۱۳۷۹، ۳۷۰)

بدین ترتیب آخرین تلاش‌های یکی از افراد خاندان زندیه برای کسب قدرت در مناطق غربی به ویژه کرمانشاهان با شکست مواجه شد و این ایالت تسلط قاجارها را پذیرفت.

عدم تمکین ایلات کرمانشاهان نسبت به آقامحمدخان

آقامحمدخان قاجار تا زمان مرگ علی مرادخان زند، جرأت تهاجم به مناطق مرکزی و غربی ایران را نداشت و حتی در مناطق شمالی و حوزه حکمرانی خود در حالت تدافعی قرار داشت ولی هنگامی که دست اجل علی مرادخان را به کام مرگ کشاند، راه برای نفوذ قاجارها به تمام مناطق ایران باز شد. آنها در سال ۱۱۹۹ هـ.ق. به اصفهان هجوم آوردند و بعد از تصرف شهر، جعفرخان مجبور شد به شیراز فرار کند. آقامحمدخان پس از تسلط بر اوضاع اصفهان، دستور داد بعضی از ایلات آن ناحیه به مازندران تبعید شوند. در کنار ایلاتی مانند زند هزاره، افشار و ... مهم ترین آنها ایل مافی بود که در زمان کریم خان از کرمانشاهان کوچ کرده و در این مناطق ساکن شده بودند. (نامی، ۱۳۶۸، ۲۷۰)

برای افراد ایل مافی تبعید به مازندران و اطاعت از دستورات خان قاجار غیرقابل قبول بود به همین علت آنها در میان راه، به طرف زادگاه خود کرمانشاهان روی آوردند. آقامحمدخان بعد از اطلاع از این موضوع، سپاه قدرتمندی را به فرماندهی برادر خود مرتضی‌قلی‌خان، برای سرکوبی آنها فرستاد. نیروهای مافی به کمک دیگر ایلات تبعیدی که آنها نیز به طرف کرمانشاهان آمده بودند، در مقابل لشکر قاجار قرار گرفتند. بعد از نبرد سنگینی که میان دو سپاه روی داد، قاجارها شکست خوردند و افراد و ایلات همراه آنها پراکنده و متفرق شدند. آقامحمدخان نیز اصفهان را رها کرد و در تهران متحصن شد و خطر تهدید شیراز برای مدتی برطرف شد. ایلات و طوایفی که در کرمانشاهان از سپاه شکست خورده قاجارها جدا شده بودند و ایلات

تبعیدی غیرکرمانشاهی دوباره به شیراز آمدند و مورد لطف جعفرخان زند قرار گرفتند و در اطراف شیراز اسکان داده شدند. (نامی، ۱۳۶۸، ۲۷۴ و ۲۷۵؛ هدایت، ۱۳۸۰، ۷۲۹۰)

عدم تمکین ایل مافی نسبت به آقامحمدخان، آخرین نافرمانی ایلات کرمانشاهان نبود؛ ایل کلهر و برخی از خانوارهای ایلات کلیایی و نانکلی و... در جریان تصرف شیراز از سوی سپاه آقامحمدخان، به همراه خانواده لطفعلی خان به استرآباد تبعید شدند ولی آنها نیز از دستور سرپیچی کردند و با تغییر مسیر به کرمانشاهان آمدند. خان قاجار این بار به علی همچون جلوگیری از درگیری این ایلات با ترکمانان استرآباد و تضعیف جبهه شمالی و اینکه به نیروی ایلات کرمانشاهان در برابر تهاجمات آتی عثمانی‌ها احتیاج داشت، این نافرمانی را با دید اغماض نگریست (سلطانی، ۱۳۷۲، ۶۲۵/۲). در نهایت با استقرار قدرت قاجاریه بر سراسر ایران، ایلات و طوایف کرمانشاهان نیز خواه ناخواه از این قدرت جدید تبعیت کردند.

نتیجه

کرمانشاهان در تحولات سیاسی و نظامی دوره‌ی جانشینان کریم خان زند نقش پر رنگی داشت. این ایالت با توجه به وجود ایلات و طوایف متعدد با توان نظامی بسیار بالا در آن، در طول این دوره ۱۵ ساله (از سال ۱۱۹۳ - ۱۲۰۸ هـ ق) برای حاکمان زندیه منطقه‌ای در خور توجه بود. از سوی دیگر حاکمیت فردی قدرتمند همچون الله قلی خان زنگنه بر کرمانشاهان که تمام ایلات و طوایف منطقه تابع وی بودند نیز خطری بالقوه برای آنها محسوب می‌شد بخصوص که او بعد از مرگ کریم خان زند همواره ادعای پادشاهی بر ایران را داشت. بنابراین جانشینان کریم خان زند ابتدا درصدد بودند که با سرکوب قدرت طلبی الله قلی خان، وی را مطیع خود کنند و بعد نیز با نزدیک شدن به او از توان نظامی نیروهای پر شمارش برای شکست رقبای خود که بیشتر در میان خاندان زندیه بوده استفاده کنند. به طوری که علی مراد خان زند از این حربه علیه صادق خان زند، حاکم شیراز بهره برد و توانست با کمک نیروهای تحت امر الله قلی خان بر تخت سلطنت تکیه زند. حاکم کرمانشاهان نیز تا زمانی که علی مراد خان فرمانروای ایران بود به او وفادار ماند و از شورش مجدد خودداری کرد.

ایلات و طوایف کرمانشاهی ساکن شیراز هم که از زمان کریم خان زند به این منطقه آمده بودند با توجه به اینکه خارج از حوزه‌ی قدرت الله قلی خان قرار داشتند، خودسر عمل می‌کردند و با لحاظ کردن منافع خود به طرف‌های درگیر خاندان زندیه می‌پیوستند. بنابراین می‌توان استنباط کرد که کرمانشاهان در این دوره بیشتر از بُعد نظامی و شورش‌های حاکم آن مورد توجه فرمانروایان زندیه قرار گرفته بود.

پی نوشت

۱. ایل مافی‌وند از ایلات وند ساکن کرمانشاهان بوده است که این ایلات تابع ایل بزرگ زنگنه بودند. نویسنده کتاب مجمل التواریخ ایلات وند را اینگونه معرفی می‌کند:

«ایلات وند سوای ایلات زنگنه و کلهر که چند نفر تیره‌ی عظیم‌اند و با ایلات زنگنه متفق و مشهور به وند می‌باشند به موجب تفصیل ذیل است و جمیع آنها سپاهی و صاحب دولت‌اند و هر فرقه‌ی از آنها بخطابی موسوم و در آخر خطاب وند ملحق است به طریق مرقوم ذیل: احمد وند، کاکاوند، قلی علی وند، جلال وند، جلیل وند، مافی وند، بهتولی وند، قوریه وند، خلیل وند، خواجه وند، زبیره وند، نانکلی وند، بوجول وند.» (گلستانه، ۲۵۳۶، ۱۵۸)

۲. نویسنده تاریخ مردوخ معتقد است، علی مرادخان به تقاضای خسروخان، والی کردستان، خان شورشی زنگنه را مورد عفو قرارداد ولی باتوجه به اینکه ابوالحسن غفاری تاریخ نویس رسمی دربار علی مرادخان است، گفته وی به حقیقت نزدیکتر است. (مردوخ کردستانی، ۱۳۷۹، ۳۶۱)

۳. تعداد هفتصد و چهل نفر که از طرف تمام وقایع نگاران کردستانی ذکر شده است، اغراق آمیز به نظر می‌رسد چون که خسروخان با آن همه نیروی ایلی و عشایری که در اختیار داشته، به راحتی قادر بوده پنج شش هزار نفر را برای جنگ بسیج کند.

۴. نویسنده تاریخ مردوخ، محل درگیری دو سپاه را سیلاخور لرستان ذکر می‌کند. (مردوخ کردستانی، ۱۳۷۹، ۳۷۰)

منابع

آصف، محمد هاشم، (۱۳۵۲). *رستم التواریخ*، به اهتمام محمد مشیری، چ ۲، تهران، بی‌نا.
بهبهانی، آقا احمد بن محمد علی، (۱۳۷۰). *مرآت الاحوال جهان نما*، مقدمه و تصحیح علی دوانی، تهران، امیرکبیر.

بیگلری، هرمز، (۱۳۷۴). *تاریخ کرمانشاه در عصر قاجار*، با مقدمه میرجلال الدین کزازی، کرمانشاه، طاق بستان.

سندجی، میرزا شکر الله (فخر الکتاب)، (۱۳۶۶). *تحفه‌ی ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان*، تصحیح و حواشی حشمت الله طیبی، تهران، امیر کبیر.

سلطانی، محمدعلی، (۱۳۷۳). جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان، ج ۳، مقدمه عبدالحسین نوایی، تهران، مولف.

_____، (جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان) ایلات و طوایف کرمانشاهان، (۱۳۷۲). ج ۲، با مقدمه عبدالحسین نوایی، تهران، مولف.

شعبانی، رضا، (۱۳۷۸). مختصر تاریخ ایران در دوره‌ی افشاریه و زندیه، تهران، سخن.

شوشتری، عبداللطیف، (۱۳۶۳). تحفه العالم و ذیل التحفه، به اهتمام صمد موحد، تهران، کتابخانه طهوری.

شیرازی، ابن عبدالکریم علی رضا، (۱۳۶۵). تاریخ زندیه (جانشینان کریم خان زند)، مقدمه و تصحیح ارنست بییر، ترجمه مقدمه غلامرضا ورهرام، تهران، گسترده.

غفاری کاشانی، ابوالحسن، (۱۳۶۹). گلشن مراد، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، زرین.

غفاری کاشانی، قاضی احمد، (۱۴۰۴ هـ ق). تاریخ نگارستان، مصحح مرتضی مدرس گیلانی، تهران، نشر کتاب فروشی حافظ.

گلستانه، ابوالحسن بن محمدامین، (۲۵۳۶). مجمل التواریخ، ذیل زین العابدین کوهمره، به اهتمام مدرس رضوی، چ ۳، تهران، دانشگاه تهران.

میرزا محمد کلانتر فارس، (۱۳۶۲). روزنامه میرزا محمد، به اهتمام عباس اقبال آشتیانی، تهران، کتابخانه سنایی و کتابخانه طهوری.

مردوخ کردستانی، محمد، (۱۳۷۹). تاریخ مردوخ، تهران، کارنگ.

محمدی کلهر، آیت، (۱۳۸۲). سیری در تاریخ سیاسی کرد و کردهای قم، قم، پرسمان.

نامی، میرزا محمد صادق، (۱۳۶۸). تاریخ گیتی‌گشای، با مقدمه سعید نفیسی، چ ۴، تهران، نشر اقبال.

هدایت، رضا قلی خان، (۱۳۸۰). تاریخ روضه الصفاى ناصری، ج ۹، تصحیح جمشید کیان فر، تهران، اساطیر.

Study on scientific personality and dimensions of French Orientalist,

Silvestre de Sacy (1758-1838 A.D)

Esmāeel Ćangizi Ardahāii¹

Sayyed Mohammad Ahmadi Tabātabāii²

Majid Menhāji³

Abstract:

The 18th and 19th centuries were the pick of colonialist countries efforts to obtain the new colonies, therefore sciences like oriental studies were very highly regarded by these countries. And also, in this regard, many companies formed and several books published in these countries, leading to a growth in oriental Studies. Sylvester de Sacy was one of these faces he created a certain methods for learning Oriental languages, he devote his life to teaching, writing and publishing books, he is considered one of the founders of the scientific oriental Studies, the one orientalist who redefined the borderlines and subjective of oriental studies anew. In this paper we are trying to review the biography, works, responsibilities, scientific and religious method of de Sacy.

Keywords: de Sacy, oriental Studies, Colonialism, France, Iran, the Arab.

¹ . Assistant Professor of History at Kharazmi University.

Ardeha1340@yahoo.com

² Mashhad seminary graduate and M.A of the History of Shiite .

³ Mashhad seminary graduate and M.A of the History of Islam .

Mmajid.menhaji@gmail.co

A study on internal political developments in the Sassanid's government Based on the Reliefs and inscriptions

Zahrā Hāmedi¹

Parvin Alam al Hodaii²

Abstract

The Sassanids rule over Iran for almost 400 years. They, like other rulers of ancient rulers, were willing to immanent their presence. On this basis, many reliefs and inscriptions remained from the kings of this government that shows the special attention of the government in creating immortal works. This various reliefs and inscriptions carved on cliffs and mountains are Important in two significant ways: first, from artistic angle presents the sculpted masterpiece of this period, and second, political angle that shows the Political – Historical developments of Sassanids. The findings of research shows that, by understanding the importance and the place of reliefs and inscriptions of Sassanid period, we can recognize the evolutions of internal thought and intellectual matters, activities of religious organizations, and Aesthetic sense of community in deferent periods of history, define their quality in a historical process, and show their political and religious purposes. This works also demonstrates the important historical events such as internal conflicts between princes and religious developments in the Sassanid's government.

Keywords: Sassanid government, Reliefs and inscriptions, internal political developments.

¹ . assistant professor of History at Islamic Azad University, Darab.

Z_hamedi2003@yahoo.com

² . M.S of History of ancient Iran at Islamic Azad University, Darab.

A review on education entity in the era of Zangi Atabaks

Entezār Alavi pūr¹

Abstract

After the appearance of Zangi Atabaks In the fifth century in Shamat, some grate evolutions emerged in the field of school making and scientific investment. Their efforts in establishing academic centers and institutions in cities of Sham including; Damascus, Halab, Hamat, Hams, Baalbek, Manbaj and Rohbah, and also deploying these centers on waqf system, in one hand caused in their financial independence and also Attraction of scientists and scholars from other areas to the cities, and in other, considered as a Major step in the development of Islamic civilization. In this period besides the numerous schools that were dedicated to Shafi'i and Hanafi religion, other Educational centers such as Dar al Hadis al Nuriah, wich was a specialized science center, and al Nuriah great hospital, as a Educational center, established by Zangi Rulers and Ministers in various regions of Shamat. In this article we try to survey the rule of Nur al Din Mahmud Zangi and other personages of Atabaks and their Contemporaries in establishment and investment of Atabaks schools and Educational centers in Sham, mussel and ... and also the performance of waqf system in this period.

Keywords: education, Zangi Atabaks, Sham, mussel, Nur al Din Zangi, waqf.

¹ . M.S of Theology, History and Civilization of Islamic nations at Imam Khomeini's International University, Qazvin. Entezar65alavi@yahoo.com

The unfortunate end of the Tudeh party officers organization of Iran.

Āraš Qanbari¹

Abstract

The organization of military or officers of Tudeh party was one of this party's organizations founded by high ranking officers of Iran's army in 1944 A.D. firstly the major activities of Tudeh officers was focused on military academy. This organization was effective in many major events, one on those was the uprising of officers of Khorasan in 1945, which finished shortly after by crackdown by the military governor. Other major event that officers organization included in was the coup of Mordad 28th 1332 A.H.S/ August 19th 1953 A.D, the officers organization played a important rule in this coup and supporting the INF (Iran's national front). Some of the personals of this organization could have a very important rule in achieving the party's goals, due to their influence and power in Iran's army. The officers organization finally collapse after the discovery and identification in 1954, and many of its leaders and brokers tried and executed. But the important matter about the Tudeh party officers organization is that this organization was one of the major establishments of the Tudeh party, as after its suppression, the party itself became less active. The main goal of this research is to study the Tudeh party officers organization from formation to collapse, and also the major events that this organization took part in.

Keywords: Military, Tudeh Party, the officers organization.

¹ . M.S of the History od Islamic Iran at Kharazmi University.

Political – economical reforms and approaches in the Sirah of Imam Ali(PBUH)

Mojtabā Garāvand¹

Abstract

Analyses of Imam Ali's sirah after the demise of prophet Mohammad (PBUH) is one of the turning points in History of Islam. Studying the bases and declaring the main principles of the Imam Ali's governmental and justified Idea, is a fitting model and measure for examining the Islamic government through the History of Islam. During his social and political life, Imam Ali not only explained and expanded the pure Islamic knowledge, but also practically implemented the Prophet Muhammad (PBUH) and Islam's commands, using various methods. He also, in his short Caliphate period, fought with any types of distortions and discrimination that exist in society, by applying various reforms in economy, culture and administration. Considering the importance of subject, this research tries to examine the Political – economical reforms and approaches in the Sirah of Imam Ali, using the descriptive-analectic approach.

Keywords: Imam Ali (PBUH), the Alevi Sirah, reform.

¹. Assistant professor of History at University of Loristan.

**Kermanshahan's role in the political and military developments of substitutions of
Karim Khan Zand**

Fariborz Veisi Qalee Golineh¹

Absract

Kermanshahhan has a dispensable role in the chaos in the period of successors of Karim Khan Zand. This state was the center of focus for some reasons: First, the claimants of Karim Khan Zand sought to use the large armed forces of this region for achieving the throne of Iran, and second Allahe Quli Khan Zangene, governor of Kermanshahan claim the kingdom, using the support of hid own clan the Zangene and its allay tribes such as Kelleher and vands and was a strong rival for the succession of Karim Khan.

Kermanshah nomads and tribes, living in Shiraz, also participated in the conflict between Zandieh Khans and each tribe and clan take side by one of the claimants to the throne according to its interests. This paper intends to analyze the political and military significance of Kermanshahhan by examining the events .Of this period

Keywords: Kermanshahan, successors of Karim Khan zand, role, Allah Quli Khan, tribes and clans.

¹ . M.S of History of Islamic Iran at Kharazmi University.